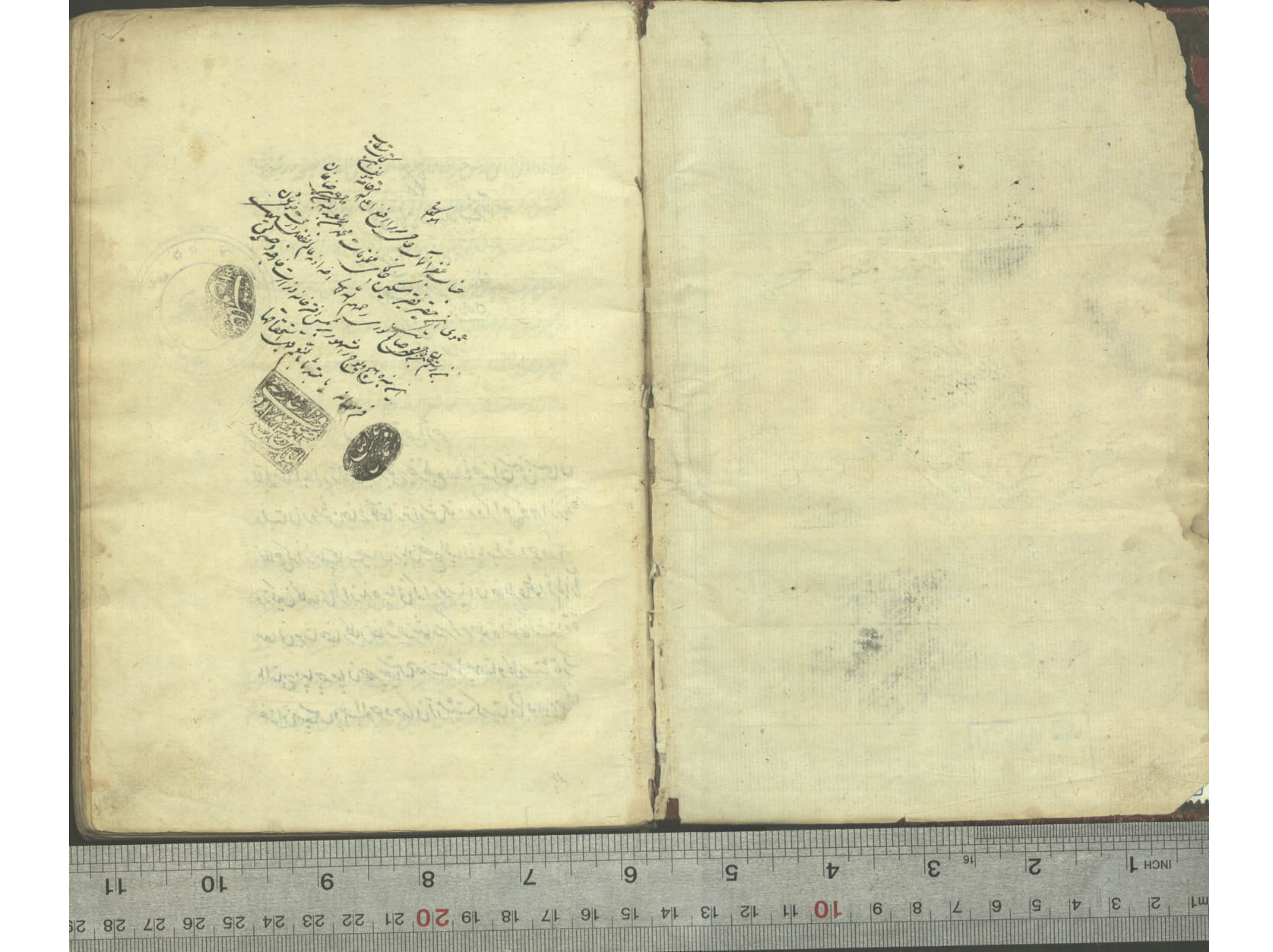


۱۰۸۸۵ - خ
۱۰۱۷۵
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تحفه خاقانیه
مؤلف حاجی میرزا رفیع نوری
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۸۷۲۹۴
خطی «فهرست شده»
۱۳۸۱۳
بازدید شد
۱۳۸۵



از کتب تاریخ

کتاب تحفهٔ افغانیه در خطاب غفران مآب
حاجی میرزا رفیع الله افغانه لواز
مراجعت از سفر هندوستان
بفرمایش خاقان جنت مکان
مرقوم گردیده



بسم الله الرحمن الرحیم

لآلی معانی آبدار زلالی که از موج خیز طبع صافی ضمیران سخن سنجی آن
دلستان روشن خیالی آغاز تراوش نموده و گرامی گوهر ارزنده
کلامی که از صلب سحاب نیسان زبان فصیح البیان با عرصهٔ وجود در آن گشوده
و رنگین گلهای طرازنده بیانی که از بوستان خاطر عاطر رقم طراز
معانی بر شاخسار گلبن خامهٔ عنبر شمامه سرگرم جلوهٔ نشو و نما گشته دُرّة
التاج دیباچه بیان حمد بی قیاس حضرت معبودی بیهمتا و گلدستهٔ تارک
عنوان سپاس و جبل الوجود جهان آرای است که سیاحان بوادی معانی

بپوید

بپوید در وادی اداء حمدش حیران و در مرحلهٔ بیابان ثنای الفاظ فصیحه در تیه ثنا
شکرش سرگردان ناظر منظر ابهای دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی در
کشف از وصف وصفش زبان عجز گشوده و مسافر سفر اعلای سبحان الذی اسری در وصف
ثنایش اعتراف بقصور نموده که لا احصی ثناء علیک چه حق ثنایش بر حق معرفت موقوف
و حق معرفتش بعدم امکان موصوف بیت اعتصام الوری بمعرفتک • عجز
الواصفون عن صفتک • تب علینا فاننا بشر • ما عرفناک حق معرفتک • تعالی
چه شان و جلالت این • تعالی شانش چه قدر و کمالست این • قد تحیرت فیک خذ
بیدی • یا دلیلا لمن تحیر فیکا • و از طلوع گلدسته نوبهار عباراتی که نقش
بندان کارگاه رنگین مقالی بتار و پود سررشتهٔ ابریشم نازک خیالی پیچیدین
رنگ یافته بقالب گلکاری بوته گلهای عنبر بوی الفاظ بر کار ریکار برده اند
تحیات زاکیات کل بر سید انبیا کرسی نشین معراج بارگاه کبریا محرم
سرادقات حرم او ادنی گلدستهٔ گلستان طراوت نشان فردوس اعلا
مصحف جامع یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا صحیفهٔ
کاملهٔ و داعیا الی الله و سراجا منیرا کاشف رموز علوم اولین و آخرین
و صدر گزین اورنگ اعلا علیین نگین خاتم فرمان ولکن رسول الله و خاتم

النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است • اگر رشتهٔ سلسلهٔ بنی آدم بحلقهٔ
خاتم مهر نقش نبوّتی رشتهٔ ربط حدوث بعدم در سلسلهٔ نظام عالم صدور انتظام
نبستی و نار و بود روح مجسم عظم از هم گسستی و کشتی نوح هستی و بقا
در دریای طوفان رای نیستی و فنا در هم شکستی نه پایهٔ عرش اعظم معلی
بچهار قائمهٔ سریر رتبهٔ خلافتش مستحکم و برپایست و نه طاق زبرجد رواق
گنبد اعلاش نام همایون خورشید اشتهارش منقش و مزین و محلاست

بیت محمد زیب تخت عرش اعظم • بدستش حلقهٔ افلاک خاتم • سپهر
نیلگون انجم افروز • بر او نقش بود دیبای زردوز • بود از آبروی
این دُرّ پاک • حدوث عالم و ایجاد افلاک • نبودی گر وجود او مقدم
نمی گشت از عدم موجود آدم • و دُرر درود و صلوات نامعدود نثار
مقدم شریف آل اطهار و اوصیای اخیار او سلام الله علیه و علیهم اجمعین باد

بعد از ترقیم تصحیف دیباچهٔ حمد و ثناء الهی و تحریر صحیفهٔ نعت حضرت
رسالت پناهی و ترسیم صحف تسلیمات ائمهٔ معصومین علیهم صلوات الله
الملک المبین گوهر مدعا را طراز رشتهٔ تقریر و بیان میگرداند که این گوشه
گزین را با اینکه همیشه اوقات جد و آباء و منسوبان و متعلقان در خدمت

درگاه بزرگان و سلاطین زمان مشغول و ایشانرا امر ریاست و دنیاداری
معمول در سن شباب با غلبه قوه شهویه و حیوانیه بهدایت حضرت هادی حقیقی
دریافته جنبهٔ شهوانیت و حیوانیت مضمحل گردیده و در سلک طالبان علوم
دینیه خود را منسلک مدت متمادی [illegible] تحصیل
توکل و استعانت از حضرت قادر با زحمت بسیار و مشقت بیشمار بقدر طاقت
درکار سعی نموده از آنجائیکه اذا اراد الله شیئا هیّئ اسبابه موفق
بشرفیابی فیض خدمت کثیر السعادت جناب عارف کامل ناسک عادل
رضی الاخلاق و فی الاعراق قدوة العلماء المحققین اسوة الفضلاء المدققین
عالم ربانی سالک طریق حقانی فخر عرفاء سلف زین فضلاء و خلف مظهر
مصدوقهٔ کریمهٔ و ما ینطق عن الهوی نمونه از مجموعهٔ انا مدینة العلم و علی
بابها فرید الدهر وحید العصر آخوند ملا علی نوری اعلی الله مقامه گردیده لطف
انجناب نسبت باین بی بضاعت از حد حسابی افزون و مرحمتش از حد
بیرون چون از عهدهٔ شکر این نعمت کما ینبغی بر نیامده از آنجائیکه
چه خواهد فلک سرنگونش کند • بکردار بد رهنمونش کند • هوا غالب و هدی
مغلوب پس آن نعمت عظما از این مغلوب هوا مسلوب گشته به جهات عدیده

وبخیالات رکیکه کماشتهر بیت روبهند آوردن ایرانیان بیوجه نیست.
روزگار آئینه را محتاج خاکستر کند. هوای سیر سرزمین هندوستان
که توصیف سوادش تقریر اکثر سیاحان اقطار عالم گوشزد این گوشه
گزین گردیده بدماغ پیچیده بحکم قل سیروا فی الارض عصای سیاحت بدست
قبول گرفته بتاریخ اول سنه ۱۳۲۱ بنای سیاحت و گردش را گذارده تا بدیده
اعتبار در هر کوچه و بازار نگرد و حاصل معامله مردم روزگار را بر محک
عیار زند از دار السلطنه اصفهان حرکت نموده بجانب آن دیار روی
نموده بعضی از بلاد هند را بتفصیلی که بعد مذکور میشود دیده بیت صحرا بصحرا
تاختم اینهم نشد آنهم نشد. دین را بدنیا باختم این هم نشد آن هم نشد.
سود این سفر جز بهم رسیدن ناخوشی ضیق نفس و ضعف بنیه واندرس
حواس دشمنان خویش و بیگانه نبود بقضای خدا خود را راضی نموده
تحمل گردیده بعد از مراجعت از سفر چندی را در اصفهان بعلت ناخوشی
ضیق توقف نموده در عشر آخر جمادی الاولی روانه دار الخلافه طهران
بعد از ورود بدار الخلافه با عدم قابلیت بتکلیف بعضی از مقربان درگاه
سلطانی شرفیاب حضور معدلت دستور اعلیحضرت سلطان السلاطین

جهان

جهان و خاقان خواقین دوران غره ناصیه جهانداری قره باصره سلطنت
و کامکاری صاحب صولت سپهر بارگاه رعیت پرور انجم سپاه شهریار
اوراق ملت و دین مروج شریعت بیضای حضرت سید المرسلین
ممهد قوانین عدل و انصاف بر طرف کننده بنیان جور و اعتساف
ملاک ملکه شجاعت قطب دایره سخاوت جهان داری که جهان ناپایدار
از استوای عهد معدلتش پایدار عالم گیری که عالم بی اعتبار از محکمی بنیان
دولتش صاحب اعتبار ذی شوکتی که ذره بعنایت و التفات او با فتاب
و ماه در تلالش و آفتاب و ماه از بی التفاتیش محتاج بسالعه بر خفاش
عدل گستری که ندای السلطان العادل خیر من مطر وابل بگوش هوش
جمیع اقطار و امصار رسانیده و درست اعتقادی که از برکت وجود میمنتش
اعتقادات باطله چون نقطه های تنک سهو از صفحه عالم حکاکی شده
حق اینکه بر هیولای سلطنت هیچ سلطانی چنین صورت انابی فایض
نگشته و جز عناصر هیچ عالم گیری مرکز مستعد چنین مغلیتی نبوده باسط بساط
امن و امان ناشر آثار خیر و احسان گردون گردش آفتاب تابش
دریا بخشش سحاب ریزش فلک سریر ملک لشکر زمین تمکین آسمان

سپهر خورشید سپهر سلیمان جایگاه جمشید نظیر سکندر درگاه آسمان پایه
آفتاب سایه ذره ذره پرور رفیع مکان آفتاب منظر صاحب درجه رفیعه
خلافت مصدوقه کریمه تعز من تشاء وتذل من تشاء خلیفه مصداق شریفه
ترفع من تشاء وتختص برحمته من یشاء السلطان المخصوص بالسلطنة الکبری والمنصور
المظفر علی الاعادی بالطاف الله تعالی فخر سلاطین روزگار چشم و چراغ
جهانداران نامدار السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان
بن الخاقان بن الخاقان فتحعلی شاه قاجار اعانه الله وعلی قمع الکفار
وحرسه من شر الاشرار ومن کید الفساق والفجار گردیده پس از آنکه آن اعلی
حضرت نظر بعلو فطرت علیا و رفعت همت والا در پاس حرمت اصحاب
شریعت غرا دیده بر داران ملت بیضا مرحمت خاصه شاهانه را در حق این
بیابان گرد وادی حیرانی نهایت مبذول داشته بعد از مرخصی از
حضور فیض گنجور از مصدر جلال و اقبال فرمان واجب الاذعان
عز صدور یافته که آنچه درین سفر خود دیده یا شنیده و از غرایب امور
و عجایب طریقه و رفتار اهالی آن ممالک که از طریقه مستقیمه و نهج
عادله جمهور و از شیمه کریمه ایمانیان ایران ببین و درستی الاختصاص

ازطریقه

از طریقه ضلالت شیمه غوایت نتیجه و احوال خیران آن فرنگان را برشته
تحریر و خط تقریر در آورده بنظر فیض منظر اعلیحضرت ظل الله رسانیدن فرمان
قضا جریان شاهانه را بسمع و طاعه قبول نموده آنچه را از سیر و سیر شنیده
و دیده بحیز تحریر در آورده مشتمل بر سه کتاب مقدمه و چند مرحله و خاتمه
التماس از دقایق سنجان زمانه و شرفیابان حضور معدلت دستور
شاهانه و نظرکنندگان این رساله و چیزه اینکه حکایتی که در نظر ایشان
غریب و عجیب آید بمحض استبعاد عقول بشری بتکذیب آن نپردازند و بر حسب
تقاضای وسعت اخلاق خویش این خسته دل ریش را از کشیدن کزلک
رد و قدح معاف دارند که بی سند ذکر ننموده و هو المستعان و علیه التکلان

اما مقدمه تیمنا و تبرکا بذکر خطبه از خطبهای که حقیر در مملکت هندوستان
حتی در دارالاماره کلکته در جمعات و عیدین بنام نامی اعلیحضرت پادشاه
جمجاه ملایک سپاه می خواندم چون بحضوری که علمای جماعت اهل سنت
در این خصوص بدربار فرمان فرمای کلکته عرض و او از حقیر جواب طلبیده

اما بسم الله الرحمن الرحیم خطبه

خطبه بنام پادشاه

الحمد لله اهل الحمد و ولیه و منتهی المجد و محله الاجل الاعظم الاعز الاکرم

ذي القدرة والسلطان والرافة والامتنان المتوحد بالكبرياء والمتفرد بالآلاء
الممتنع بقوته والمهيمن بقدرته المحمود بامتنانه والمشكور باحسانه الموسع برزقه
والمسبغ من نعمه الذي خلقنا فسوانا ورزقنا وربانا وعلمنا وهدانا
وبخير الاديان حبانا وبسيد الانبياء اصطفينا وفضلنا به على من سوانا
ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له ولا وزير ولا شبيه له
ولا نظير الذي خضع الخلايق بوحدانيته وربوبيته وقديم ازليته ودانوا
لدوام ابديته ونشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بدين الحق والهدى
والقرآن به من العمى واقامنا به على المحجة العظمى واخرجنا به من الغمرات وانقذنا
به من شفا جرف الهلكات فاوضح لنا الحرام والحلال وانار لنا مدلهمات
الظلام فاتقوا الله واحمدوه على ما خصكم به من هذه النعمة الجليلة واطيعوه
وابتغوا اليه الوسيلة وما اتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا
فرحم الله امرء اراقب ربه وتنكب ذنبه وكابر هواه وكذب مناه و[illegible]
ازم نفسه من التقوى بزمام والجمها من خشية ربها بلجام فقادها الى الطاعة
بزمامها وقدعها عن المعصية بلجامها فعليكم بتقوى الله تعالى والعمل بكتابه الكريم
فانه من يطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظيما ومن يعص الله ورسوله

فقد

فقد ضل ضلالا بعيدا وخسر خسرانا مبينا ثم اعلموا ان الله تعالى خلقكم من تراب
ثم من ماء مهين وجعل نسلكم في قرار مكين ثم سويكم رجالا فتبارك الله احسن
الخالقين ثم جعلكم اصحابا وافواجا وجعل لكل منكم شرعة ومنهاجا وبعث عليكم
رسلا مبشرين ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل المكرمين
حسما لمعاذير الجاحدين وابطالا لحجج المتكبرين وخصنا من بين الامم بسيد
المرسلين واشرف النبيين ففضلنا به على العالمين وامتن علينا بقوله المتين
فقال سبحانه هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتلوا عليهم آياته و
يزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين فجعل له
خلفاء راشدين وامناء هادين حفظا للدين ورجما للشياطين منهم الائمة
الاثنى عشر اولهم خير البشر من آبا فقد كفر واخرهم قائمهم الذي ببقائه
بقيت الدنيا وبيمنه رزق الورى وبوجوده ثبتت الارض والسماء وبه يملأ
الله الارض قسطا وعدلا بعدما ملئت ظلما وجورا ثم نصب لكم سلطانا
عادلا وملكا باذلا وهو لكم رؤف وعليكم عطوف فعليكم بدعائه لان السلطان
العادل خير من مطر وابل وقال الامام الهمام جعفر بن محمد الصادق عليه السلم
ان السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحيم فاحبوا له ما تحبون لانفسكم

واذکر هو الذی ما تقرءون لا تخشکم وهو فی هذا الزمان سلطان الایران الذی
به یحفظ بیضة الاسلام وبه یحیی شریعة سید الانام علیه وآله الصلوة والسلام
اعنی السلطان بن السلطان بن السلطان وخاقان بن الخاقان بن الخاقان
المؤید بتاییدات الملک الجبار والموفق بتوفیقات السلطان القهار
فتحعلی شاه قاجار حرسه الله من شر الاشرار واعانه علی قمع الکفار اللهم
اطل عمره واشدد ازره واحکم امره وانصر من نصره واخذل من تخلفه
کی نسبحک کثیرا ونشکرک شکرا یسیرا واما جواب محضر مشهور و حمیر فرمان
فرمایان مملکت هندوستان هدیهم الله الی طریق الایمان می دارد
محضری که جماعت اهل سنت خباثت فطرت خساست طینت باغوای قاضی
القضات ومفتی مروان ابوحنیفه علیه اللعنة در خصوص اقامه جماعت
وجمعه وعیدین بطریقه حقه جعفریه و دعا و خطبه بنام نامی اعلی حضرت ظل الله
پادشاه جمجاه ملایک سپاه سلطان سلاطین جهان وخاقان خواقین
دوران پادشاه ایران حرسه الله الملک المنان عن آفات الزمان
در هر شهر آباد و بنگاله بارشاد این حقیر وطریقه دین حقه باظهار اینکه
من البدایه الی الآن بنای دین وایمان در مملکت هندوستان بر طریقه



ابوحنیفه

ابوحنیفه ودر جمعه و اعیاد وجمعات خطبه باسم سلاطین سالکین این طریقه
بوده و احدی از علمای مدار تا در این زمان اقدام بچنین امر خطیری
در کل مملکت هندوستان ننموده این طرز جدید و احداث اینگونه
از امور از عدالت فرنگیان دور و از طریقه بعید است بلکه منشاء
فساد مذهب حنفی و شیوع مذهب جعفری و هتک حرمت سلاطین مملکت
هندوستان و انتشار شوکت و حشمت سلطان ایران در هندوستان
خواهد گردید مسوده نموده ارسال دربار کثیر الاقتدار نموده اند و آن
حاجبان انصاف شعار جواب از این حقیر دین با صواب فرموده اند
فهذا امتثال میکرد و گفت لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام
از آنجائیکه نیش عقرب نه از ره کین است • مقتضای طبیعتش این است •
از روز رحلت حضرت خاتم انبیا علیه وآله التحیة والثنا اسلاف همین طایفه
نظر بضعف عقول مردمان بی اندیشه با فعال و اطوار رکیکه همیشه اوقات
مشتی بسینه بی کینه جماعت حقه فرو برده بنای انهدام بنیان دین
متین مبین حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه وآله اجمعین را گذارده
بودند یریدون ان یطفئوا نور الله وبایته بافواههم الا ان یتم

الکافرون ۲

نوره ولو کره المشرکون و انا بان فرقه علیتویه ملاحظ فرمایند فرقه یهود و نصاری
نیز مثل فرقه محمدیه مختلفه احدی از ایشان را با احدی قهری و زکسی از
ایشان را با کسی زجری در این فرقه عصبیت پیشه باینکه بزعم باطل خود
خود را از فرقه محمدیه میدانند با کل فرق مخلوط و موافق و باجعفریه معاند
و منافق در تعصب ایشان همین کافی که بدون اهانت از طایفه حقه نسبت
بایشان در گوشه و کنار بنای ایشان بر تفتین و شیطنت و در خباثت
انها همین وافی که کل مساجد مملکت در تصرف انها مع هذا در فکر و خیال
انهدام شریعت جماعت شیعه را نه با ایشان کاری و نه در صدد ستم شعاری
بد رابید گذارد و عدو را بد دانند • انکه بیبن که دست ولایت پیشه میکنند
مجملا حقیت مذهب اثنی عشری کالشمس فی وسط السماء نزد ارباب ذکا ظاهر
و استحکام طریقه ایشان نزد صاحبان فطانت باهر است لهذا مولود خالق
اکبر و سید البشر تابع ائمه اثنی عشرند اما چون محض جماعت شقاوت
اثر اینکه هر اهل مذهبی را طریقه و آیینی و هر اهل ملتی را شیوه
و دینی است حضرت بزرگان و فرمان فرمایان فرنگیان مسلط و مختارند
در انضباط مملکت داری و حکم رودخانه با مور شریعت و دین داری از سلف

ناخلف

ناخلف بجبر و ستم امور دین تبدیل نیافته و بضرب و شتم احدی از ملت
و طریقه خود منافقتها جماعت حقه را در صورت عدم تقیه جبر وی
محمد مختار و ائمه هشت و چهار شعار و علمای عصار را دعای سلاطین
نامدار ضرور و در کار است چون در این زمان سعادت نشان
که منشی دیوان قضا و مستوفی کارخانه اعطی کل شیء خلقه ثم هدی
همین خاندان طیبین و طاهرین و برکت دودمان آل طه و یسین رقم
طرازی کلک تقدیر سر رشته قبض و بسط امور عالم اسباب را بکف
کفایت و اختیار سلطان ذی الشوکة و الاقتدار حافظ شریعت
محمد مختار و ببر و حیدر کرار صلوات الله علیهما و علی آلهما الاخیار
الموفق بتوفیقات الملک القهار فتحعلیشاه قاجار گذاشته از فتحعلیشه
علم کفر نگون • جمیع نامداران جهان را جبهه سای آستان معدلت
بنیانش مایه سربلندی و غبار عتبه علیه و الاتش کحل الجواهر دیده
امیدواری و فیروزمندیست بمصداق کلبهم باسط ذراعیه بالوصید
از روی نیاز همگی سر بر آستان عبودیت گذاشته و باین سعادت
لوای افتخار و علم سربلندی برافراشته اند و دعای چنین سلطانی

ضرور نظر بطول تسلط سلاطین مخالفین و معذور بودن علمای حقه از
این شیوه مرضیه این طریقه در این مملکت مهجور گردید از انجائیکه
بیت مهر درخشنده چو پنهان شود • شپره بازیگر میدان شود •
علمای پیروان ابوحنیفه را دعای سلاطین جور شعار و دستور شد
درین عصر و زمان که فرمان فرمائی مملکت هندوستان بتقدیر حضرت
سبحان بعلت استیجاب مردم آن سامان معوض بجماعت فرنگیان
گردیده جمیع طوایف هنود و مسلمانان بطریقهٔ و رفتار خود مشغول
و در کار اند نه کسی را با کسی کاری و نه اهل مذاهب مختلفه را باهم کرد
داری است چنانچه در دار الاماره کلکته که مقر ریاست جماعت
فرنگیان است گروه مختلفه بطریقهٔ خود مشغول و تعرض باحوال احدی
غیر معمول است درین صورت طایفه شیعه را ابتر از سایر فرق
دانستن از انصاف دور و رویهٔ ایشانرا حقیر شمردن باعث
خذلان یوم نشور خواهد بود خاتمه الکلام و بکم و لی دین حشر غلامان
علی با علی • حشر غلامان عمر با عمر • مرحله دوم در ذکر احوال مملکت
هندوستان و احوال مردم انجا و اوضاع انجا و احوال فرنگانیکه

خاتمه

مرحله دوم در ذکر احوال هندوستان

در هندوستان

در هندوستان میباشند و طریقهٔ انها و بعضی از ضوابط فرنگی و در و یک مقدمه
و چند مقصد است مقدمه در قسمت مملکت هندوستان است ارباب تاریخ
مملکت هند را بالجمله بهند بن حام بن نوح نسبت داده اند و گفته اند این مملکت را
بنام هند پسر اکبر خود بخشید مملکت هندوستان مملکتی است بسیار وسیع و در و
عجایب بحری و بری از حیوان انسی و وحشی و انسان مختلف الاشکال و طیور
و غیره بسیار دیده اند که در سایر بلاد بهم نمیرسد و عرض مملکت او بسیار است
و فواید او بیشمار است حقیر در رساله دیدم که خداوند عالم از نسل آدم صفی
علی نبینا و آله و علیه السلام صد و بیست و چهار یا بیست و پنج قسم مختلف خلق فرمود
صد قسم مختلف باشکال را در هند و تتمه را در سایر بلاد و انچه دیده
می شود در شهرهای مشهوره تا می یک قسم میباشند از این حکایت معلوم
می شود که بزرگی هند چه قدر است حقیر خود وقت رفتن بصوبه اوده در بین
راه نزدیک بکوهی یک نفر مرد سیاه سوخته را بر خورده از و بتوسط نوکری
که داشت احوال ولایت او را پرسیدم مذکور نمود که در پشت کوه جنگلی است
خانهای ما در جنگل است ایشان میباشند پرسیدم که فرنگی تسلطی در مملکت شما دارد و یا نه
جواب گفت تا حال فرنگی ندیدیم و نشنیدیم از اینجا نیز فی الجمله معلوم می شود

که حام م

طول و عرض ولایت که فرنگی‌ها از آن مسلط و آن طول مدتی که هند را تصرف
دارند بسیار از جاها و ولایات اسم فرنگ را نشنیده اند هند
این مملکت را چهار حصه نمود یکی را بجهت خود منظور داشت و سه حصه
دیگر را به اولاد خود بخشید بنگ و سند و دکن و هر یک از این سه
ولایت بنام هر یک از این سه پسر شهرت یافت لیکن مجموع باسم هند مشهور
شد بعلت اینکه اول او مالک گردید و هر یک این چهار قسم را باقسام
مختلفه قسمت کرده اند و هر قسمی را صوبه نام نهاده اند باین تفصیل
اقلیم هند و او مشتمل بر هشت صوبه است دهلی از شهرهای عظیمهٔ او
شاه جهان آباد است که مقر سلاطین بابریه است نظر به بزرگی شهر
و اینکه مقر سلاطین شد او را دهلی گویند و الا دهلی جهت علیحده بوده
و شهرها و قرای بسیاری دارد دویم اکره که من جمله شهرهای او اکبرآباد است
از بناهای اکبر بن همایون است سیم اجمیر که جی نگر از بلدان مشهوره
اوست و مقر ریاست راجه چوتره است چهارم مالوه که بزرگ و حاکم نشین
آن صوبه شهر اجین است پنجم خاندیس که عمدهٔ شهر او برهان پور است
ششم صوبهٔ اود که عمدهٔ شهر او بالفعل لکهنو شد هفتم اله آباد که از بلدان

عظیم

عظیمهٔ او بنارس و اله آباد است هشتم پنجاب که لاهور از شهرهای عظیمهٔ
اوست و اما اقلیم سند او مشتمل بر سه صوبه است تته و ملتان و گجرات
در هر یک متعلقات و مضافات و شهرهای بزرگ بسیار است و اما اقلیم
بنگ آن نیز سه صوبه است اول بنگاله که از شهرهای مشهورهٔ او کلکته است
در بزرگی و معموری الیوم بی عدیل است به تفصیلی که انشاء الله بعد مذکور
می شود دویم اوریسه معظم شهرهای او کتک است سیم بهار از شهرهای
عظیمهٔ او عظیم آباد است و اما اقلیم دکن و آن مشتمل بر شش صوبه است
اول احمد آباد از جملهٔ شهرهای او بیدر است که حقیر او را دید بالفعل
اگرچه مضافات بسیار دارد لکن اصل شهر قلعه چه است بسیار جای
با فضا و خوش آب و هواست و از آنجا ظروف از حجر جستی را بسیار خوب
می سازند خصوص تنک و حقه و قلیانهای متعارف هندی را بسیار
پاکیزه می سازند دویم برار سیم بیجاپور که شهر اورنگ آباد متعلق باوست
اورنگ آباد شهریست بسیار وسیع خوش آب و هوا در آنجا میوه بسیار
است چهارم دیوگر که شهر پونه و دولت آباد از شهرهای اوست
پنجم تلنگ از بلدان عظیمهٔ شریفهٔ رفیعهٔ او حیدر آباد است که مقر

ریاست سلاطین قطبیه است ششم احمدنگر و از باب تاریخ هندوستان
کابل و کشمیر را از متعلقات این مملکت میدانند مقصد اول در
بیان گذارشات هند و احوال بعضی از طریقه هنود وغیره است اولا
بموقف عرض میرساند که دانشمندان و عرفاء هنود این را اعتقاد در
خلقت عالم اینکه حضرت خلاق عالم جلت عظمته عالم را که ایجاد و خلقت
فرمود انتظام او را با فتاب و سایر کواکب سیاره و برمها که مذکور
خواهد شد واگذاشته خود در حجاب عظمت پنهان گردید اما
آن گز مخفی بعضی اوقات حسب مصلحت سر از حجاب بیرون آورده غالبا
بصورت گاو و بعضی نادرا بصورت حیوانات دیگر خود را ظاهر
سازد باین سبب جماعت هند گاو را از سایر حیوانات بیشتر تعظیم
میکنند و هیچ طائفه از انها گوشت گاو را حکم میته بخورند و خوردن
گوشت گاو دلیل بر اسلام انهاست و بول و روث او را بصورت
می آلند و خانهای خود را همیشه بر سبیل استمرار بلکه در بتخانه
خود را هر روزه بروث گاو اندوده میکنند و هر وقت بگاو میرسند
رو بتعظیم می نمایند و چنین مکرر دیده که بزرگان ایشان بگاو رسیده

در عقیده هنود در خلقت عالم

برپشت

برپشت او مالیده تعظیم نمودند و وقت بول کردن هر دو کف را جمع
نموده از بول پر کرده بصورت مالیدند و در جائیکه گاو ذبح شود
انها بر انجا عبور نکنند و او را از قطعه جهنم دانند وکواکب ثابته را
ارواح صلحا و مقدسین و خوبان دانند و گویند خوبان بعد از وفات
باین درجه بلند فایض گردند و ایشان را اعتقاد در حق برمها بکسر باء
اینکه خداوند فرد یگانه قبل از ایجاد جمیع مخلوقات او را خلق کرد او
ما صدر اول دانند و گویند او واسطه ایجاد آدمیانست از سر او
چون اشرف اعضاست علما و براهمه را وازسینه او سلاطین و وزرا
واز دستهای او ارباب صنعت و حرفه را واز پاهای او خردمان دنیه
ومکاسب انان دنیه را ایجاد فرمود و عمر او را بجهت انتظام عالم یکصد
سال کرد و هر سالی سیصد و شصت روز و روزی چهارو سه لک و بیست
هزار سال شمسی است ولکه صد هزار است و گویند از ابتدای ایجاد
عالم تا حال بیست و یک برمها گذشته اند و از عمر این برمها تا حال
پنجاه روز چیزی گذشته است و مدار عالم را بر چهار دوره دانند
و گویند ابتدا از دوره اول هفده لک و بیست و هشت هزار سال است

و دران دوره احوال عباد تمامی بر راستی و درستی و طاعت و عبادت
و رضای معبود حقیقی است مخالفت حق از احدی صادر نشود و دوره دویم
که تریتا است دوازده لک و نود و شش هزار سال است و در آن
دوره سه ربع مردم براستی و درستی و عبادت و طاعت حضرت
حق و یک ربع بنا درستی و مخالفت و شقاوت اند و دوره سیم که باصطلاح
اینها دواپر است هشت لک و شصت و چهار هزار سال است
اهل این دوره نصف بطاعت و نصف دیگر در معصیت اند و دوره چهارم
که او را کل جگ گویند چهار لک و سی و دو هزار سال است سه ربع مردم
در بدی و بدعملی و یک ربع بخوبی و نیک عملی اند و اعمار مردمان دوره
اول صد هزار و در دورهٔ دویم ده هزار و در سیم یک هزار است
و گویند آدم و نوح چون در دوره سیم بوجود آمده اند لهذا اعمر
طویل زندگانی نموده اند و در دوره چهارم عمر طبیعی یکصد و بیست
سال است بطوری که درین زمانه است و نظر بتاریخی که معمول است
تا حال چهار هزار و نهصد سال ازین دوره گذشت و چون
این دوره تمام شود گویند انقلاب عظیم بهم رسد جمیع مخلوقات

از انسان

از انسان و حیوانات از انسی و وحشی و طیور و غیر طیور از بری
و بحری حتی حشرات ارض تمام فانی و تلف شوند باز نوبت بدورهٔ اول
رسد که ست جگ است و جگ دوره را گویند و ایام فترة قایل نیستند
و گویند بعد از اتمام دوره چهارم بیفاصله شروع بدورهٔ اول شود
و همچنین هر چه بگذرد همین چهار دوره است انتهای از برای دنیا
و حشر و نشر و عقبی و معاد و بهشت و دوزخ و حساب و کتاب و سایر آنچه
در شریعت غرا وارد شده قایل نیستند و تمامی فرقه هنود تناسخی مذهب

بیان مذهب اهل هنود

و بحلول و اتحاد غلوی دارند و حقیر دراین سفر جمعی از چنین فهمها و
و برا همه اینها را دید و با ایشان صحبت داشت در حیدر آباد دکن
هندوی پیری که تخمینا هشتاد سال داشت شاعر لیب و خوبی بود همه
اطوار و حالات نیک داشت مگر از نور هدی بیگانه و بهره بر دو د
ز آتش خانه عجب تاریخ داشت بود و عربی هم خوانده بود بر خوزده
آن ملعون وصیة مشتمل بر حمد و ثنای الهی و نعت حضرت رسالت
پناهی و منقبت حضرت ولی اللهی مع سایر ائمه صلوات الله علیهم انشا
نمود صحبت بسیاری بجا و اتفاق افتاد و ندکور می نمود که ما را اعتقاد

اینکه اگر انسان صالح و نیکوکار باشد بعد از کمال روح درین بدن این
بدن را میندازد و از او فارغ شود میل نماید اگر در دنیا بریاضت
و مجاهده بمرتبه اعلی رسد یکی از کواکب ثابته شود و اگر بان مرتبه
نرسد بعد از مفارقت از بدن روح بقالب سلاطین و وزرا
و اعیان در آید و اگر بدکار و زیانکار باشد بعد از مفارقت
از بدن بجسم حیوانات بقدر مرتبه شقاوت و یا بجسم انسان پست رتبه
خسیس الرتبه در آید مثل اینکه اگر در این نشأ زیرکی از برای او باشد
و اوقات را صرف بدی نماید بعد از مردن روح بقالب اسب حلول
کند بحسب تفاوت نجیب و غیر نجیب و اگر کودن و بلید باشد در جسم گاو
یا الاغ و اگر شجاع باشد در جسم شیر یا پلنگ و سایر سباع بقدر تفاوت
در شجاعت و اگر جبون باشد در جسم روباه و همچنین بطور تناسب
کدام نوع از حیوان باشد بقالب آن حیوان حلول میکند در بدرس
هنگام توقف حقیر در انجا نزدیک بکارخانه حقیر فرود آمده بود
تاجر مشهور هندوئی بود که فرمان فرمای مدرس را با او کمال دوستی
بود پدر پیری داشت که از دنیا رفت جمعی از براهمه نزد او آمده

الاغ

الاغ پیر ضعیف لاغری را نزد او آورده که روح پدر تو بجسم این الاغ پیر
حلول کرده و این الاغ پدر تو است آن مرد احمق آن حیوان را
آورده یکنفر خدمتکار از برای او معین نموده در او طاق پاکیزه
او را جا داده شب و روز در خدمتگذاری او مشغول بود این مذهب
تناسخ در جماعت هنود بحدی رسوخ کرده چنانچه هر چه دلیل بر ابطال القا
شود سودی نخواهد کرد شیطان در نظرهای بعضی ایشان این وقایع را
جلوه داده و آنها را بر اینها وا داشته که غیر این مذهب را قبول
نخواهند کرد هنگام توقف در فیض آباد جمعی از ارباب کمال و فضلای صاحب
حال نقل کردند که در آخر عهد مرحوم صفدر الدوله طفلی از هندوئی
بهم رسید که در ایام رضاع بعضی از حرکات از او صادر میشد که مردم متحیر
میشدند تا دو سال یا بیشتر رسید وقعات ایام ماضیه را بتفصیل نقل
میکرد شخصی عارفی نقل کرد که خود رفتم آن طفل را دیدم و از او استفسار
نمودم مذکور نمود که من تا حال چهار یا پنج دفعه بدنیا آمدم و هر دفعه بجسم
حیوانی حلول کردم و هر دفعه چند سال زندگانی نمودم و وقعات آن
سنوات را بتفصیل نقل نمود در حیدرآباد دکن از عالیجاه علی نقی خان

احوال طفل رضیع هندو

احوال زنی هندو که بعد از شوهر خود سوخت

کرمانی که بزرگ و رئیس جماعت ایرانی والحق مرد معقولیست شنیده و جمعی
که دران وقعه بودند حضور داشتند که وقتی در یکی از شهرهای هند
هندوئی را که جوان و تازه عروسی کرده بود وفات نموده
کفار اب نمودند از برای سوزانیدن زن او خواست که ستی
شود بنحویکه بعد ازین مذکور میشود چون آن هندو مرد بزرگی
بود تمامی ایرانی که دران شهر بودند جمع شدند تا اینکه جماعت
هنود معمولا که در وقت سوزانیدن در زند بعمل آورند درین
وقعه زنی در کمال آراستگی و شایستگی با جمعی از زنها که دور
کنار اورا گرفته بودند در کمال زینت با اسباب عیش و طرب پیدا
شدند بزرگان هنود و براهمه که بودند تمامی باستقبال رفته آن قمر
طلعت را بوعظ و پند منع نموده لیکن عاشقه راه کفر ممنوع نشده
خود را برای سوختن آماده و مهیا نموده در کمال عز و ناز با طرازی
و طنازی بخوبیکه بیار دلنواز خود رسیده زینتی که بر سر و بر دوش داشت
تمامی را بیرون آورده بر طرف رضیع خود استوار نموده تمامی مردمی را
که حضور داشته بودند ناله و گریه وا داشته خود به پهلوی یار خود

رفته

قصه راجه نیپال

رفته او را مثل جان در بر گرفته تن بسوختن در داد چون آتش مشتعل گردید
دیگر صدائی از آن با ربا وفا کیش شنیده بعد از آنکه خاکستر او را بدریا کشیدند
مادر او چند قوه سهم او را برده فریاد کرد صدای حق که عبارت از
لیک ست بلند شد بطوری که همه حاضران شنیدند و بعد از ان برزبان
هندو گفت ای ها در هر اشقیدر اوبد اکمن و خود را در عرصه بیداز
بجائی که بابیست برسم رسیدیم **ازجمله** وقایع غریبه که زیاده بر همه
جز از برای جماعت هنود عشاق ناسخ گردید وقعه غریبه عجیبه راجه **نیپالست**
راجه رئیس و بزرگ هنود را گویند **نیپال** مملکتی است وسیع هیبت
روز راه با اندکی بیشتر است بسمت صوبه بهار و عظیم آباد و از طرف دیگر
بارض چین متصل است از حضرات تجار هنده و ایرانی که بان سمت
تردد میکنند بتواتر شنیده بلکه این وقعه بحدی شهرت دارد که قابل
انکار نیست راجه آنجا را از سلف تا حال و آب و رسم و طریقه اینکه
در وقتی که علامات موت بروی ظاهر شود بزرگان و سپاهیان
و رعایای خود را جمع کند و بخوبی و رعیت پروری و بعدل و داد و داد الخیر
صلاح قوم باشد وصیت کند و گوید بزودی از میان تمامی روم و در

فلان خانه از بطن فلان زن بوقت معین بوجود می آیم بلکه
اشخاصی که متوجه اموال باشند از قبیل خزانه داران و
جواهرداران و انهائیکه متوجه اصطبل و فیلخانه و سایر کار
خانه جات باشند وصیت بحفظ اموال و نقود و جواهر و سایر
چیزها نماید و شخصی را درمیان قوم رئیس نماید و از میان ایشان
برود و بعد از دو سه ماه همان زن حامله شود و بعد از نه ماه
پسر آورد و بزرگان آن بلد مرتبه از برای آن طفل تعیین
نموده در خارج آن شهر آن طفل را مع مرتبه فرستند چون
آن طفل بسن بلوغ رسد و رشید شود خود به تنهائی بشهر آید
و بخانه خود درود و بهمه بیوتات سیر نماید و اسباب خود را ملاحظه
نماید و کارکنان خود را طلبد و باسم و رسم هر یک را سؤال
و جواب گوید و شنود و اسبابیکه گذارده بود با همه از تمامی
انها پرسد و علامت دیگر اگوید و رزی که باقی گذارد و مبلغ
او را مع سکهائی که بر انها است نشان دهد بعد از ظهور این
علامات و امارات حرم او را بر مسند حکومت و فرمان فرمائی

نشانند لهذا کسی نتواند در امر او تعقل نماید از این مقوله از امور
بسیاری شیطان در نظر انها جلوه در آورده که در عقاید خود
راسخ و ثابت قدم گشته اند حتی بعضی از مسلمانانیکه مزاقی در تصوف
داشته اند بر خورده و با او بسیار صحبت داشته بیچاره باین
غرایبات که بعضی را خود دیده و بعضی را شنیده از جاده حق
منحرف گردیده طریقه باطله تناسخ را قبول نمود بعد از مراجعت
از هندوستان و قضیه مذکوره را بعرض جناب قدسی القاب
فرید الدهر وحید العصر خاتم الحکما قدوة العرفا قبله گاهی استادی
اخوند ملا علی نوری سلمه الله تعالی رسانیده و جناب ایشان براهین
قاطع ابطال مذهب تناسخ نموده و جواب وقایع مذکوره را بنحو
مستوفی بیان فرموده حقیر بعبارته آن را نقل نمود بسم الله
الرحمن الرحیم اما تناسخ فعلما روی فی صحیح روایة عقلا که ما من مذهب
الا و للتناسخ فیه قدم راسخ بر دو وجه است وجه حقی و وجه باطل
اما وجه حق پس [۲] آن اینست که شخص بصورت ظاهری بهیکل و
هیئت انسانی است و لیکن این صورت حسب مزاج در طینت و رو

جواب ابطال تناسخ و واقعه سرا یا شبهه راجع بتناسخ

۲ آن مسخ باطنی است که منهم سحق اهل بیت نبوت است و بیان هم

برسم عاریت است و صورت جلیه او بحسب سیرت ظلمانیه و باطن
خبیثه بمقتضای ملکات رذیله و صفات راسخه ذمیمه مصوّر
بهیکل و هیئت حیوانیّت از حشرات و بهایم و سباع و ترکیب
در اعضا و جوارح بصور مختلفه نامتناسبه ناملایمه حسب ترکیب
در ملکات رذیله اینها باشد که مؤدّی بصورتی میشود که در هیئت
و شکل میمون بسیار بهتر از آنست پس بصورت و سیرت هر دو
انسان بودن منوط بتهذیب اخلاق و تبرّی و تعرّی از ملکات
اصحاب نفاق و مربوط بمواظبت بر طریقه عادله حمیده مداومت
و ملازمت شیمه کریمه تقوی علی ما نطقت به الشریعة الغرّا است
و اما وجه باطل پس آن اینست که روح انسانی بعد از قطع علاقه
از قالب عنصری و رفع تعلق از جثه هیکل محسوس بحسب ظاهری
تعلق بگیرد بقالب عنصری دیگر و تصرف تدبیری نماید در شکل محسوس
اخر و زنده بماند در دنیا ثانیا بجهت انعلاقه ثانیه بماده حادثه
عنصریه تازه و تربی و ترقی بپذیرد بتوسط این بدن ثانی
کما کان یترقی و یترقی عند تعلقه بالبدن العنصری الاول اما

وجه بطلان و برهان بر استحاله و امتناع این وجه آنکه موجب است که تعدد
افراد نوع واحد و تکثّر آحاد ماهیت و حقیقت غارده منوط بتعدد ماده
و تکثر علت قابلی و مربوط باختلاف استعدادات و تکثر تهیئات ماده
هیولانیست چه جمله افراد و همه آحاد در ماهیت نوعیه و تمام حقیقت
و لوازم و توابع ماهیت مشارک و متماثل و تمیز از یکدیگر یافتن متصوّر
نیست الا بعوارض ماده و لواحق مادی پس اختلاف ماده و تکثر استعداد
و تعدد قوه موجب تکثر صورت و علت تعدد تشخص و تمایز اشخاص
روحا و بدنا از یکدیگر است بالضروره پس از تمهید این مقدمه قطعیه
بالبدیهه گوئیم که بدیهی اولیست که ماده نطفه عنصریه اولیه تشخص
از دنیا رفته و قطع علاقه روحش از بدن اولی نموده غیر ماده نطفه
عنصریه ثانیه است که روح مزبور حسب تقاضای قول متناسخ باطل ثانیا
برگشته تعلق باین ماده ثانیه گرفته باشد و بتصرف تدبیری بغرض استکمال
و ترقی خود ثانیا محتاج باین ماده گشته متصرف در ان گشته باشد و مغایر
ماده و تغایر علت مادی علی ما برهن علیه لازم دارد تعدد صورت
و تغایر روح و نفس مدبر بدن را بالضروره پس بالضروره روح این

ماده عنصریه ثانیه غیر آن روح ومغایر بنفس ذات وتشخص اولیست
واین شخص ثانی بابد التشخص حسب اختلاف که صورت وعلت صوری
وروح ونفس هر متغیر از آن است غیر التشخص اولیست که رحلت نموده
از دنیا رفته بود پس بنا بر قول تناسخ مزبور لازم اید همان شخص
اول باشد وبنا بر برهان مذکور التشخص نباشد واین بعینه اجتماع
نقیضین است وبعبارة اخری اتحاد اثنین وتعدد شخصین است مثلا
زید بعینه عمرو نباشد وعمرو باشد واین بدن المشخصه دو شخص باشد
ویک شخص باشد وهذه کلها سفسطة لا یمکن لشعوره فضلا عن
التصدیق بها ومن ثمة قال سبحانه وتعالی وما جعل الله لرجل من
قلبین فی جوفه محصل ترجمه اش اینست که یک شخص را دو دل یعنی دو
روح در بدن او قرار نداد بدن وروح که ماده وصورت
معتبرند در توحد وتعدد مثلا مانند وحدت بدن لازم دارد وحدت
روح را وبر عکس ذلک الکتاب لا ریب فیه للمتقین تتمه توهم نشود
که بنا بر قول مسخ باطنی لازم آید که یک روح در دو بدن مدبر ومتصرف
باشد زیرا که قالب اخروی که بقالب مثالی یا نفس عصمت معتبر است منزلتش

از قالب

از قالب عنصری محسوس منزلت روح است از بدن ومنزلت بدن عنصری
از آن منزلت ظل است از شاخص وظل شخص شخص علیحده نیست بلکه همان
شخص است بعینه ولکن بوجه ظلیت وبوجه آخر منزلت قالب عنصری
فانی از آن قالب مثالی منزلت لباس وپیراهن است از شخص
واز این جهت است که روح از قالب عنصری قطع علاقه مینماید
وقالب عنصری از روح سلب چون پیراهن از بدن میتواند شد
بخلاف قالب مثالی در اوساط ناس وادانی یعنی اصحاب یمین
واصحاب شمال که انسلابش ازین ارواح متصور نیست درین
صورت قالب عنصری در زید تصرف روح معقول است چون
پیراهن در تصرف بدن شخص وچون فردا نمیتواند بود از
اینجاست که انسلاب از این قالب لاجرم صورت مسخ خواهد
پذیرفت چون انسلاب قشر بیضه از جوجه وبوجه آخر تعلق روح
بدو بدن که در سلسله طولی ترتب در رتبه وجود بعلیت ومعلولیت
واقعند جایز است بلکه لازم است وتعلق روح بقالب عنصری بتوسط
قالب مثالی از این قبیل است وترتب موجب توحد است واما

تعلق روح بدو بدن که در عرض یکدیگر باشند و ترتب علیت و معلولیت
چون شاخص و ظل در میانه نباشد باطل و مستحیل است باید دانست
که قول متناسخ بر وجه باطل ناشی از قول بعدم تجرد و بعدم عالم
مثال و برزخ بین العالمین است چنانکه بعض مشایی از حکما توهم
نموده اند و عذاب جسمانی که ضروری شرایع مقدسه است چون عالم
جسمانی ورای این عالم حسی هم وقتی نیافته بقول تناسخ تصحیح نموده اند
و قول بمسخ باطل منوط بقایل بودن بعالم مثال و بعد تجرد صوری است
و فهم و ضبط اما قصه سر بسر بسته الحمد که مراه بس حل عقده آن حسب
قواعد علمیه حقیقیه و مدارک نقلیه حقه بقدر قوه درک بشری این است
که مؤدای صدق انتمای کریمه و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله
و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم
یحزنون چنانکه ارواح مقدسه پیشوایان راه هدی و اولیای
حضرت حق عز و علا بعد از ارتحال از این سرای فنا بدار البقا
بتعیش جاودانی و تنعمات روحانی در نزد حضرت پروردگار بشرف

قرب

قرب سبحانی و برکات تقرب ربانی برخوردار و بما آتیهم من فضله
کامیاب و فرخناک و از لوث شوایب هموم و غموم صفحه خاطر عاطر مقدس
ایشان عموما پاک و لطف بی ارتباط و مراوده معنوی و اختلاف و آمد
و شد روحانی بمنامات و رؤیای صادقه و غیرها از الهامات
و خواطر حقه بشارت بخش دوستان خدا و پیروان خود در
راه هدی که متخلف از ایشان در سرای دنیا مانده هنوز از این
سرا ارتحال ننموده بارواح قدسیه پیشوایان خود ملحق نگشته اند بمژده
غم فرسای رایح اولئی لا خوف علیهم و لا هم یحزنون میباشد پس همچنان
بدستور جز بور ارواح خبیثه شریره تیره آئمه کفر و ضلال
و پیشوایان راه خسران و وبال بعد از ارتحال از این سرایچه غرور
و غرار بدار الهلاک ثبور و بوار و در برازخ سفلیه ظلمت و نار
بموجبات عقاید فاسده و ملکات کاسده شیطنت و نکر شعار
بتقاضای طبایع شرارت اقتضای خود پیروان نابکاران گمگشتگان
وادی ضلالت خود را که در سرای دنیا بخلافت خود در طریق غوایت
وا گذاشته اند بمؤدای حقیقت انتمای کریمه و کذلک جعلنا لکل نبی

عدواً شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً
ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین وانهم لیصدونهم
عن السبیل واخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لایقصرون بعضی
از خلاط وآمیزش روحانی وربط ورابطهٔ ناخوش معنوی ظلمانی
بمقتضای نزل علی کل افاک اثیم باغوای والقای غوایات انشاء بتوسط
منامات وغیرها من المخاطرات مصاحبت ومعاشرت مینماید در
القای غوایت عاقبت در مقام اصلاح شیمهٔ ذمیمه واحکام طریقهٔ نامرضیهٔ
خود از تقاضای عصبیت جاهلیت بر روی خاطر ظلمت مظاهر خلفا
ومستخلفان خود منکشف مینماید از الجمله عقده قصه راجه غوایت شیمه
در اخبار برجعت خود وتعلق گرفتن روح خبیثه بعد پیدایش بنحو نزول
نطفهٔ منویه در رحم فلانه وزاییده شدن از آن ونشو ونما کردن
وبسن رشد وبلوغ رسیدن وبراجی برگشتن وغیر ذلک از
اخبارات چنانکه سابقاً صورت تحریر پذیرفت حلش با ذکر من الرموز
منوط وانحلالش بازبر من المرموز مربوط است وتوضیح آن اینست
که شخص راجه در نزد نزدیک شدن هنگام رحلتش بالقای اغوا

اقتضای روحی از ارواح خبیثه پیشوایان این طایفه نماسیجه از روی
عصبیت جاهلیت در مذهب وملت آبای غوایت انتما بمرتبهٔ جزئوره
از حکایتها ملقی شده بمقتضای عادت واعتیاد بسیجه شومهٔ منکر الوقوع
آبا واصحاب که راسخ در نهاد وفطرت کج بنیاد این طایفه میباشد در
غایت طمانینه خاطر خباثت مآثر واعتماد باظهار مرتبهٔ جزئوره
در غایت جسارت بی دون جرئت واگاهی از سر این حقیقت واز
سریره این حکمت قیام واقدام مینماید وهکذا بدستور جزئوره قصه
وشان طفل موعود منظور صورت صحت می پذیرد واما وجه آگاهی
ارواح خبیثه پیشوایان ایشان از مرتبهٔ جزئوره کلها حتی متولد
شدن طفل موعود ونشو نما نمودن آن ورسیدن بسن رشد
وبلوغ وسایر ما جرا فیه من الامور العجیبه کشف وستر این مرموز حجب
مدارک علمیه حقیقیه ورموز حکمیه اینست که ارواح خبیثه شیطانیه
بکرایه بعد از قطع علاقه از حجب ابدان عنصریه ظلمانیه هیولانیه
وبیرون رفتن از نشاه زمانیه که خاصه اش حجاب واحتجاب است
وموجود بودن بوجود صوری جسدانی دهری مثالی که خاصه وجود

دهری ملکوتی مثالی و صوری حید نه مجرد از حجاب هیولانی طی زمان و زمانیات
و مکان و مکانیات متفرقات متشتتات محتجبات از یکدیگر و جمیع وجودات
و احوالات متفرقه متعاقبه زمانیه هیولانیه ظلمانیه در مجمع بصر جمعی مثالی
و مشاهد جمعی حس باطنی است بمقتضای شهود جمعی دهری و مقدار حوادث
و سوانح زمانیه و آگاه از احوال ساحه میکردند بتعاقب و تدریج شیئا
فشیئا در نشأه زمان و مکان و عالم کون و حدثان و بتفاوت
قوت و ضعف ارواح مزبوره درین وجود صوری و شهود مثالی
بمثابه تفاوت بصرها در نشأه زمانیه و مکانیه در حدت ابصار و عدم
حدت آن و درین نحو از آگاهی مختلف الحال میباشند چه آگاهی متوالیان
ایشان حسب درجه و قوت ادراک زیاده از آگاهی مردوست
پس بحسب این نمط در شهود جمعی و مشاهده دهری مثالی مصدوقه کریمه
یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا میکردند و بر طبق این شهود
جمعی حسی خدبانی بدون اینکه خبرت و آگاهی از سرایر مبادی این امور
و احوال شهوده و بواطن اسباب و علل مرموزه این حوادث و سوانح
محسوسه داشته باشند چنانکه اجله اولیای خدا و انبیا و صفیا علیهم السلام

جد۱

خبرت

خبرت و آگاهی بتفاوت درجات کماهی دارند متخلفان از خود در دار
دنیا چنانکه اشارت رفت الحاد و اغوا مینمایند و از تدلیس ابلیس کلفی
و تلبیس چه هر روحانی ظلمانی شیطانی جمله نیز پیروان طایفه از اتباع
و اشیاع ابلیس چند از متفلسفه تناسخیه که بوئی از حکمت حقیقیه و فلسفه
حقه نصیحه بمشام مدارک و مشاعر ایشان اصلا نرسیده است صحت آرا
مزبوره بقول بتناسخ بر وجه باطل استناد دیافته عنکبوت آسا بتار و
پود خیالهای بی نشأه و مآل برای ستر قباحت آن شیمه ذمیمه و فضیحت
این طریقه شنیعه لباس قول بتناسخ سر اسر التباس را بافته این بنای سست
بنیاد کج نهاد را در تصحیح خلق جسمانی کما ورد به الشرایع الحقه اگرچه مغز و مادای
خود ساخته اند و لیکن بمودای کریمه ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت
باوضح بیان بعون الله الملک المنان فضیحت و رسوائی این قول سراپا وبال
در استحاله و بطلان آشکار و عیان گشته ببرهان قاطع عقلی و نص ساطع
نقلی ابطال تناسخ بدیمعنی بسرحد ضرورت و بداهت پیوست و بنیاد
خانه سست نهاد این عقیدت سراپا بدعت سراسر ضلالت برغوات
علمای ما استنا بعنایة الله تعالی بنیان در هم شکسته تاری از این بافته در هم

کشته را تا بار های دیگر دوباره توان پیوست و اعضا و اجزای درهم شکسته این
یافته را بار دیگر توان بست قدرت کامله ربانی بر بین و حکمت بالغه سبحانی
نگر که بنای اعتماد و اتکای این طایفه گمراه را با وجود ظهور و صدور امور
عجیبه کذائی و شهود عجایب از احوال جماعه از ایشان که هر یک در نزد
انصاف بطلان هر حال برهانی مبینست قاطع بر بنا دست نهاده و مذهب
تناسخ مذکور نهاده و که از یاری باری عز اسمه در نهایت سهولت عقده
پس دشوار رشته اضلال بر بریده به تیشه قاعده محکمه متقنه ساخته و پرداخته
مورونه از پیشوایان ایشان فلاسفه مشائیان که تکثر و تعدد افراد
نوع واحد به ماده هیولانیه مربوط و باختلاف استعدادات ماده منوط است
و متفق علیه میان ما و ایشان است اندیشه کنده آمد محصل سخن آنست
که مذهب باطل ایشان با صحیح از مذهب حق ایشان صورت بطلان
پذیرفته و عقده عسیر الانحلال عقیده بدعت طریقه شنعت شیمه
ایشان بقاعده حقه مسلم ما و ایشان که بدیهی البنیان و محکم البنیان است
صورت انحلال یافته است درین صورت اگر هزاران هزار مغلطه
و شبهه چون حکایات مرموزه بر فرض صحت در مقام محی لغطه الصورت

ادله

ادله اظهار و ابراز نمایند پیروان راه هدی و شیعیان انبیا و اولیای
خدا از عهده جواب آنها فرضا بر نیایند و اعتراف به عجز نمایند ضرری
بدستگاه حقانیت اکتسابی طریقه حقه پیروان ملت بیضا و عقیده حقه حمیده
آنها بلا اشتباه ندارد چه شبهه های ایشان درین صورت چون علی الاجمال
ضروری المغالطه مطلق در مقابل بدیهه عقل و آنکه بدیهی اولی بمنزله منع
در مقابل بدیهه بقاعده و قانون غیر مسموع است انتهی ما اردنا اظهاره
ههنا و فی الزوایا خبایا و لکن لا رخصة لنا فی اظهارها و هذا هو
عهدنا علی الاجمال والاستعجال والعلم بتحقیق الحال کما هی عند الله المتعال
و عند اهل الله تعالی من اصحاب الکمال و السلام تم الکلام **و از جمله**
چیزهائیکه سابق بر این اهل هند تفوق بر سایر بلاد داشته اند علم نجوم بود
خصوص جماعت هنود بعضی از طایفه مسلمانان کسی که مهارت در این فن
داشته باشند بر نخورده اما طایفه هنود بطریق خود تسلط دارند در مرشد
آباد بنگاله جمعی تلمذ نموده اند که در چند سال میر مسیح الله تجمل نامی بود اهل شاه
جهان آباد بعد از غارت شاه جهان آباد از آنجا حرکت کرده در مرشد
آباد رسید تمامی عمر را در علم نجوم مصروف داشته مهارت تمامی داشت
ساکن گردیده

احوال میر مسیح الله منجم

احوال تفضل حسین خان مرحوم

دران علم زیج محمد شاهی و رصدی که جیت سنگ بسته بود خدمت ستید بود
خطائی که در رصد اتفاق افتاد و در آن زیج بسهولت درست شده
که با شاخ استخراج میشد لاکن ستید بسکه ضنت داشت کسی را تعلیم نکرد و از جمعی
از فضلا و علما بلکه از دانایان فرنگان شنیده که تاسف میخورند از
موت تفضل حسین خان ان مرحوم از شرفا و بزرگان دار السلطنه لاهور
بود با امر وکالت از جانب مرحوم مغفور آصف الدوله که فرمان فرمای
صوبه اوده و لکهنو بود در کلکته سرکار انگلیسیه قیام داشت الحق از اعاظم
فضلای روزگار و سرآمد علمای نامدار بود در جمیع فنون از عربیت
و منطق و حکمت مشاء در عصر خود بی نظیر خصوص در علم ریاضی و نجوم
و حساب و هندسه یگانه عصر و علامه دهر بود و بعد از تحصیل فضیلت از شاه
جهان آباد به بنارس آمده در خدمت مرحوم مغفور شیخ علی حزین که یگانه
زمان بود استفاده علوم نموده بمرتبه علیا رسید تالیفات بسیاری
در علم ریاضی و حساب ازو بعد ازو از مسلمانان کسی را انشان نداده اند
که مهارتی در این علوم داشته باشد نظر باغتشاش هند و تسلط جماعت
انگلیسیه مسلمانان بلهو و لعب مشغول و بزرگان را شرب خمر و کشیدن

چرس

بیان حبس نفس

احوال شخص مرتاض

چرس معمول است فکر کمال و چیزهائی که در سلف متعارف بود بسیار کم است
ازجمله غرایب امور حبس نفس است که غالب داب طریقه فرقه هنود
بود و بالفعل هم اگر کسی باشد که این امر مشکل امرتکب شود از هنود است
اصل حبس نفس ریاضتی است از برای کشف و ظهور بعضی از مغیبات چنانچه
از جانب سعادت نفس بمرتبه میرسد که خداوند عالم آنچه را صلاح داند باو الهام
مینماید همچنین از جانب شقاوت امر بجائی میکشد که بالقاء شیطان بسیاری
از خارق عادات بر شخص ظاهر و منکشف میشود چنانچه جمعی از شاگردهای حقیر
که وثوق و اعتمادی بقول ایشان بود وقت توقف در فیض آباد نقل کرده
بودند که در سلان متعلق بفیض آباد قریب به نصیر آباد شخص هندو بیت
مرتاض آنچه کسی ازو طلب نماید باندک التفات تفصیل او را ذکر
میکند چنانچه شخصی ازو سؤال کرد که مدتهاست از خانه بیرون آمدم
و خبری از خانه خود ندارم ان مرد سر بزیر انداخته بعد از ساعتی جمیع
جزئیات خانه و اهل و عیال او را تقریر کرد و مکرر سؤال از گم شده
و دزد برده میکنند و دزد را نشان میدهند لکن مال را نشان میدهند
بلکه بعضی اوقات مال را نیز حاضر میکنند هر چه خواست او را طلب نماید

فایده حبس نفس و طریق ریاضت آن

چون آخر زمان حرکت از اینجا چیزی باقی نمانده لهذا موقوف داشت خلاصه

حبس نفس از برای امساک منی نهایت تاثیر دارد و بلکه خود چند نفر را دید

که مشق حبس نفس میکردند از برای امساک منی و کار را بجائی رسانیده

بودند که بعد ریختن بشر و یا آب را از احلیل جذب میکردند و طریق ریاضت

حبس نفس چنین است که اول بتدریج ترک حیوانی از قبیل شیر و روغن و غیرها

مینمایند و نفس را بتدریج بالا کشند و نگاه دارند و همچنین غذا را بتدریج

کم کنند تا روزی یکمرتبه نفس کشند تا امر بجائی میرسد که غذا را بالمره ترک

ودماهی یکمرتبه نفس زنند و بالاخره منجر شود که نفس در دماغ بپیچد و از حرکت افتد

مثل مرده لکن در بدن حرارتی باقی ماند لهذا متعفن نشود و از هم نپاشد

و کسی که این عمل را میکند پیش از رسیدن باین حالت بورثه خود وصیت و در

لوحی نقش کند که مرا بعد از مدتی که تعیین کند بیرون آورید و قبل از انقضای

آن مدت مرا بحال خود واگذارید محافظان بجهة او خانه محقری در

زیر زمین مثل سرداب کوچکی و یا مثل برج کوزه جائی معین نمایند

و منافذ او را سد نمایند بعد از انقضای آن مدت بتدابیر و تدبیراتی

که نزد ایشان معمولست او را بحال آورند و برادر آن وقت مغیبات

وعلوم

احوال پونه

توپ

احوال فقیری که حبس نفس نمود و فایده حبس نفس و طریق ریاضت آن

احوال فقیری که از عمر او دوازده کم صد ... نموده

و علوم غریبه کشف شود و چیزی بر او مجهول نماند اگرچه در نظام هر بجب قواعد استعداد

دارد که شخص بعد از مدتها تحمل مدتهای مدید زنده ماند و لکن حیر در وقت

رفتن بحیدرآباد در پونه که پنج شش روزه بندر ممبی مسافت دارد

و مقر ریاست جماعت مرهته میباشد جای بسیار خوبیست و بجب آب و هوا

و فضا بجوبی مشهور است و رئیس آنجا را پیشوا گویند در تسلط و انضباط

در امر در صفحه هندوستان از امرا کسی امتیاز او ندید در مملکت او احدی را

قدرت بر اجحاف و زیادتی بر کسی نیست نفاذ امر او بحدیست که در شب

بعد از توپ اینچنین اگر کسی در بین راه باشد و از آنجا تا منزلش ده

قدم فاصله باشد نمی تواند رسید و علما با لنعمت بقدر سه کرور هند ملک در

تصرف دارد و هر سال در وقت معینی در حوالی شهر کوهی است

و بر قله کوه بتکده است چند روز را در آنجا رفته خیرات بسیاری

بفقرا خود میکند خلاصه در مکان معینی نشان داده بودند که

هندوئی در سال قبل در آنجا شش ماه حبس نفس نمود و بالعهد بوعده

هشت ماه در آنجا حبس نفس نمود و حال مدت سه چهار ماه گذشت و بعد از

مراجعت از سفر هند در حیدرآباد در همان باغی که حقیر را منزل دادند

بودند که باغی بود بسیار وسیع و عمارت بسیار خوبی در آنجا ساخته بودند
هندوئی در گوشهٔ باغ منزل کرده بود در باران و آفتاب برهنه
مکشوف العورة مجموع بدن خود در خاکستر مالیده نشسته بود و مدعی بود
که دوازده سال است اکل و شرب منحصر به تریاک و قلیان است میرزا
علی خان نامی از اهل اصفهان داروغهٔ آن باغ بود بحکم راجه چند
ولغایت مدت یکماه یا بیشتر چند نفر را دیده بان قرار داده بود خفرت
میگفتند این مدت ندیدیم که او چیزی بخورد و مقرر شده بود که از خارج
باو چیزی نرسد اگر خاک میخورد و یا تسخیر داشت که باو چیزی میرسید خدا
میداند و یا تحمّل وقوف داشت بآن اکتفا میکرد احدی مطلع نشد حقیر با او صحبت
داشت که بدون تحلیل کسی نماند خصوص باین فربهی امریست مشکل جمعی
باتفاق حقیر بودند مذکور نمود که بعقیدهٔ شما غذا بدل ما یتحلل است و هرگاه از
بدن تحلیل رود و توصل بدن بمحل را نگاه نمیدارد معنی ندارد اگر
کسی بریاضت بمرتبهٔ اعلا رسید چه احتیاج ببدل ما یتحلل دارد او وقت
تحلیل نیست تا بدل خواسته باشد در رساله دیدم که در عصر اورنگ
زیب مرد اپی را شکافته بودند شخصی را دیدند افتاده یا نشسته و لوحی

بر

جسی ؟

احوال مرتاض در عصر اورنک زیب

بر دیوار آن آویخته بود با ورنگ زیب خبر داده بودند کسی تعیین نموده
آخر الامر ضعیفه پیری را پیدا کرده بودند او آن لوح را خوانده و آن
شخص را امداد نموده زنده کرد و بعد از آنکه او را بحال آوردند پرسید
که در هندوستان راجه که عبارت از فرمانفرما باشد کیست گفتند فلان
شخص گفت مرا بحال خود گذارید از او استفسار نمودند که چند وقت است
و در زمان کدام سلطان باینحال نشستی مذکور نمود که در عهد فلان سلطان
آمده بودم و چون تفحص کردم معلوم شد مدت یکهزار و یا پانصد سال بود که در سرداب
آمده بود در مدرس از جمعی شنیده که خود دیده بودند در عصر محمد علی خان
والاجاه وقتی که فرنگ بنای اساس قلعه را گذارده بود و هنگام کندن
پایهٔ قلعه لوحی ظاهر شد او را بیرون آوردند سوراخی پیدا شد
حفر نمودند چهار پله یا پنج پله پائین رفته دریچه نمودار گردید وا کردند
دیدند شخصی بصورت تشریحی تکیه بدیوار نموده نشسته است چند نفر آتی
که معمولست در میان جماعت هنود معمول داشته آن شخص را بحال آوردند
از او استفسار نمودند مذکور نمود که در عصر فلان راجه در اینجا بجهة ریاضت
آمده بودم حساب کردند تا آن روز پانصد سال گذشته بود و جمعی از ایرانی

احوال مرتاض مدرس

احوال درخت ابد

وغیره که یکی از اینها عجایب خان کرمانی باشد که خودها دیده بودند نقل کردند
که پنج شش فرسخی مدراس درختی است که او را ابد گویند این درخت در هندوستان
بسیار است که ریشه از بالا میدواند بزمین میرسد باز از زمین بالا میرود
این درخت بحدی قوی و بزرگ میشود که سیصد چهار صد سوار بلکه بیشتر
در سایهٔ او بوسعت میتوانند ایستاد و حقیر از این درخت بسیار دیده ملاحظه
هندویی زیر آن درخت تکیه بدرخت داده تمام اعضای او خشک گردیده
اثر حیاتی در او پیدا نیست مگر اصل مردمک چشم او رطوبتی باقیست
از او معلوم میشود که این شخص حیات دارد خدا داند چند سال است از
استبعادات عادیه کسی انکار نکند که جمعی خود دیده اند زیاده بر اینها
شنیده و دیده که مورخین نقل کرده اند واما در دکن مشاقین این امر
بسیار اند که بقدر نصف روز بلکه زیاده حبس نفس میکنند حقیر خود دیده
لکن جمعی از اهل ایران و معتبرین حیدر آباد دکن نقل کردند که خود
جمعی را دیدیم که نفس چنان برخود کشند که از زمین بقدر یک ذرع
و بیشتر بلند شوند و معلق میان زمین و آسمان بمانند و هرگاه نفس را
رها کنند بزمین فرود آیند و نقل کردند که در خارج حیدر آباد یکنفر از فرقه

فرقه

سبب بت پرستی هنود

فرقهٔ هنود را دیدیم که چهار زانو پا را بر روی پا انداخته نفس را بالا کشیده
و از زمین بقدر یک ذرع بلند شد تا است ساعت بهمان هیئت معلق بود
حرف میزد و قلیان میکشید گفتند از آن شخص پرسیدیم گفت این امر و مسالک
و بطوء انزال دخلیت عظیم دارد چه هرگاه نفس را بالا کشند مواد منوی
باعلا صعود کند و مندفع نشود و در حین مقاربت هرگاه امارات انزال
ظاهر شوند اگر نفس را برخود کشند و اندکی تامل کنند منی دفع نشود و هرگاه
کسی مشق این امر را بانجام رساند هر قدر مباشرت نماید هرگز انزال نشود
تا سن کهولت قوای بهمین حالت باقی ماند و ادعا نمود که از قوت نفس
کشیدن بجائی رسیده ام که مقداری از شیر را از سوراخ احلیل
از نفس بر خود کشیدن جذب نمایم **اما سبب بت پرستی** جماعت
هنود مورخان هنود ذکر کرده اند که در دورهٔ چهارم برهمن که پادشاه
عظیم الشان و بعضی گویند که آدم ابو البشر عبارت از اوست بنای
سلطنت و حکمرانی را گذاشت با انتظام مملکت و درستی معیشت پرداخت
و حکما و علما و فضلا را بعزت و احترام نگاه میداشت و در عهد او
بت پرستی رواج یافت باین نهج که در دورهٔ اول و دویم و سیم

خداوند عالم و ملائکه بصورت حیوانات و بهایم و سایر جانوران در میان
مردم سیر مینمودند و در ابتدای دورهٔ چهارم بعالم بالا عروج فرمودند
قوالب و اجسادی که بر روی زمین داشته بودند گذاشته شد علما آن دوره
مردم را بستایش آن جسدها دعوت مینمودند بحکم برهمن پادشاه
اشکال و صور از جواهر و طلا و نقره ساخته پرستش مینمودند
مدت متمادی عبادت مردم بانها بود تا ان دسته منقرض شده
حکما و دانشمندان دیگر بهم رسیدند و معلوم کردند که انتظام عالم بحکم خداوند
عالم محول بکواکب سبعه سیاره است مردم را از پرستش آن صور
منع نموده عبادت صور کواکب را باعتقاد اینکه این اجسام نورانی
نایب مناب خالق حقیقی اند و ضرر و نفع این عالم مستند بایشان است
و اینها واسطه میان معبود حقیقی و آفریدگار اند اختیار نموده مردم را
بعبادت اینها خواندند مردم ضعفاء العقول بالتناظر بالناس علی دین
ملوکهم اینها کل هر یک از کواکب را بصورت مشابه آن کوکب خانهٔ
که مناسب آن کوکب باشد ساخته عبادت مینمودند و گفته اند که فی الحقیقه
تمامی انام عبادت خالق حقیقی کنند و در ظاهر هر فرقه بطرزی که

متعارف

متعارف است مشغول بعبادت هستند اسلامیان مثلا بمکهٔ معظمه که از هیاکل
زحل است طواف کنند و با و تقرب جویند و از صاحب خانه استمداد
و آمرزش طلبند و یهود و ارامنه و مجوس معابد و کلیساها و آتشکدهها
که دارند عبادت نمایند و هر کدام را شفیع جویند و اگر کسی بدقیق
نظر ملاحظه نماید تمامی فرقه را بدرگاه حضرت معبود حقیقی خاشع و ذلیل
بیند **بیت** صوت لبیک محرمان حرم • سجدهٔ برهمن بنزد صنم •
همه با یکدیگر بیامیزند • و ز سر کوی وحدتش خیزند • مجملا در این زمان
بتها بنهادند در پرستش غالبا جابجا و هیاکل ستارگان است و بیشتر این
طایفه آفتاب پرستند و در سلف بتی که می ساختند از طلا و نقره و یا
از چوب و سنگ میتراشیدند و پرستش مینمودند • بیع شراء نبود تا عصر
معاویه علیه اللعنه آن ملعون بعلت فساد دین بنا گذارده بود که بت
تراشند از سنگ و چوب و به هر سمتی میفرستاد خصوص در بلاد هند
از انوقت تا حال بیع و شرای بت در هندوستان رواج گرفت
و باقی ماند **پس** در عهد سلطنت برهمن بعلاج یافت و معادن
هر چیزی که در هند باقی ماند پدید شده و حکمای عالیمقدار بهم رسیده که تا بعض

حکایت اسکندر با پادشاه هند و فیلسوف

یکی در میان نیست و اول زیجی که بسته شد و بنای محاسبات را با آحاد و عدد او
گذاشتند و از اوج شمس سخن رانند حکمای عصر او بودند حکایت
اسکندر با پادشاه هند و فیلسوف در تاریخ اسکندری منقولست که اسکندر بعد از فتح
فارس که بهندوستان نزول اجلال را فرمود و اکثری از ولایات
و ملوک را تسخیر نمود بعرض مقربان درگاه سلطنت رسید که در اقصی بلاد هند
سلطانیست با عز و جاه و ذی شوکتی است صاحب دستگاه بحکمت و دانش
موصوف و بعدل و رعیت پروری و بینش معروف اسکندر را شوق
دیدار آن نامدار گریبان گیر گردیده نامه متضمن شوق بسیار باو
نگاشت و اظهار حسن طلب باینکه باین حدود رسیدم و دیدار
ترا خواهانم نمود او در جواب عریضه مشتمل باینکه پیشکش چرخ
از برای سرکار عظمت مدار مهیا گردیده از مصدر جلالت باخذ او مقرر
فرموده یکی از خدمتکاران سرکار شاهی قدم رنجه داشته ضبط نماید
و بعد از رسیدن او بحضور بچه امر شود منتظرم من جملهٔ آنها
دختریست پری پیکر از سرادقات سلطنت از نهد ای کجا بدعالم
تا حال بحسن و جمال و فراست و کمال او چشم هیچ بیننده ندید

و گوش

و گوش هیچ شنونده نشنیده دیگر فیلسوفیست که در عقل و حکمت و دانش
و بینش گوی سبقت از حکما و دانشوران اولین و آخرین ربوده و دیگر
طبیبی است که با وجود او جز مرض نماند چهارم قدحی است که هر گاه پر از شراب
کنند و تمامی لشکر از آن نوشند بحال خود مملو ماند اسکندر از جواب
او شاد و خورسند گردیده چند نفر از حکمائی که نزد او حاضر بودند
نزد او فرستاد و بایشان امر فرمود اگر آنچه نوشته است حق و صدق
باشد پیشکش او را قبول نموده او را از آمدن معذور دارید
و الا او را برکاب فیروز انتساب حاضر سازید حکمای اسکندر از دار
شاهی مرخص گردیده روانه بصوب شدند چون قریب بدار السلطنه
برهمن پادشاه رسیدند برهمن امنا و بزرگان دولت را باستقبال
معین فرموده ایشان را باعزاز تمام داخل شهر کردند اول دختر را
بنظر ایشان در آورد حکما را از مشاهدهٔ جمال آن نادرهٔ روزگار
چشم خیره و عقل زایل گردیده و هر کس هر عضوی از او را که
ملاحظه نمود یارای ملاحظهٔ عضو دیگر نداشت **بیت** ز فرق تا
قدمش هر کجا نظر فکنی . کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست

همگی بر او دماغ مختل و پریشان و بدن مرتعش و لرزان گردیده با جفای
او در پنجهٔ احتجاب اسیر نمودند بعد از چند روز که بوظیفهٔ میهمان
نوازی قیام نمودند بخلاع فاخره و صله و جایزه بی اندازه نوازش
کرده فرستادهگان را رخصت مراجعت فرمودند و آن پری زاد
و فیلسوف و قدح شراب را با ایشان فرستاد چون بخدمت اسکندر
رسیدند اسکندر را از حسن و ملاحت و آداب دانی دختر بغایت
خوش آمده او را در سلک بانوان حرم منسلک ساخت و بجهة امتحان
فیلسوف قبل از آنکه بحضور مشرف شود قدحی را از روغن مملو گردانیده
اسکندر سوزنها را سبیکه ساخته ارسال نمود حکیم فیلسوف آن سبیکه را
آیینه صیقلی نما کرده رد نمود اسکندر او را در طشتی از آب افکنده
مرة اخری برگردانید فیلسوف از آن پیاله نازک ساخته بر روی آب
انداخت و منظر او جلوه داد اسکندر آن را پر از خاک کرده باز نزد
او فرستاد حکیم فیلسوف را لرزه بر اندام افتاد و حالتی با درو
داده بی اختیار گریه بر او مستولی و غالب گردیده که بیهوش افتاد
بعد از افاقه خطاب بنفس خود نمود و گفت وای بر تو ای نفس چه چیز باعث

مطارحه اسکندر و فیلسوف

برآمدن تو از عالم نورانی شهود و افتادن درین ظلمت سرای نابود
گردید دران عالم ارواح روزگاری با استراحت داشتی چرا خود را
درین تنگنای جسمانی برنج و تعب انداختی پس نظر با سمان کرد و اشک حسرت
از دیده بارید و برسول اسکندر گفت که پیاله پر از خاک را نزد اسکندر
برو بگو **بیت** گر این درد را چاره دانستمی ° بکوشیدمی تا توانستمی °
اسکندر بوقوع این حالات بحکمت و دانش او یقین کرده حکیم را نزد خود
طلب نمود و از دور که چشم او بفیلسوف افتاد مردی بلند قامت
و قوی هیکل دید در مخیلهٔ او خطور نمود که این قامت و جثه با این عظمت
منافی حکمت است و اگر در او باشد بدرجهٔ اعلی است حکیم مافی الضمیر
او را بفراست دریافته انگشت سبابه را بر گوی صورت گذاشته
به بینی خود اشارت نمود اسکندر سبب این حرکت را سؤال نمود فیلسوف
عرض نمود هر چه بخاطر پادشاه خطور کرده بود دریافتم و بدان حرکت
جواب گفتم که در تمام این صورت بینی یکیست و من نیز در تمام روی
زمین وحیدم اسکندر را خوش آمده باعزاز و احترام او کوشید
و آنچه فیما بین گذشته بود از او پرسید حکیم بعرض رسانید که از فرستادن

کاسه مملو از روغن چنین استنباط کردم که دل پادشاه و حکمائی که در
رکاب شاهی حاضرند از علم و دانش پر است که جائی دران باقی نیست
جواب ابقراط چون سوزن در آن کاسهٔ مملو از روغن عرض کردم
که صاحب کمال را هر چند دل از فضل و کمال مملو باشد باز جای کمال
در آن میشود و سبیکه آهن دال بود بر قساوت قلب پادشاه و اینکه
دلیرا چنین که زنگ دنیاداری فرو گرفته باشد چه جای حکمت است
جواب گفتم که هر قدر زنگ باشد بصیقل توان صاف کرد که نقوش
دران منطبع گردند و انداختن آب دران سؤال ازان بود
که با این جسم کثیف چگونه طی بوادی حکمت توان نمود و در اعمار آن
معتدار جهلت کجا است که در آن وادی رحله توان نمود از آن
پیاله ساخته عرض کردم بجواب که این پیاله با آنکه همان جسم ثقیلی است
که در قعر آب بود مسافت چندین طشت را بر روی آب طی مینماید
همچنان آدمی بسعی و کوشش باعلی مرتبهٔ فضل و دانش میرسد
و از برهم زدن پیاله از خاک شئ که بر کف بود و از جای نمیشود
این بود که حالت متغیر نمیشود و بهمان هیئت پس فرستادم و در آن

کار

کار دست از چاره کوتاه و ناگزیری از آن بر السنه و افواه و قفای عالمیان
براین مدعا شاهد و گواه است و آن پس جواب آن بود که عرض کردم اسکندر را
چون حکیم پسند آمده و اعزاز بسیاری بسبب حکیم مرعی داشته و مال بسیار
و جواهر بیشمار با و کرامت فرمود حکیم قبول نکرده و در جواب عرض کرد که اگر
مال اختیار میکردم حکمت از دست میرفت اسکندر او را بجز ساخت از ماندن
برکاب و عود بوطن خود حکیم رخصت انصراف گرفته بوطن خود معاودت نمود

احوال سومنات و جگرناتست

مجمل کلام اینکه فرقهٔ هنود در اصنام و بتکده با اشکال مختلفه بسیار است
و اعظم آنها سومنات و جگرناتست کل هنود در اعتقاد اینکه در عالم دو صنم [illegible]
که امور مردم از تمامی خیرات و شر و رسید قدرت آنها است حتی ارواح جمیع
مخلوقات از انس و جن و حیوانات تمامی بعد از مفارقت ابدان نزد آنها
حاضر شوند تا هر کدام را بهر جسدی که صلاح دانند داخل سازند یکی از آن
دو صنم جگرناتست که بالفعل باقیست و دیگری سومنات بود و آن نام صنم
و بتخانه ایست مشهور در حوالی بنارس و یا گجرات که بدست سلطان محمود غزنوی
شکسته و خراب شد مجمل حکایت اینکه در تاریخ محمودی مرقوم است که فوج
اسلام بعدد سی هزار نفر در رکاب سلطان محمود بوده بان نواحی رسیدند

اما سومنات

شکست سلطان محمود غزنوی آن

رایان و بزرگان جماعت ضاله هنود با صد هزار زنجیر فیل کوه پیکر و سیصد هزار
مرد جنگی نامور بمقابله آمده سه ربع روز تا شام بهر حال لشکر بمقاتله و جنگ
مشغول بودند و مجاهدان پای ثبات استوار نمودند که بقدر پنجاه هزار نفر
از هنود مقتول و بیست هزار نفر از ایشان دستگیر لشکر اسلام گردیدند بقیة
السیف با جمله سه هزار نفر از خدام سومنات از شاه هند این احوال
ارباب استیمان بدرگاه سلطان شتافته بدادن جزیه و خراج و پیشکش
راضی شدند بشرط آنکه سلطان دست از سومنات برداشته هر مبلغ
از نقد و جنس و جواهر مع اسباب دیگر که امرا و منها و وزرای دولت را
بخاطر خطور کند بنده وار از مال خالص خود بتحویل خزانه سلطان نمایند
مشروط بانکه بادشاه از محل اقامه عزم رحیل فرموده بسمت غزنین میل
و عطف عنان فرمایند کارفرمایان دولت سلطانی بصلح و عدم تعرض سومنات
راضی شده ما وقع را بعرض سلطان رسانیدند سلطان بعد از استماع
در جواب فرمود چنانچه در صحرای محشر و روز فزع اکبر مرا در برابر
آزر بت تراش وا دارند و گویند آن آزر بت تراش و این
محمود بت فروش است چه در جواب عرض کنم امنای دولت سر بزیر

افکنده

افکنده فبهت الذی کفر از جواب عاجز شده ماندند باز شروع بمجادله و مقاتله
نمودند تا جمعی واصل سقر گردیده سومنات مفتوح گردید سلطان خود
بنفس نفیس تبرزین بدست مبارک گرفته بر شکم بت زده او را شکست و از
جوف آن بت آنمقدار از جواهر گرانبها بیرون ریخت که در رجحان بی
و بزرگی و یکتایی بحسب وزن و قیمت تا حال احدی نشان نداد و از بت
و بتهای دیگران مقدار از جواهر و نفایس بدست آمد که خزاین
روی زمین معادل عشری از عشر آن نمیگردید تمامی آنها را ضبط
و تحویل خزینه عامره نمودند و در گوشش آن صنم سیم و چند حلقه طلا در
وقت شکستن بنظر سلطان رسید و از آن سؤال نمود بعرض رسانیدند
که هر یک از آن حلقها علامت یک هزار سال عبادت است القصه
در تاریخ هندی دیده که سلطان هند در زمان سفر مرغی بصورت قمری و ماهی
دیگرانه جواهری از برای سلطان محمود بعنوان پیشکش و نثار از خواص
آن مرغ این بود که هر گاه طعام مسمومی در مجلس حاضر شدی اشک از
چشم آن مرغ جاری شدی از عجایب اینکه قطرات آن اشک مثل
سنگ منجمد میشد و خاصیت آن سنگ آن بود چنانچه جراحت عمیق را که کسی

شکستن بت هند از برای سلطان محمود

بهم میرسید ان سنگ را دیده بران جراحت میمالیدند فی الفور آن جراحت
التیام می یافت و از خاصیت ان ماهی ان بود که اگر جواهری در
ابی مثل دریا می فتاد آن ماهی را در ان می انداختند زنده میشد
وان جواهر را بیرون می آورد چنانچه سلطان محمود روزی در
دجله سیر میکرد و انگشتر یاقوت نامی در انگشت ایشان بود در دجله
افتاد سلطان متغیر شدند و تحفه که ان ماهی بود طلبیدند و آن ماهی را بیرون
آورده در آب انداختند ان ماهی زنده شد وان انگشتر را از آب
بیرون آورد و حضار حضرت سلطان تمامی در تعجب ماندند و از خواص
ان جواهر ان بود که مثل سنگ مقناطیس جذب جواهر میکرد و ایضا در همان تاریخ دیده
که یکی از راجایان که معاصر انوشیروان بود باو نوشت که از پادشاه
هند صاحب قصر طلا و ایوان یاقوت بتو برادر گرامی پادشاه عجم صاحب
تاج و شمشیر و علم هزار قطعه عود قماری که مانند شمع روشن می شد
و پیاله از یاقوت که یکوجب دهنه ان بود مملو بجواهر پر بها و کنیزی
که نه ذرع قامت اوست و صاحب دیده هیئت روشن مثل برق و مژگان
او بر گونه اتش میشود و همه زبانها میداند و ... اند بانصاف ده من

تحفه که از راجهای هند بانوشیروان

هندوستان

هندوستان کافور که هر پارچه از او بقدر فندق و بزرگتر میباشد با یک
فرش از پوست مار بعنوان پیشکش مرسول حضورش می گردید و اما جگرنات
اسم صنم مشهوریست مرحوم اخوند مجلسی در تذکرة الائمه نقل میکند که از دست
حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه باید شکسته شود وان خانه و شهری که
این صنم در انجاست انرا نیز مجازا جگرنات گویند و از متعلقات صوبه
دکن است حقیر از دور او را دیده تفصیل او را بتواتر شنیده شهریست
بر ساحل دریای شور در نهایت بزرگی و وسعت و کثرت مع عمارات عالیه
لعلت کثرت خلایق از غریب و بومی بسیار کثیف و بد آب و هوا و کوچه هایش
متعفن و مملو از کثافات است بتکده بزرگی که تخمینا عرض و طول او بقدر
یک میدان اسب زیاده است دیگر بتخانه ساخته اند غربا و بومی تمامی از آن بتخانه
و در ان بعادتی که دارند غسل کنند و اصل بتخانه عمارتیست در نهایت
وسعت و بزرگی و رفعت و بر دور آن عمارت عالیه و بتخانهای
کوچک ساخته اند در روز معینی مردم از اطراف و جوانب جمع
شوند حتی از اقصای بلاد هند و سند و کشمیر و سایر جاها جماعت معدود
شد رحال کنند و به پرستش آن آیند و هریک از ریاضت کیشان

بیان احوال جگرنات و وضع عمارات آنجا

و عبادت اندیشان بجهت طلب قربت طی مسافت نموده بطور مختلف بعضی
پیاده و بعضی بشکم و سینه و برخی بپهلو خوابیده غلطان غلطان گروهی
بردست و پا از شش ماه راه بیشتر و کمتر بهمین نحو حاضر می‌شوند حقیر
خود بعد از مراجعت از فیض آباد چند روز متوالی می‌دید که جماعت
هنود از مسافتهای بعیده بجگرنات میرفتند چند نفر را دید که از شش ماه
راه نشسته میرفتند تمامی اینها در ان روز معین باید خود را برسانند
و خدمه در ان روز دروازه بتخانه را گشایند تا مردم پرستش نمایند
و هر که در آن روز حاضر نشود از بیرون پرستش بتخانه نماید و در سالی
الا همان روز معین دیگر کسی داخل اصل بتخانه نشود و جگرنات را
نه بیند و غیر فرقه هنود از امم دیگر را نگذارند داخل صحن جگرنات و یا
عمارت حوالی او شود و بقدر ده هزار نفر براهمه خدام و بنوبه جاروب
کش و چراغچی ان بتخانه اند و این هزار نفر تفوق و برتری
جویند بر کل براهمه که از طرف خدمت بتخانه نمی‌کنند و حقوق خدمه
جگرنات را طریقه انکه گماشتها بر سر راهها تعیین مینمایند تا هرکس
وارد آن شهر شود دست بر احجر نمایند که از برای اینها طعام بفرستد

امم

امم از انکه کسی طعام اینها را بخورد یا نخورد و همه چنین میدانند که هرکه
وارد این شهر شود مهمان جگرنات است باید از سرکار جگرنات از برای
او طعام برود و هر روز در مطبخ جگرنات دو وقت آنقدر طعام پخته
میشود که هرقدر زوار و مترددین وارد شوند همه را کفایت کند و خاطر
هنود اینست که باهم اکل نکنند حتی زن و مرد بخلاف اهل جگرنات که از
یکدیگر پرهیز نکنند و باهم طعام خورند و خاصه ایشان اینست که اگر از امم غیر
هنود هم با ایشان در وقت طعام خوردن شریک شود مضایقه ندارند
بخلاف سایر جاها بخصوص از مسلمانان بقدری پرهیز کنند که اگر مسلمان
جز ۴ در وقت پختن نزدیک اوجاق آنها رود البته آنچه در دیگ جوش شد
او را بریزند و دیگ را بشویند و اوجاق را بسرگین گاو اگر
ممکن باشد اندود کنند و الا بگل اندود کنند و در آن معبد از
چیزی اجتناب نکنند و اعتقادی ایشان است که هر خطا و معصیتی که
از هر کس در این سرزمین صادر شود مغفور است و از اصناف مردم را
بقدر مرتبه ایشان نذر و ارمغان چیزی اخذ کنند از جانب قلت یک آنه
و از جانب کثرت بیست روپیه زیاده نیست بغیر آنچه از مردم گیرند

هر سال از بزرگان هنود از بلاد بعیده بجهت جگرنات هدایا و تحف
بسیاری رسد بقدر ده هزار قطعه ریه آبادی از زراعتهای هنود از
سلف وقف جگرناتست و آنچه شهرت دارد ده خود آن صنم از سیماب
و یا مثل سیماب است که میدرخشد و بعضی از براهمه را اعتقاد اینکه پارچه
از گوشت خام است که خلاق عالم از بدو خلقت بی پدر و مادر او را
خلق فرموده او بهدایت و ارشاد مردم مشغول بود تا درین دوره
چهارم که امر مردم بنا درستی و ناپاکی منجر گردید خود را در این مکان
منزوی ساخت و بقدر سیصد چهارصد نود لاک از برای تراشیدن
سر و ریش مردم شهر و منزد دین معین است و همچنین بقدر دویست نفر پسران
خوش صورت و سیصد چهارصد نفر زنان مه طلعت هر صبح و شام بر درگاه
او رقاص اند و بجهت هر یک از اینها در سرکار چیزی معین است
خلاصه عجب دستگاهی دارد و سالی یکمرتبه او را بیرون آورند و جامه
او را تبدیل کنند خیاطهای موروثی دارد که از برای تبدیل جامه او
باندرون روند و در میان هنود شهرت دارد که خیاطی که اندرون
میرود چشم او نابینا شود تا صنم را نبیند عجب اعتقادی دارند تا هر جا

عمارت

عمارت او بنظر آید بسجده افتند و روی خود را بخاک مالند و گویند
دریای محیط او را روزی دو بار پرستش کنند و مدتی که بهم میرسد
بجهت این است که خود را بخاک این درگاه رسانید و اگر این معبد نبود جز مدتی
نخشند قسمت ارزاق و تعیین آجال و حلول ارواح و آنچه در این عالم
شود از کون و فساد تمامی را نسبت باو دهند بعقیده مذاهب و ملل مختلفه
از جماعت هنود بنظر درآمد که بعضی بتوان کرد اند که از او را در معرض
عرض و رقمی آورد هر فرقه از ایشان بنحو خاصی پرستش از قبیل صندل و غیره
مثل زر جوبه و چیزها دیگر مالند و قشقه کشند تا هر فرقه از دیگر ممتاز باشند
و تمام را از بزرگ و کوچک در گردن مثل تسبیح چیزیست از چوب تیر شند
و او را از نار گویند آفتاب و مهتاب و اکثری از حیوانات و درختان
بزرگ همه اینها را پرستش کنند و هیچ فرقه طعام فرقه دیگر را نخورند حتی زنان
و مرد چنانچه از هر طایفه باشند هر یک بجهت خود طبخی جداگانه مهیا نمایند
طریق طبخ و اکل ایشان این است که اول غسل کنند و بهمان هیئت
لنگ بسته بجائی که بنای طبخ را دارند در آیند و قدری از زمین را از
سرگین گاو اگر ممکن باشد و الا بگل اندود نمایند و اسباب طبخ را حاضر

بعض طرق هنود

طریقه اکل هنود و غیره

سازند و در آنجا طبخ نمایند و در همان زمین اکل کنند و اگر در وقت
طبخ غیر از آن فرقه هم از فرقه هنود و سایر ملل کفره و مسلمانان نزدیک شوند
آن طبخ را حرام دانند و از مسلمانان بسیار پرهیز نمایند بعد از خوردن
اگر چیزی بماند یا در آب ریزند و یا به سایر حیوانات دهند و هر کس روزی
دو مرتبه بجهة خود طبخ نماید و طبخ دیگری را بر خود حرام دانند مگر طبخ برهمن که
بر همه کس حلال است و طبخ بزرگان و راجهها محول ببرهمن است و از
ایشان نیز بعد از غسل در همان منزلی که طبخ شده لنگ بسته بر کرسی از نقره
و طلا نشینند و اکل کنند و اکثری از این فرقه گوشت هیچ حیوانی را نخورند
بعضی ماهی و تخم مرغ خورند و دیگران بر ایشان طعن زنند بعضی از بزرگان
که غیر متدین باشند بهانه بیماری پیشوا و در روش مسلمانان طعام خورند
و قوت غالب ایشان چلو با یکی از حبوبات مثل نخود و ماش و عدس است و او را
دال گویند مرغوب‌ترین اطعمه نزد ایشان اکل بقولات است بعد از خواب
شب غسل را واجب و بعد از خواب روز مستحب دانند و از جمله فرقه
هنود طائفه‌اند که در شب طعام نخورند و آتش و چراغ روشن نکنند
و اعتقاد ایشان اینکه موجب هلاک جانوران خواهد بود مخافة نفس هیچ

ماهی

حیوانی را

حیوانی را نکشند حتی کیک و پشه و شپش را بلکه جماعتی از هنود ازاله بکارت
نکنند و اعتقاد ایشان این است که در سنگ خون بکارت آدمی معذب
می‌گردد و طریقه ایشان اینکه بعد از عقد مناکحت بطریق حق سه شب عروس را
در خانه برهمن که بمنزله علما و سادات ایشانند فرستند تا ایشان ازاله
بکارت و فتح باب نمایند بعد از فتح باب خود متصرف شوند عجب‌تر اینکه
اگر برهمن در آن سه شب بجهت مانعی نتواند ازاله بکارت نماید آن
ضعیفه را مقصره دانند و گویند ضعیفه قابلیت برهمن نداشت از جمله امور بسیار غریبه
عجیبه اینکه بکفره از هنود در اعادت اینکه زنها را قریب بوضع حمل شوهر او را
درد زهیدن عارض میگردد و زن با وضع حمل نماید جمعی نقل کردند که همین فقره را
توالد و تناسل بسیار است گاه میشود که از زنی در یک بطن سه و چهار طفل تولد
میشود و هر وقت اندک گرانی شود چون از عهده نمی‌توانند برآیند زن یا مرد
اطفال خود را بقیمت نازلی بیع شرا می‌نمایند شخص با جمع و معروفی نقل میکرد
که وقتی یکی از دیهات بجهت مطلبی رفته بودم در جائی نشسته بودم
دیدم مردی را اتفاقاً می‌نالد بسقف رسیدم حضرتیکه میدانستند گفتند که درد
وضع حمل دارد تعجب کردم تا درد شدید شد مرد فقیر گاو منالید تا بعد

امان از درد کشیدن در وضع حمل زنان

از ساعتی آرام گرفته اند که گذشت باز درد شدت کرد تا به مرتبه یا چهار
مرتبه بهمین منوال که شدت میکرد و آرام میگرفت بعد معلوم شد که زن او
سه یا چهار طفل آورده بود و این درد از برای آن وضع حمل بود

ذکر اعیاد هنود

مقصد دوم در ذکر اعیاد مشهوره بجماعت مختلفه و غیره که میان ایشان است.

و جماعت هنود را اعیاد بسیار است یکی از آنها مختص هنود بنگاله است که در
جاهای دیگر ندیده و آنرا چرخ پوجه گویند یعنی پرستش چرخ و آن چنان است

عید چرخ پوجه

که در آخر زمستان در جاهائی که مردم جمع شوند چوب بسیار بلند قوی
که تقریباً بیست ذرع و زیاده باشد در زمین فرو برده استوار کنند و بطوری
محکم کنند که خوف شکستن و افتادن نباشد و وسط تخته بند و زیرا
سوراخ نموده و بر بالای آن چوب محکم نمایند و بران چوبی دیگر تقریبا
دو سه ذرع نهند و این چوب کوچک نیز در وسط سوراخی دارد
که بر چوب بزرگ عمودا نصب است و دو طرف چوب کوچک را ریسمانهای
بسیار بلندی که بزمین رسند بند نمایند و بر یکطرف آن ریسمان قلابهای
بزرگ بندند مرتاضین تقریبا یک ماه و زیاده تقلیل غذا و ترک مستلذات
کنند تا روز معیاد و روز عید مردم جمع شوند و شخص مرتاض خود را

آویزش

آویزش کند و بر طرف دیگر نیز قدری از میوه جات مثل نارنگ و موز و غیره
در آن وقت بهم رسد مع پان که برگ معطر است که در هند بسیار میخورند
و چند قطعه از طیور مثل کبوتر و کبک و یا اردک کوچک هر چه باشد بر دارد
و زیر آن چوب بلند آید برهنه که متوجه این امر شده باشند بر پشت برهنه او
از شانه تا کمر قلابهائی را که بران ریسمان آویخته بود در گوشت فرو
برند مثل گوشتی که قصابان بقلاب فرو برند و ریسمان را بالا کشند بحدی
که نزدیک بسر چوب رسد و آن شخص معلق ماند مردمی که پایین ایستاده باشند سر دیگر
ریسمان را گرفته بچرخانند او از بالا بگردش آید و خوشحالی نماید
و بچه با خود بالا برده بود از میوه جات و غیره بزیر ریزد و حیوانات هم
که بالا برده از دندان گلوی آنها قطع کرده و خون آنها را خورد بعضی را
مرده و بعضی دیگر را نیم مرده بجوانب مجانان خود دهد مردم بچه او از بالا
بزیر ریزد تبرک دانسته بهجوم و ازدحام تمام بردارند و از برای
استشفا و غیره نگهدارند البته تخمینا بعد دو ساعت چرخ خوردن اگر زنده
ماند بزیر آید و دیگری بالا رود وگاه باشد که رگ و پی پاره شود و بزیر افتد
و بمیرد و اگر چنین شود از جمله شهدا و خلان دانند در مرتبه آباد و تحقیق

بمنزله که جمعی ساکن بود در یکسال این اساس را بر پا کردند عجب ازدحامی هست حتی که
قابل دیدن بود در آن بینی که آن شخص از بالا چرخ میخورد اگر چیزی از او احوال
بپرسیدند می‌گفت و حضرت از مکاشفات و غیبیات میدانسته اند و از جمله اعیاد

عید رت جاتره

بزرگ که در کل هند متعارفست رت جاتره است چیزیست که بر آن چهار پایه
عراده نصب کنند و کاو را نا کنند مثل تخت روان و جاتره بمعنی پرستش است
و تسمیه این عید هم باین اسم بجهة اینست که چونکه این عید تخت را طبقه طبقه
سازند در غایت وسعت و بزرگی که طول و عرض او تخمینا بقدر صد ذرع در بلاد
عظیمه و در سایر بلاد بقدر تفاوت بلد تا بقدر بیست ذرع بلندی او نیز
بهمین نسبت و در زیر آن پایه عراده بسیار بلکه در بعضی از تختها بقدر پانصد و بیشتر
پایه عراده نصب نمایند و بر آنها ریسمانهای کلفت قوی بجهت کشیدن ببندند
لهذا این عید را مجازا رت جاتره گویند و قبل از عید صنم را منقش بنقوش غریبه
و ملبس برخوت عجیبه نمایند و بزینتهای بدیعه و آرایشهای رفیعه آرایند
بحدی که قلم از تحریر وصف آن قاصر است و زبان بر تقریر رشحه در آن عاجز
قادر است چون روز عید شود بت را بطبقه اعلی ایستاده وا دارند و بر حوالی
و اطراف او بقدر چهار صد یا پنجصد و بیشتر از براهمه و علمای طایفه هنود

با دزن

با دزن بدست گرفته از جهة پاک کردن گرد و غبار از چهره آن بت طرار
جابجا ایستاده شوند و بقدر سه چهار هزار نفر هنود بلکه بیشتر ریسمانها را کش
گرفته آن تخت را کشند و شیپور ناقوسهای بیکم بدین حالت خود میرود و پیش روی
او ارباب طرب از رجال و نسا بالهو و لعب مشغول شوند که بحساب نیاید و کلها
هنود همراه آن عراده راه روند و مردم از اطراف و جوانب بقدری جمعیت نمایند
که حساب آنها را خدا داند و از بتخانه تا مکانی که مقرر بود بقدر یک فرسنگ اندکی
کمتر است در هر سال جمعی از مرتاضین و از سر دنیا گذشته بهم رسند که در آن روز
خود را بهتر آرایش دهند و رخوت فاخره پوشند و صندل و عطر بر خود مالند و پان
خورند و مردم را عطر و نصیحت کنند و به بشاشت و خوشوقتی و نشاط در پیش و پس آن
بت راه روند بعضی خود را بخنجر زنند و بر سر راه او افتند و بعضی پیش روی
عراده خوابند که عراده بر روی آنها بگذرد و آنها را هلاک کند بلکه از جمعی
شنیدم که هر سال چندین نفر را بدن ریز ریز شود بعلت گذشتن عراده بر روی
ایشان براهمه آن بدن مضمحل شده را جمع نموده بعزت تمام بسوزانند و خاکستری
که بماند باد دهند در مرشدآباد بنگاله از اشخاص معتبر شنیدم که خود دیده

احوال صالح نام

بودند در چهل سال قبل از این صالح نامی از اهل اصفهان وارد هند گردید

بود مگار ددر امور غدار در دیگر از شهرها در روزی که این اساس برپا شده بود اوهم
بجهت تماشا حاضر گردیده بعد از آنکه امده که راه آن بت را برده بودند پایهای
آن رت بگل فرو رفته مردم جمعیت نموده بلکه لکها آدم جمع شدند او رکشیدند و
حرکت دهند متحرک نشد چون اهل هند خصوص جماعت هنود بحدی ضعیف عقول
میباشند که توصیف ان ممکن نیست در مثل این مواضع گویند که ان بت مکدر شد
لهذا جمعی از براهمه و علما که حاضر بودند دست بتضرع و التماس بلند کرده نالیدند
صالح نام نیز بعد از عجز و التماس بسیار نزدیک آن رت آمده پا نی براورد
گفت بحکم صالح حرکت کن و روان شو رت براه افتاده هنودی که جمع
بودند هجوم آورده بدست و پای او افتادند و خاک زیر پای او را کحل الجواهر
دیده نمودند چون او ارادت مردم را باین نحو دید گفت من بدلالت
طایفه از جن هندو شدم و از ترس مسلمانان بطریقه و شیوه ایشان راه
میروم جماعت هنود او را به بتخانه بزرگ دعوت کرده چندین زر از طلا
و نقره و جواهرات نثار او نمودند که احصای او ممکن نیست و ضیاع و عقار
بسیاری باو بخشیدند و او نیز مثل سایر هنود زنار بسته به بت پرستی
مشغول گردید این خبر باطراف و اکناف هند مشهور شد نواب مرشد آباد

درآن

درآن وقت فی الجمله تسلطی داشت اگرچه در هند کسی را با کسی رجوعی و کاری نیست
خصوص در این سنوات که ریاست هند بجماعت فرنگان قرار گرفت لکن صالح را
طلب نمود او را بخوردن گوشت گاو دعوت نمود آن ملعون به بهانه اینکه در
خلوت اگر این تکلیف بر من شود مضایقه نداشتم لکن در ملاء با وجود اینکه
خود را از جمله برهمنان و مرشد آن هنود میدانم چگونه ممکن میشود اینها
امر از خوردن گوشت گاو ابا نموده بمنزل خود معاودت نمود تا زنده
بود بدولت و عزت گذران نمود و بصالح رام مشهور شد و رام جماعت هنود
خدا را میگویند و دختران نیکو منظر خود را آراسته نموده بهم خوابگی او در می آمدند
و مردم بعد از تصرف او بتبرک آن دختر ها را مبلغی زر خرج کرده میگرفتند بعد از
دختر باکره تصرف نمود که عدد انها را خدا داند و اولادی که از او باقی
مانده هندو شدند اگرچه بحیز تفحص کرد الحمد لله بالفعل از پسران ان ملعون
احدی باقی نمانده ولکن از مریدین او بسیار ماندند که مشهورند به برهمن صالحی و بعزت
و احترام می گذرانند از جمله اعیاد ایشان عید دیوالی است و این عید در فصل زمستان

عید دیوالی

است بعد از عید خانهای را از بیرون و درون سفید کنند و با نواع
و باقسام شیشه الات و چهل چراغ و فانوسها رنگارنگ زینت دهند و شمع

وچراغ بسیار روشن کنند و در تمام شب پشت بامها را نیز چراغان
کنند و همچنین در خانهها از عود و عنبر بخور نمایند و تمام شب را به ساز
و رقص میگذرانند و مردم بجانهای بفرح روند و میوه هر قدر ممکن شود
در خانهها حاضر نمایند و گویند که در این شب لچمی که یکی از اوتارهاست
بفرح آید و بخانهها گردش نماید و میوه خورد و در هر خانه که پاکیزه
و روشنی او بیشتر و ساز زننده و رقص کننده در او زیادتر باشند در آنجا
توقف و مکث بیشتر کند و توقف او در منازل ایشان بسیار و موجب زیادتی
اعتبار گردد این اعیاد خاصهٔ فرقهٔ هنود است و بعضی از اعیاد است که
مسلمانان با فرق دیگر شریک اند من جملهٔ آنها دسهرا است که وقت شروع
باران بزرگان جمع آمده و اطعام کنند و هر امیری که سپاه در
سرکار داشته باشند امر میکنند با یکه یراق و اسباب نمایند و یراق بسته
و در حضور حاضر شوند و جماعت مرهته که طایفه از طوایف هنود
میباشند بر خود لازم دانند که در این عید یک یا دو قریه از قرار اغارت
نمایند اگر ممکن شود قریه متعلق دشمن را و الا دیهات خود را غارت
مینمایند و بطریق تفال پیش آمد امور خود زنند و در چهار ماه

وقت

وقت باران جماعت هنود سفر را حرام دانند و سفر در این چهار ماه
را روا ندانند مگر در حال ضرورت و هر یک از بزرگان و حکام بزیر دستان خود جامه
و صله و خلعت و نوازش نمایند و دیگر عید بسنت است و در این عید عجب معرکه
و جشنی بر پا کنند این عید یکماه قبل از نوروز سلطانیست عامهٔ خلق زرد
پوشند و امرا نیز مجالس را برنگ زرد آرایند و از جملهٔ اعیاد عید هولی است
و آن مطابق با نوروز سلطانیست یکماه امتداد این عید است و نوکرها
دست از خدمت کشند و مردم روستا بیکدیگر آب سرخ رنگ پاشند
و لباس رنگین سرخ آلایند و آلتی دارند که او را پچکاری گویند
شیشه است با آلتی که او را در ایران آب دزدک خوانند او را به آب
سرخ پر کنند و به یکدیگر هر قدر آب در او باشد بقدر ده پانزده ذرع
بجهد در سر کوچها الواط خود را جمع نمایند هر که عبور کند بر او پاشند و گاه
و چند روز غالب ناکسان شراب خورند و در کوچه و بازار مست افتند بزرگان
و اشخاص معتبر لباس عید فاخر پوشند در باغات و سیرگاهها روند غالب
مردم در تماشاگاهها و باغات مجلس رقص و ساز برپا کنند و در خوش
گذرانی مشغول شوند در فیض آباد شهر که در سرکار مرحوم آصف الدوله

عید بسنت

عید هولی

ستی شدن زنان هنود

مذهبی داشت درین عید بدین حضر آمده از اطراف نعش بر آمد مذکور نمود
که در سرکار مرحوم صف الدوله قریب به بیست هزار پیچ کاری از طلا
و نقره بود که در این ایام مردم رنگ پاشیده‌اند از جمله امور غریبه عجیبه
ستی شدن زنان هنود است با شوهران یعنی سوختن زنان خود را با شوهران
هرکه تامل کند این امر بسیار مشکل است لکن شیطان در نظر این جماعت
بنوعی زینت داده که این امر مشکل شایع شده در پیش اینها و اعتقاد ایشانست
که هر زنی که خود را با شوهر بسوزاند او و شوهرش هر دو مرتبه دایم
بجد درایان حلول کنند با زمیان ایشان زن شوهری بهم رسد طریقه
اینکه بعد از مردن شوهر و بردن او را در خارج شهر از برای سوزانیدن
و مهیا نمودن هیمه از چوب عود و صندل و آبنوس و یا از سایر چوبها
و خرمن نمودن آن چوبها را بر روی یکدیگر بلکه از برای بعضی از شهرها
بنوع خاصی خرمن کنند زن به همین نیت غسل کند و لباس فاخر که در روز شب
و بنزد این الان حق را زینت کند و بعطر و صندل خود را آرایش دهد
بنوعی که در وقت زفاف آرایش کنند و براهمه و علما جمع شنیدن ازدحام
نموده او را موعظه و پند دهند و گویند که به این قصد از خانه بیرون آمدی

باجر

باجر و ثواب خود رسیدی دعوت تو براهمه را معلوم گردید بهتر در حق تو اینست
که از این قصد و اراده رجوع نمائی و بخانه خود برگردی اگر قبول نمود و بخانه
معاودت نمود در بر روی او ببندند و از اعتبار رفته و اگر قبول نکرد بحاکم
و رئیس اعلام کنند و ما وقع را بعرض ایشان رسانند و ایشان اگر آن زن
از اعاظم و بزرگان است یکی از اولاد بزرگان مع جمعی را و اگر بلند تر
باشد مثل اولاد راجه و رایان باشد خود با جمعی حاضر شوند و در مقام منع
او برآیند اگر اجابت نمود بخانه بر میگردانند و اگر راضی نشد ایشان اجازت
دهند آن وقت براهمه حاضر شوند بر آن میت و بر هیمه که از برای سوختن
خرمن نموده اند و بر آن زن نفط و کبریت و روغن چراغ ریزند آن زن
در آن وقت پان خورد و بر دور هیمه‌ها که میت را بر آن گذارده اند
طواف کند و زنان و مردانیکه حاضرند از خویش و بیگانه او را تسلی دهند و ذکر
بیقدری دنیا کنند و حاضرین او را تبرک دانسته بنوازند و آن وقت را
وقت استجابت دعا دانند بعد از تمامی اینها آن زن سر بسوی آسمان کند
و با خود حکایت راز گوید و بجانب شوهر بدیده اشکبار ببیند و از جا ان
رفته که فی در آتش بود و شوهر خود را تنگ در بغل گیرد و روی خود را در

[illegible]

بر روی او نهند و بخواند عقلا موت و براهمه از چهار طرف حزمه هیمه آتش افروزند
که یکمرتبه در گیرد و بعضی از زنها تا آتش بر لب و دهان انها رسد کلمات نصایح
آمیز بر حاضرین گویند و با شوهر راز و نیاز آغاز کنند و بعضی از انها از
واهمه که بهم میرسانند تا با آتش رسند مبهوت شوند بطوری که حاضرین لعد از مرده
بینند و بعضی از انها را دیده اند که در ابتدای آتش افروختن از هول آتش
در سه مرتبه بقدر یک ذراع بیشتر از جای خود بلند شود و بر زمین افتد و در انحال
شوهر خود را رها نکنند و چنانچه از آن زنها بعد از آتش افروختن تاب
نیاورند و از آتش فرار کنند براهمه و عقلا موت که حاضر شوند او را اهانت
نمایند و بجبر و عنف داخل آتش کنند و چنانچه فرار کند و دستگیر عقلا موت نشود
از ذات طائفه هنود خارج شد بعد الیوم احدی از طایفه هنود او را بخانه
خود راه ندهند و روی او را نبینند چنین زنی در سلک کناسان منسلک گردد
و بزرگان هنود در امنو بان نقد یک او شوند و سوزانند و اگر میت از راجهای
و فرمان فرمایان باشد عمله جات و کارکنان او خود را سوزانند بعقیده
اینکه مرتبه دیگر که بوجود آیند با او خواهند بود و بهمان شغل و عمل مشغول خواهند
شد و هر زنیکه خود را نسوزاند دیگر شوهر نکند و شوهر دیگر بر او حرام باشد

و بچه

و بچه ماند تا بمیرد و عجب اینکه اگر در طفولیت دختری بجهت کسی نامزد کنند
و آن طفل بمیرد دختر دیگر شوهر نکند تا بمیرد و این طریقه در مسلمانان هم سرایت
کرده که بعد از شوهر اول دیگر شوهر نکنند بلکه اگر در طفولیت دختر را بجهة
پسری گفتگو کرده باشند و شیرینی خورده باشند پدر و مادر دختر اگر پسر بمیرد آن
دختر را شوهر نمیدهند و اگر پدر و مادر راضی شوند خود دختر قبول نکند
و چنانچه بر سبیل اتفاق آن دختر شوهر کند نقل زنان ذلیل و مطعون خواهد بود
و زنی که از مسلمانان شوهرش مرده باشد و او شوهر دیگر را اختیار نکند
نذر رسیده ان علیا جناب فاطمه زهرا صلوات الله علیها که مسلمانان هند
دارند که طعام میکنند آن زن آن طعام نذری را نخورد و اگر بخورد اعتقاد
اینست که تلف شود و بخوردن این طعام از برای زنها ننگ و خفت است
لهذا از زنها بعد از شوهر اول دیگر شوهر اختیار نکنند و هنود بنگاله و از انها
که در کنار دریای گنگ و یا قرب بان نشسته اند رسم و عادت اینست که
نزدیک بحالت احتضار خویش و قوم او را کنار دریای گنگ برده همقدر
آب بحلق او ریزند تا او را هلاک کنند و اگر احیانا آن محتضر هلاک نشده
گویند که دریای گنگ که معبود است او را قبول نکرده چنین کس غیر از گنگه

حالت احتضار هنود

هنود خارج شود حق زن و فرزند او بعد او ر نگاه نکنند و اگر مالدار باشند
او را بعد از این از مال بهره نبود زن و فرزند او و خیاری باو ندهند
نزدیک بکلکته دیه بسیار بزرگیست که او را کالم هوتا گویند اهل آنجا کسانیند
که گنگ ایشان را قبول نکرد زن و بچه از ایشان دست بکوشته اند گنگ
شطی است بسیار عظیم منبع او جبال کابل و قندهارست و در بین آبهای او دو
خانهای بسیاری بر او آمیزد آب او بسیار گوارا و شیرین است در فصل
باران طغیان بسیار کند و اهل کلکته از فرنگان وغیره هر که فی الجمله
بضاعتی داشته باشد و همچنین اهل مرشد آباد و هر که در حوالی و قرب او
منزل داشته باشد در آن بعضی کشتیهای مختلفه باشکال بعضی بصورت جهاز که
او را بجره و پنس گویند و بعضی بشکل اسب و بعضی بشکل فیل و سایر حیوانات
منقش و منقوش بوضع عجیبه درست و سر انجام کنند و در مدت چهار ماه در دریا
صبح و شام را سوار شوند و سیر دریا نمایند و از کلکته تا شاه جهان آباد
در زمستان و تابستان سفر میکنند و حقیر از کلکته تا به منزل لکهنو
از همان دریا در مدت چهل پنجاه روز در رفتن و یکماه در مراجعت سفر کرد
و کنارها چون نزدیکست هر وقت کسی خواهد کشتی را ببندد ممکن است شبها را

لامحاله

بیان دریای گنگ

لامحاله بکناره می بندند و روز را سیر روند این دریا خطرش بسیار کمست
در کناره آن بعضی از شهرها عظیمه خوب بنا شده که انشاء الله مذکور شود
این دریا را جماعت هنود بسیار تعظیم کنند و هرگز باو قسم دروغ نخورند در عدالت
فرنگی و غیر فرنگی در وقت منازعه جماعت هنود اگر قسم رجوع شود هنود را به دریای
گنگ قسم دهند و مکرر نزد حقیر بمرافعه آمده هر یک از طرفین را که قسم متوجه شد
تکلیف به دریا رفتن میکردم اگر ابا میکردند صدق و کذب معلوم میشد در مراجعت
از سفر فیض آباد تا مرشد آباد دیکماه آمده بودم چون جماعت هنود را این جمله
عیدها عیدیست که در هر بیست سال یکدفعه میشود آن بین ایام عید ایشان بود عجب
جمعیت انبوهی شبها در کنار رود دریا دیدم از عظیم آباد تا مرشد آباد از مدت
هفده هجده روز آمده بودم که کناره دریا را خالی ندیدم در کنار دریا
عجب قصبه بود خصوص یک منزل مرشد آباد دمانها از صبح تا چهار پنج ساعت از شب
از شب که منزل رسیدیم صحرا و راه را تا منزل خالی از زوار گنگ ندیدیم
از اطراف و جوانب حتی از اقصی بلاد هند جمع میشوند از قدیم تا حال هر طایفه
مکان مخصوصی را دارند و در بعضی شبها چراغهای بسیاری روشن کنند و روزها
را غسل میکنند وقت رفتن آب دریا را رجعت داشته با اطراف و اکناف و اقطار

طریق معالجه هنود در امراض

اند بر سم تخم و ترک بجهت اهنود ها فرستند جماعت هنود در امراض معالجه عمل
کنند و در مرضهای حاده حاره مریض را اجزا ادویه حاره چیز دیگر نمی دهند
و در تبهای معمولی آب و غذا را بالمره از مریض منع و قطع نمایند اگرچه
چند روز طول کشد و اکل سموم قاتله از قبیل سم الفار و بیش و غیره عادت
انهاست حقیر را در مرشد آباد مرض ضیق النفس عارض گردیده بمرتبه
شدت نمود که تاب و طاقت رفع گردید در هر ماهی یکدفعه و دو دفعه از هر
دفعه پنج روز شش روز بحدی شدت میکرد که بهتر از شغلکاه بود در ساعت
سه ساعت نفس سد میشد اطبائی که بودند در ان مدت تمام حاضر می شدند
حتی طبیبی بود هندو صاحب دستگاه بقدری جهد نمود در مطب او متوجه درست
کردن معاجین و غیره بودند و ان طبیب حکیم نواب و عشق تاب نواب بیگم
هر روز با اینکه از خانه او تا منزل حقیر تخمینا یک میل زیاده بود حاضر می شد
و با دویه جات و معاجین حاره از قبیل جدوار بیش و سایر سموم طریق علاج او
بود اگرچه در این مدت حقیر را شفا بمعالجه نبخشید لکن او بایست حاضر شود

حکایت غریبه

از جمله حکایات غریبه اینکه در مسقط از جمعی شنیدم که طبیب هندی در چند سال
قبل از این وارد مسقط گردید شخصی قصاب که به معالجه نمود و رفته طبیب معالجه او شخصا

سم الفار معتاد نمود مریض که کان اکل کرد در چند شب هر شب یک مثقال و
مثقال سم الفار تناول نموده مرض او بتخفیف و قوه باه شدت نمود بعد
از چند روز دیگر طبیب هندی را دیده شکایت از شدت باه نمود طبیب
استماع از خوردن سم الفار احوال و مثقال را که ذکر کرده از مسقط فرار
نمود بعد از چهار پنج ماه مرض بالمره رفع شده در مقابل مرض باه شدت
کرد شخص بحرانی ترک خوردن سم نموده بعد از زمانی قلیل مرض عود نمود

شروع ؟

مجدد به خوردن سم الفار نمود مدت بیست سال در هر شب یک مثقال یا دو مثقال
می خورد تا از دنیا رفت **تعزیه داری** جماعت هنود با ان مذهب و آداب

تعزیه داری جماعت هنود

که دارند غالب انها عجب تعزیه داری در ایام محرم میکنند بزرگان
و متمولان ایشان تعزیه خانهای عالیه بر پا نموده بعد از رویت هلال
محرم غالبی رخت عزا در بر کرده از چیزهای لذیذ اجتناب نمایند بر چهارپا
که دارند نخوابند و پان و مسی استعمال نکنند و هر کس بقدر وسعت خود در طعام
فقرا کوشند و در کوچه و بازارها سقاخانها مهیا نموده بمردم آب و شربت
دهند و بزبان هندی و فارسی مرثیه خوانند و شبیه ضرایح مقدسه از چوب
و کاغذ بنا کنند در بین عشره هر وقت او در هنینه بطور خود سلام و پرسش

انهارا

نمایند بعد از انقضای ایام عاشورا با عزاز تمام پوشیده سر و سینه زنان در
رود و خانه غرق کنند و یا در هر شهری از شهرهای هند صحرای وسیعی را اسم
کربلا معین نموده آنها را در آنجا دفن نمایند این داب و طریقه اختصاصی
بجماعت هنود ندارد مسلمانان نیز همین شیوه را مرعی دارند حتی اینکه تعزیه
داری که از اهل هند و مسلمانان حتی از طایفه نواحش دیده عشری از اعشار
او در ایران از شیعیان ندیده مسلمانان در محرم لکها روپیه صرف
تعزیه مینمایند و لکها روپیه در هر شهری خرج ساختن شیشه چراغ متعدد نموده
و در روز عاشورا دفن و یا در دریا غرق کنند حتی نواحش در
دهه عاشورا اگر کرور روپیه کسی بانها دهد میل و قبول نکنند در این
دهه ترک جمیع مستلذات نموده بغیر از داری مشغول اند و اگر شیعه کسی میردن آورد
البته خود را هلاک کنند چند سال قبل از این در سمت لکهنو حضرات ایرانی
بداب ایران روزی شبیه مردان اورده بودند چند نفر هنود مقتول
نمودند شبیه ذو الجناحی که متعارف است در آنجا نیز در بعضی شهرها درست
می نمایند حقیر خود دید که در فیض آباد شخصی روغن آورده بود چند نفر غش
کردند و در مرشد آباد بنگاله تعزیه خانه در عصر سراج الدوله برپا کردند

که در

که در کل ربع مسکون نظیر او نیست مرحوم آصف الدوله در لکهنو تعزیه خانه و مسجد
عالی نزدیک عمارت خود بنا نهاد که او نیز خوبی از غرابت که عرض میشود در حیدر
آباد دکن مسلمانان و هنود در ایام عزا حرکات عجیبه و غریبه بطورهای بسیار مختلف
است بعضی از بزرگان مسلمانان برای خود علم و زنجیر بسیار کلفتی و بر گردن
دوشاخه اندازند و یک کس یا دو کس سر زنجیر در میان دوشاخه را گرفته
در تعزیه خانهها گردانند و آن بزرگ مغلول هر جا تعزیه را ببیند بخاک افتد
و نعش ناره دارند و ایشان اعتقاد اینکه نعش ذو الجناح جناب حضرت است
او را بر تخته نصب کرده اند و او را نعش صاحب گویند در شب نهم محرم او را
با عزاز تمام و احترام ما لا کلام بر دارند و بعد رسیدن چهار لک آدم جمع
شوند با مشعلها و روشنی زیاده از حد گویند همین نعش بخانه خود میرود و میبرند
و در خانه نهند تا قدری آسایش کند و مردم اطراف آن حجره را گیرند
که آواز خواب او شنوند چنانچه کسی گوید که نشنیدم گویند از بدکاران است
و هرکس بوضعی شنیده را اظهار نماید بعضی گویند مثل بشر در خواب صدا می کرد
و بعضی گویند مثل آدم و برخی گویند مثل فیل و هکذا بعد از ساعتی باز او را برداشته
بمکان اول رسانند بعضی از مسلمانان در پوست حیوان روند و صورت خود را

تعزیه داری دکن و مردمان [illegible]

دیباز [illegible]

تغییر دهند بعضی بشکل شیر بر آیند و بعضی بصورت حیوانات دیگر خود را جلوه آرند
حرکات غریب و عجیبه کنند بر سر محلات و گذرها علمها نصب نمایند و بر در آنها
سر و سینه زنند و در سایر بلاد مثل لکهنو و فیض اباد و مرشد آباد و سایر
جاهائی که حقیر دید اینگونه حرکات لغو را مرتکب نشدند با شرایط تعزیه
داری نمایند مرحوم آصف الدوله بهادر خان نجمی از اولاد سعادت خان
برهان الملک از امرای مشهور محمد شاهی که مختصر از احوال او در تاریخ
نادری مرقوم است در خردمندی و سعادت مشهور و در همت در عصر خود حاتم
طائی بود چند سال قبل از رسیدن حقیر بسبب چند از دنیای غدار رحلت نمود
نظر بفرط اخلاص بائمه اطهار در لکهنو یک عمارت خود تعزیه خانه و مسجدی
بنا کرد از جمعی که خود متوجه بودند شنیدم که دو کرور روپیه صرف آنها کرد
آنچه از وصف او شنیدم از عجایب دور کار است اندرون تعزیه خانه
مشتمل است بر چهارده گنبد در هر گنبد ضریحی از ضرایح مقدسه چهارده
معصوم صلوات الله علیهم از نقره خالص بنا کرده بود و در دهه عاشورا
آنها را زینت میکردند شبها بقدر چهار صد پانصد جفت چراغ بلورین آویز
و دو هزار جفت چراغ حلبی و فانوس و شمعدان بلورین مشتمل بر شمعهای

کافوری

کافوری روشن میشد ساعتهای طلا و نقره بمقدار بر در و دیوار آویزان
میشد که عدد آنها را احصا داده اند و بر تمام دیوارهای تعزیه خانه آئینه بدل
نما نصب میکردند و ایام عاشورا بقدر سه لک روپیه از سرکار آن مرحوم در هر
سال از برای خرج معین بود اگر چیزی زیاده می آمد بزوار و مستحقین میرسانیدند
غیر از برای تعزیه خانه مکلل بجواهر ساخت که مبلغ خطیری تمام شد ملا محمد
نایب شوشتری او نیز از تحفه روزگار است در علم موسیقی مهارت تامی دارد
شاعر بسیار خوب و سخن آفرین بی بدیل است و در تعزیه خوانی و سخن وری بیهمال
و در مرثیه گوئی و ادب صحبت بیمثال است در سالیکه حقیر بحکم نواب سعادت
علی خان از لکهنو بفیض آباد بجهت تعزیه خوانی بر سر قبر نواب شجاع الدوله
می آمد حقیر او را و تعزیه خواندن او را دید در مجلس تعزیه وقت خواندن
مرثیه هر قدر مردم جمع شوند و هر چه قساوت بر اینها غلبه داشته باشد
بمرتبه میگریانند که بیخود شوند حتی جماعتی غش نمود در وقت خواندن او بمقدار
جمع میشوند که عدد آنها را احصا داده اند تا در زمان عصر مرحوم آصف
الدوله تا حال در آن تعزیه خانه رسم روضه خوانی نوکر و روضه خوان است
و در فیض آباد نیز مرحوم آصف الدوله سر قبر پدر خود شجاع الدوله بقدر

چهار پنج لک خرج کرده تعزیه خانه و عمارت ساخته بالجمله مملکت هند مملکتی است
وسیع پر نعمت زمینش افراط زمینی است حاصل خیز در همه دوازده ماه زراعت
میکنند و بزرع مشغول‌اند و غالبی از زراعات در چهل پنجاه روز بنتیجه
رسد بسیاری از جاها دیدم که بعضی تخم می‌افشانند و در بعضی درو میکردند
و بعضی خرمن پاک میکردند و در بعضی از جاها سالی دو دفعه شلتوک میکنند بعضی
از دهات را دیدم که شلتوک را درو میکردند و قریب باو شلتوک زرع
میکردند و در بعضی جاها مثل ارض بنگاله سالی دو دفعه ابریشم بعمل می‌آید
و گل سرخ در غالب از شهرها در چهار فصل مدام گل میدهند در موسم
بیشتر و در غیر موسم کمتر درخت او را فرنگان از چین بهند آورند
و بالجمله فراوان است درخت خربوزه دیدم که خربوزه میداد و بزرگتر
از درخت زردآلو بود درخت پنبه دیدم بسیار قوی و بلند بود و پنبه
درختی از برای غند پارچه بکار نیاید بسیار نرم و خوب است مخصوص لحاف
و زیر انداز و بالش و متکا است درختهای لیمو بسیار کوچک دیدم
ثمر میداد در مخصوص برادرم میرزا غلام حسین خان که از فرزندان علم و نجابت
است و از جانب پدر نبیره او مرحوم مبرور ملا صالح مازندرانی وحید الجنة

میشوها

زرع

گل سرخ

[illegible] از درخت کوچک [illegible]

میشوند اهالی هند نیز صاحب جمال و اخلاق خط شکسته را بسیار خوب می‌نویسند
مصوری است که بعضی در ایران و هند معلوم نیست کسی بهتر از ایشان شبیه را کشند
ایشان بیان نمودند که عمل آوردن این گونه از درختان از مخترعات مردم
چین است که جماعت فرنگان از ایشان تعلیم گرفته در هند عمل آوردند
کیفیت تدبیر اینکه درخت هر بزرگی که باشد خواهند از او بزرگتر نشود
بهمان حالت ثمر دهد از آن درخت بزرگ شاخی را اگر بارش زیاد
باشد قطع کنند و بجای دیگر غرس نمایند از آن بزرگتر نشود و همیشه بهمان
حالت ثمر دهد طریقه بریدن آن شاخ اینکه مقداری گل بر آن شاخ
بچسبانند پارچه کهنه بر روی آن گل بپیچند و ظرفی که در ته او سوراخ
کوچکی باشد پر از آب کرده بالای آن گل معلق آویزند تا دایم از
آن سوراخ آب بان کهنه و گل رسد آن شاخ در آن مکان ریشه پیدا
کند بعد از مدتی که متعارف ایشان است آنرا از آنجا بریده با آن گل و
پارچه بجای دیگر که مناسب دانند غرس نمایند آن درخت هر سال
همانقدر ثمر که در وقت بریدن داشته دهد و بزرگتر نشود از همین قبیل درخت
انبه و نارنگ و نارنج بسیار دیدم بسیار از چیزها مخصوص هند است در جای

دیگر بهم نرسد مثل مشک و دارچینی و جوز بوا و کبابه و هیل اینها در ملک
سرانکپتن که ملک ملیبو سلطان بود و حال کلکته فرنگ صاحب شدند زیاده
از جای دیگر بهم میرسد و اگر در صوبجات دیگر بهم رسد به آن خوبی نیست
فلفل سیاه در ناحیهٔ ملیبار که جزیرهٔ از جزایر دکن است بهم رسد
درخت او را گویند بسیار بلند و از مباحات است هر کس خواهد جمع کند
ثمر درخت بر آب ریزد و مردم جمع کنند شنجرفی که فلفل دارد و معلق است
و گویند ثمر او همیشه بر درخت باشد مشهور است که در وقت ارتفاع آفتاب
ورق درخت فلفل خوشه را احاط نماید تا خوشهٔ فلفل از آفتاب سوخته
و ضایع نشود و در حالت خرابیت ورق از خوشه دور شود تا نسیم هوا
بآن افتد دارچینی آنچه گویند پوست درخت است و هیل درخت او
در کوچکی بقدر بوته لاله عباسی است و غلاف هیل در میان ریشهٔ آن
درخت است و در خاک پنهان است و درخت فوفل در آن ملک بسیار
است و غالبش در هندوستان مصرف میرسد غالب اهل ملیبار
شافعی مذهب و ارث را بهمشیره زاده میدهند اولاد را محروم
دارند قرنفل این درخت نیز در بعض از جزایر هند است که اندکی از حال

اوند کو رمی شود گویند اهل آن جزیره نگذارند کسی او را از آن جزیره
بیرون برد مگر جوشانیده او را و نی شکر در همه شهر هند وافر است لیکن
و شهرت دارد که هاضم طعامست و بهترین نی شکری که حقیر دید در اطراف
و نارگل نیشکر بنگاله است خصوص نیشکر هوگلا که از مضافات کلکته است
بهدیه و تحفه باطراف برند و میوه ای است که او را موز گویند و درخت موز
در گرمسیر است و غالب در جزیرها یافت شود برگ او عریض و طویل و بقدر
سه ذرع بیشتر می شود بسیار تر و نازک است که باندک شمال ریزه ریزه
میشود اصل درخت بقدر قامت انسان اندکی بلند تر میشود و هر وقت
که بار دهد او را قطع کنند زیاده بر یکدفعه بار نمیدهد بعد از قطع از
ریشه او باز شاخی جهد و بلند شود خوب او مزه سیب پخته را دارد در
هند شهرت دارد که از برای قوت باه بسیار نافع است و نارجیل
گویند درخت او همان درخت مقل است لکن در زمین هندوستان
ثمر او نارجیل است و نارجیل در هند بسیار است و در غالب شهرها روغن
او بمصرف روشنائی میرسانند و لیف او را ریسمان سازند دوام بسیاری
دار و در آب دریا ضایع نشود و بسیار ماند بخلاف ریسمانها لهذا

اسباب کشتی را تماما از ریسمان وغیره از لیف درخت نارجیل کنند
مغز نارجیل را در وقت تری بسیار خورند **وصندل** درختی است هندی
سرخ وسفید در جنگلهای هند بسیار است سفید او را کشتیها پر کرده بسمت
چین میبرند **وعود** او نیز درختی است در هند ریشه ایشه درخت را
در زمین دفن کنند تا پوسیده شود از او عود حاصل گردد وعود هند
سیاه وسنگین بود **وابنوس** او نیز در هند بسیار است هر قطعه که ثقیلتر
وسنگین تر باشد بهتر است **واز میوهای مشهوره انبه است** آنکه میوه‌ای بسیار خوبیست
در سمت هند ربعی قسمی بهم میرسد که او را انبه الغن گویند از میوه‌های بهشت است
و در بنگاله انبه بسیار خوب بهم میرسد چند قسم است که ذکر تفاصیل انها
ضرورت ندارد **واز مرکبات نارنگ ولیموی ترش وبالنگ وچکوتره نارنج** بسیار است خصوص
در بعضی از شهرها وهمچنین قسمی از نارنگ میباشد که او را **سنگتره خوانند**
بسیار لطیف وخوشمزه است دیگر هندوانه و در فصلش بسیار است
وخربزه نیز در بعضی از شهرها یافت میشود وخوبی ندارد لیکن هندوانه
بسیار خوب بار دارد **ومیوه‌جات** دیگر هم هست که قابل نوشتن نیست **واز طیور**
طوطی با قسامها سبز واو نیز چند قسم است بعضی از اقسام او سبز بسیار خوش

رنگ

صندل
عود
آبنوس
انبه
طوطی

رنگ و در جثه نیز بزرگست این قسم بسیار در سخن فرا گیرد **وقسم** دیگر از او
سخن را نیز یاد گیرد در فیض آباد مشهور بود که مرحوم آصف الدوله طوطی بهزار
روپیه خریده بود که آیة الکرسی را تا هم فیها خالدون میخواند در وقت
حرکت از فیض آباد طوطی مذکور را از برای حقیر آورد که بعضی از آیة الکرسی را سمع
لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله را تلاوت میکرد و بعد از آنها
بفاصله لحن میکرد حقیر تا بین راه آورده تلف شد در مرشد آباد
نیز شخصی طوطی دیگر آورد که رباعی در مدح جناب حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه بزبان هندی میخواند و بعد او هم لحن بر دشمنان آنحضرت میکرد
وقسم دیگر از طوطی است سبز رنگ کلان او بسیار خوب او را نوری مانند و او
در سخن گفتن افصح از سایر طوطیهاست **واز جمله طیور هندی میناست** و او هم است
افصح از طوطی است اما او بکار نیاید گوهی آن بسیار خوبست و هر دو
قسم او بسیار کم عمر میباشند **ومن جمله طاوس است** وان حیوانیست معروف بعضی
از مورخین طریق تناسل او را نوشته است که ماده اشک چشم نر را خورده
آبستن شود حقیر از جمعی شنیده بود و گویند که این حیوان نیز مثل
سایر طیور نر وماده جفت میشوند با هم وماده بیضه نهد جوجه برآرد **ودیگر طیر است**

مینا
طاوس

که اورا تیتر گویند این حیوان در ایران در میان غله بهم رسد از کبک
کوچکتر است بزرگان هند اورا تعلیم نمایند از برای جنگ دادن با یکدیگر
و مثل کبوتر و کبک و سایر طیور در هند بسیار است قسمی از کبوتر دیدم چنانچه سر
اورا بقدر ربع ساعت یا کمتر در زیر پر او پنهان نموده بعد رها کنند آنقدر
چرخ خورد که اگر کسی اورا نگیرد خود را هلاک کند و دیگر از حیواناتی که در هند
بهم رسد گربه زباد است اورا اهل هند مشک بلی گویند بلی بکسر با و تشدید
لام گربه را گویند و طریق گرفتن زباد چنانکه آن گربه را در قفس جنبانند
از شدت حرکت عرق کند عرق اورا با پاله نقره بگیرند بوی مشک کند
و آنرا زباد گویند اهل هند در استعمال او کراهت دارند و آن بشکل گربه
اهلیست اندکی باریکتر و درازتر و بهترین اقسام او سیاه مایل بسرخیست
و زباد مثل چرک بر آن چسبیده است بیشتر در رانها و حوالی دم اوست
و دیگر میمونست باقسامها جبر خود در سمت دکن میمون بقدریست که اهالی دیه
جمعی از ایشان نقل کردند که بحکم نواب نظام خان دکنی بجائی رفته
بودیم در بین راه چند میمونی بر ما حمله کردند یکی از رفقا تفنگی بسمت
آنها انداخت آنها را ازهم متفرق ساخت بعد از ساعتی وارد جائی شدیم آنقدر

میمون

میمون بر ما هجوم آوردند که تمام صحرا را سیاه کردند اهل آن قریه جمع شده چوبهای
بسیاری از چپق و ذرت و غیره بسوی آنها ریختند و بعضی ولایه بسیار آنها را دور
نمودند حکایت شخصی از ثقات معتبر نقل کرد که بعد از وقعه و فنای عهد زمان شاه
و محمود شاه افغان من از کابل بهندوستان می آمدم در بین راه جنگلی است
مشهور بآنجا رسیدیم در بین جنگل صحرای وسیعی دیدیم پر از میمون بحدی که راه
را بر قافله سد نمودند اهل قافله گوشه فرود آمده ملاحظه نمودیم که میمونها
دو دسته شده مقابل یکدیگر صف کشیده و بنای مجادله را گذاردند از
طرفین بسیاری مقتول گردیدند اهل قافله چون امر عجیب دیدند تا سه روز آنجا توقف
نمودند هر روز بدین منوال می آمدند و باهم مقاتله مینمودند تا ظهر اول
زوال ازهم متفرق می شدند روز سیم وقتیکه صفوف بسته شد چند نفر
از طرفین از صف جدا شده باهم رسیدند و باهم ملاقات نمودند و با هم
حرف را مالیدند بعد از چند ساعت از هم جدا شده هر طایفه بدسته خود
ملحق شدند بعد از ساعتی هر دسته میمونی را از خود جدا نموده میدان
آورده آن دو میمون را پاره پاره نموده تمامی آن دو دسته سروری
یکدیگر را باهم مالیده ازهم متفرق شدند یکی از آن دو میمون مقتول نبود

ودیگری ماده اهل قافله از این حرکت معلوم کردند فتنه که بر پا شده از جانب آن
دو معمول بود از این حرکات معلوم میشود که خداوند عالم هیچ حیوانی را بی رئیس
وسردار وا نگذاشته و الا اغتشاش فساد و اتلاف انها خواهد بود از جمله جانور

فیل

معروف این مملکت فیل است و این حیوان غیر از مملکت هند و حبشه و زنگبار
جای دیگر یافت نشود اهل حبشه طریقه صید کردن و رام نمودن آن را نمیدانند
لهذا فیل در انجا در جنگلها وحشی است و در بلاد هند صید و رام کنند و سوار
شوند و بار کشند و در سر کار بزرگان بسیار است خصوص در بعضی بلاد بزرگان
در وقت سوار شدن بعضی حوضه نقره و بعضی حوضه چوبی بر فیل میبندند و سوار
شوند امرا در پیش حوضه و یکی از معتمدین و متشخصین در پشت سر او نشینند و هر کسی را
در انجا جا بدهند مشهور است که این حیوان در جنگلها نر و ماده باهم جمع شوند
و هر گاه انها را صید کنند و به آبادی آورند اگرچه جوان باشند باهم جمع
نشوند و فیلبانها را زبان مخصوص است که بان زبان هرچه گویند
ان حیوان شنود و فهمد و بدو طریق او را صید کنند یکی آنکه گودالی در
معبر او حفر کنند و او را بپوشانند و انها را بدوانند یا خود عبور کنند و در
گودال افتند چند روز در انجا بمانند فیلبانها بعد از چند روز قلیلی غذا

باو رسانند

رسانند تا بتدریج او را رام نمایند بعد او را بیرون آورند این نوع صید
انها است گویند نظر بعظم جثه عیب کنند طریق دیگر آنکه فیلهائی را که تعلیم داده اند
سوار شوند و در جنگلها سیر نمایند وقتی که بفیلهای وحشی رسند کمند اندازند جثه او را
صید نمایند چنانچه در ایران گله بانها و جلودارها اسبها و مادیان وحشی را کمند
میزنند بعد آن ریسمانها را بر فیلهای رام شده بندند فیلهای رام فیلهای
وحشی را می کشند تا بمکان رسند بعد فیلبانها انها را مقید نموده بتدریج رام
نمایند این نوع اگرچه دشوارتر است لکن مرغوبتر است و در سمت فیض آباد
باین نحو صید کنند و قریب بفیل است کرگدن بعضی گویند بقدر جثه فیل است و بعضی

کرگدن

بقدر گاو گفته اند حقیر خود در حیدرآباد دکن کرگدن را دیدم از فیل بسیار
کوچکتر است بقدر گاوهای ایران است در پشت دماغ او به نصف سر رسیده
شاخی داشت محدب بقدر ذراع اندکی کوچکتر مقعر او جانب پشت محدب
ان جانب رو بعضی گفته بودند بقدر دو ذرع شاه میشود مشهور است هر
حیوانیکه او را قرن بود حافر نبود بخلاف کرگدن که جمع کرده میان قرن و حافر
دمی بزرگ و گوشهای بلند بالا رفته و چشم بزرگ و پیشانی برآمده و رنگ
خاکستری مایل بسیاهی دارد و پوست آن بهتر است از پوست فیل سخت تر و چینی

بسیاری دارد که از بدن جدا شده بنظر می آید مشهورست در هند زنی که
ارکدن یافت شود تا صد فرسنگ هیچ جونه قرار نگیرد و هر وقت فیل را ببیند از عقب
او برود تا باو رسد انگاه شاخ خود را بر شکم فیل بند کند و فیل را بردارد
و باسیند و خواهد خود را خلاص کند نشود تا او و فیل هر دو هلاک شوند و گویند
هفتصد سال عمر کند بعد از پنجاه سال هیجان شهوت او بود و مدت عمر او را سال گویند
و دیگر شهرت دارد که بچه اش پیش از ولادت سر از شکم مادر بیرون آورد و چرا کند
بعد از چند سال بیرون آید غلط است و مثل سایر حیوانات زاید و پرورش کند
و گویند جو بر و سلاح بر جلد او کارگر نباشد و او فیل را بسیار دوست میدارد
و در سمت ملید که نزدیک داکه است و داکه تا کلکته چهارده یا پانزده روز مسافت است
بسیار است و از جمله چیزهائی که متعارف کل اهل هند است از امرا و رعیت اعم از مسلمان
و هنود خوردن پان و استعمال سوپاری است که او را سپاری نامند پان بعربی او را تنبول
گویند در کل مملکت رواجی دارد خصوص بعد از طعام و تنفر کردن و مهمانان از نها شود
نزدیک برفتن البته از برای او عطر و پان آورند عطر را بر بدن و لباس مالد
و پان را بر دارد و آن برگیست مثل برگ بنج و ترنج و اندک تندی و تلخی دارد
بر درختان دیگر پیچد و بالا رود و یا بجهت هر درختی چوبها نصب کنند تا بر آن پیچد

و آفتاب

و آفتاب و باران و هوا باو ضرر رساند باین علت در جائی که او باشد سقف بندند
تا از هر دو محفوظ ماند و در بعضی از بلاد مثل عظیم آباد و بعضی از بلاد دکن مثل حیدر آباد
بسیار تر و تازه و نازک و بحجم بهم رسد و از آن بوی مشک آید و چند برگ او را با قدری
از فوفل تنکوب و یا تراشیده و قدری از آهک و اندک کات هندی مع اجزای دیگر
مثل دانهای هیل خورند بعضی از بزرگان و صاحبان سلیقه را دیدکه این برگ را
مع اسباب پیچیده او را ورق نقره گرفته اکل نموده لب و دهن را سرخ کند و او را
از محسنات دانند حق اینکه بد چیزی نیست خصوص از برای خوشبوئی دهان گویند بدرجه
اول گرم و خشک است بجهت تقویت لثه و محکمی گوشت بن دندان و قوت معده
و کبد و نیکوئی رنگ بسیار مفید است خصوص از برای تغییر ذائقه بعد مرات
مسی بکسر میم و سین سوهنیست از براده آهن و اجزای دیگر درست مینمایند
از برای استحکام دندان و بعد از طعام و خوب خوردن پان و استعمال مسی را از
لوازم دانسته و در سایر اوقات بتکلف خورند و استعمال نمایند مسی دندانها
و لب را سیاه کند آن را نیز از محسنات شمرند و اهل هند ساعات و دقایق شبانه
روز را باین نحو منقسم سازند که شبانروز را هشت قسم متساوی منقسم کنند
و هر قسم از او را پهر بپای فارسی نامند باز شب و روز را شصت حصه کنند

دو حصه را کهری بکاف فارسی گویند و باختلاف فصول هر پهر را از روز یا شب چند
کهری که در آن فصل مقرر است حساب کنند در زمستان چهار پهر شب را هشت و نه
و در تابستان روزها را بان نحو محسوب دارند **طریقه** تعداد کهری اینکه هر کس
خواسته باشد از اعلی و ادنا غالب این خدمت در خانه بزرگان تعلق به براهمه
هنود دارد غالبا چهار نفر از برای این امر تعیین مینمایند در جای معین صفحهٔ
نازکی مدوری از برنج بریسمان آویزند و چکشی از چوب وغیره در آنجا گذارند
و یا مثل ناقوسی که زبان کلفت و ثقیل داشته باشد آویزند و طشتی پر از آب کنند
و پیاله از برنج که در ته او سوراخ کوچکی است بروی آب گذارند هر وقت آن
پیاله از آب پر شود و بزیر آب رود یک کهری گذشته باشد و از آن چکش
بر آن صفحه برنج زنند که صدای آن قدری بمسافت رود و اطراف و جوانب رسد
و همچنین از صبح شروع کنند تا یک پهر بگذرد و بعد از نوبت جنتی عددی که
بجهت آن پهر در فصل معین است همان عدد را مکرر کنند و این مرتبه تند
تر نوازند و اندک تاملی کنند و یکبار نوبت زنند علامت یک پهر روز است
و در دو پهر عدد کهریها آن دو پهر را مکرر کنند و دو مرتبه نوبت زنند
و در سه پهر سه مرتبه نوبت نوازند تا شب شود آن وقت عدد کهریهای

تمام

تمام روز را اعاده کنند و چهار مرتبه در آخر نوازند و این علامت بر اینکه روز
تمام شد و انرا گجر گویند و شب نیز بهمین دستور عمل نمایند تا صبح و در صبح گجر زنند
و بعد از گذشتن یک پهر یا دو پهر یا سه پهر هر قدر کهری بگذرد انرا نواز زنند
و بعد از اندک تاملی باز یک یا دو یا سه زنند تا معلوم گردد که از پهر اول یا دوم
یا سیم همقدار از کهری گذشته است و در تقاویمی که دارند ساعات و دقایق
کمتر نویسند بهمان کهری اکتفا نمایند و کهری را شصت حصه قسمت کنند و هر حصه
را زور ابل نامند و در بعضی از جاها بجهت تعداد کهری شیشه درست نمایند
که بالا و پائین شیشه وسعتی دارد و وسط آن بسیار تنگ و سوراخ تنگی نیز دارد
بالای آن شیشه را ریگ بسیار ریزه مثل ماسه دریا پر کنند و آن را آویزند
وقتی که آن ریگها تمامی از بالا بپائین ریزد یک کهری گذشت و آن شیشه را
شیشه ساعت گویند و غالب بزرگان آن دیار وقتی که بدیدن احدی یکر
و یا بجائی روند شخصی که این شیشه را موکل است همراه میرود و مواظب شیشه
میباشد هر کهری که بگذرد در حضور بزرگ آمده عرض میکند که چند کهری گذشت
و یا پهر را زدند **و از آداب طریقه** آن مملکت الحاق لفظ صاحب است در
آخر اسم هر کسی اعم از زن یا مرد و او را از تعظیم دهند حتی در خطوط که باسم

همیکو نویسند صاحب را نیز الحاق کنند و بسیار تعظیم بزرگان نمایند بحدی که اگر
بزرگی یکی از مصاحبان و زیردستان را صدا زند آن شخص از جای خود برخیزد
و دستها را جفت کند با دب تمام ایستد تا کلام تمام شود و اگر خود عرضی داشته
باشد باز از جا برخیزد و نزدیک بزرگ آید و دستها را جفت کند مطلب را عرض
کند و هرگاه اسم بزرگ را برند بلکه بحضرت و یا پیر مرشد یا کعبه قبله و یا خداوند خطاب
کنند و تحیه و سلام کل آن مملکت اعم از مسلمانان و هنود بلکه از اول رسم هنود
بود و مسلمانان از ایشان کسب کرده اند این است که دست بر سر نهند و اندکی خم
شوند و از برای اعاظم اندکی زیادتر خم شوند که بحد کورنش رسد از برای امرا و حکام
بزبان چیزی نگویند و با واسطه لفظ مجرای گویند و سلام را با دنی گویند هم
وقت برخاستن از مجلس و نهضت دارد دیگر این طریقه و طرز از تحیه با بزرگان
و سلاطین از قواعد چنگیز است که از بزرگان مغلیه در این مملکت رواج یافته

طریقه سلام کردن

طریقه مسلمانان و هنود بلکه جماعت فرنگان نیز سرایت نموده است که در
اعیاد و ایام متبرکه یا اوقات تهنیت مثل اینکه از بیماری صحت یابند و یا در شغلی
منصوب و مشهور گردد و یا بزرگی مثل نوابهای صوبجات بر مسند بزرگی نشینند و یا کسی
تازه صاحب منصب شود کوچکان که نزد بزرگان روند قدری نقد برند بدست

طریقه نذر دادن

راست

راست گرفته برروی دستمال نزدیک او برند آن بزرگ او را اخذ کند و اگر آن
بزرگ از سلاطین و امرا باشد خود برندارد بلکه دست را بر روی آن نهد گذارد
و شخصی که براین امر موکل است او را بردارند و مقدار آن از یک روپیه است تا پنج
روپیه در اوسط ناس و اگر بزرگان مثل نوابهای صوبجات نذر دهند از یک اشرفی
هندی مع یک روپیه کمتر نمیدهند و چنانچه نوابهای صوبجات تلف شوند مثل نواب دکهن
و بنگاله و سایر دیگر از صوبجات او بجای او نشینند از برای سرافرازی بخطاب
شاهانه باید پانصد اشرفی یا هزار عدد اشرفی هندی بعنوان نذر بسلطان دهند
این طریقه بالفعل نیز رواج دارد با اینکه شاهی در میان نیست و تسلط هم نیست باز این
مبلغ را به شاه جهان آباد از برای اکبرشاه باید بفرستند و اگر نوابهای صوبجات
بخانه امرا روند طریقه اینکه آن امیر بقدر مرتبه و وسعت خود باید نذری بگذارند
اولا باید قدری روپیه که از سی چهل هزار روپیه کمتر نیست تا لک روپیه بلکه بیشتر
هم یا لک هزار روپیه شنیده ام بر در خانه جنتقان نواب با برادر میگذارد و
ملازمها را او بر میدارند سال اول که حقیر بحیدرآباد دکن رفته بود نواب سکندر
جاه ملاقات مرحوم میرعالم وزیر دکن آمد مرحوم مبلغ خطیری باو به صیغه نذر
داد چه بند خود دادن حقیقی با مرا و بزرگان نذر دادن همه زیر دست حالا دست

ترتیب ساختن یخ در برف

خود نذر دهد و چون در کل ملک هندوستان هوای زمستان اینقدر سرد نیست
که از آسمان برف بارد و آبها بسته شود و مردم محتاج کرسی و یا بافروختن آتش باشند
بلکه بیک بالاپوش خفیف و یا بقبائی که اندک پنبه داشته باشد اکتفا میتوان کرد
اگرچه در روزهای بسیار سرد وقت صبح بزرگان تفنناً بعض اوقات بالاپوش خز
و سمور و سنجاب دوش میگیرند لیکن غالب اوقات به پیراهن و دو شاله میگذرانند و در
حیدرآباد دکهن با اینکه بسمت جنوب از جاها و شهرهائیکه حقیر دیده در زمستان سرد
تر است حقیر یک بالاپوش نازک و یا بدو شاله اکتفا میکرد و در این روزها ورا
نیز برمیداشت این هوا در چله زمستان بتدابیر و حیل یخ سازند تا تابستان
نگهدارند در مرشدآباد در سرکار جناب مرحومه نواب منی بیگم اینقدر ساخته
میشد که در کل تابستان از راه داک همیشه بکلکته از برای فرمان فرما و بعض
از بزرگان فرنگ فرستاده میشد که در سرکار مرحوم آصف الدوله در نواحی
لکهنو تا چهار منزل جابجا یخ سازان معین بودند اینقدر یخ ساخته شد که در
ماه بغایت از امرا و عمده و زوار این میدادند از جمع شنیده که بقدر ده [illegible]
هزار کس از برای ساختن یخ معین بودند و آن چنان است که در خارج شهر صحرای وسیعی
که خالی از اشجار باشد هموار و مسطح نمایند و در آنجا جو و یا پوشال شلتوک

فرش

فرش کنند و برآنها آب بپاشند و بوشقابهای سفالین نازک بر روی آن پوشالها
گذارند و بر هر ده ظرف یا بیست ظرف یکنفر آدم معین نمایند و دیگهای بزرگ
که در آنها آب نیم گرم باشد نزد آنها برپا دارند در آخر شب که نسیم سحر وزد تا نزدیک
صبح از آن آب نیم گرم در ظروف سفالین ریزند و اینقدر بسته شود اینقدر آب نیم
گرم ریزند تا بقدر نیم انگشت یا زیاده منجمد شود در همان ساعت او را جمع نموده
و کوبیده در یخچالها ریزند و از جمع شنیده که در شاهجهان آباد که در سابق
پای تخت سلاطین بود و با بعضی معمورگی اگر شاه نشیند حاجیان خیر بجهة فقرا و ضعفا
که دسترس به برف و یخ نداشته اند در هر محله جاهای وسیع حفر و اینقدر
حفر نموده بودند که با آب رسیده است و زمین و دیوارهای آن جاها را بصفایح
جست سبز که فلز معروف است در سرد کردن آب بسیار مدخلیت دارد گرفته بودند
و آنها را در چله زمستان پر از آب میکردند و دهن او را بسنگ و سرب و خیم حکم
مینمودند که هوا بآن نرسد تا تابستان که هوا گرم میشود دهن او را میگشودند در
تمام موسم گرما آن آبها بهمان سردی زمستان باقی مانده و محتاج ببرف و یخ
نبودند و از برای آنها یکه یخ ممکن نیست در گرمی هوا آبهای گرم را بشوره سرد
کنند و آن چنان است که آب را در صراحیهای مروجی کنند و در طاسی قدری

طریقه سرد کردن آب بشوره

آب و مرغزاری شوره ریزند و آن صحرا چهار حرکت دهند تا آب سرد شود و اگر
سه حرکت دهند گاهی انقدر سرد می شود که نتوان از سردی خورد و این هم
از برای خانه‌ای از بزرگان ممکن است و عامهٔ خلق بهمان آبهای متعارف گذران
کنند و طریقهٔ شکار کردن اهل هند در سلف چنان بود که سلاطین و بزرگان و اعیان
و فرمانفرمایان از مسلمانان و هنود جاهای با صفا و مرغزارهای خوش آب و هوا
که جای آهوان و گوسفندان کوهی بود قرق نموده که احدی در آنجاها شکار نرفته
جمعی از ارباب طرب و رامشگران خوش آواز و زنان خواننده و رقصنده طناز
را در آنجاها جا داده امر نمودند که و رقص مینمودند تا آن حیوانات وحشی را
با این حالات فریفته و رام نمایند و آب و دانه بآنها داده بتدریج تا مرتبه
الفت گیرند که در میان آن جماعت آمده و با آنها انس گرفته بمدارا دانه کنند
که در وقت خوانندگی و رقص آنها آن حیوانات نیز برقص در آیند و بعد از
آنکه بکلی رام شوند و هیچ گونه وحشت نکنند بعرض بزرگان رسانند که آن حیوانات
بحد رام و انس رسیدند در آن وقت فرمان بتهیهٔ شکار از مصدر دولت
صادر گردد که امرا و خواص دولت و شکاریان بشکارگاه حاضر شوند و امیر
با کمال شوکت بشکار رود و بکه بعضی از خواص زنانه را نیز با خود بشکارگاه

طریقهٔ شکار کردن امرا و سلاطین هند

برد و چند روز را در آنجا بعیش و عشرت گذرانند و در هر روز رامشگران
و ارباب طرب را امر نمایند که و رقص نمایند آن جانوران نظر باینکه بهم
رسیده‌اند حاضر شده مشغول شوند در گرمی عیش و لهو رئیس چند تفنگ
و آلات صید را مثل تیر و غیره بدست گرفته مشغول بصید کردن گردد و اگر
بر سبیل اتفاق یکی از آن حیوان تیر بآن هدف تیر مرحمی گردند صداها از
حاشیه نشینها بتعریف و توصیف بلند شود که تا حال از هیچ تیر افگنی چنین رشادتی
ظاهر نگردیده و آن رئیس بخود ببالد و بعد از آن اگر به نیزه و شمشیر صید دیگر را
مجروح نماید و بعید از زد این ضربه او را در شجاعت برستم دستان و بزور
بازو بسام و نریمان رسانند صدای به به از اطراف و جوانب خیزد و بتحسین
و آفرین تمام دشت و صحرا را فراگیرد این شیوه تا چند سال قبل در کل بزرگان
صوبجات جاری بود که در هر سال وقت معین بعمل می آوردند چون بعضی بزرگ
مشخص در میان ایشان نیست که قابل این گونه از بزرگی باشد الا در گاهی اگر
چه رئیس حیدرآباد هم در واقع مرد این کارها نیست لکن اساس بزرگی
فی الجمله از برای او باقیست او بعضی اوقات تحفه بعجب فرنگ داده بشکار
میرود و این طریقه را مرعی دارد ازجمله چیزهائیکه امرای مملکت در فصل

حسن خان

کرما مهیا می سازند که در سایر بلاد هیئت ندارد که حسن خانه است که باد و دفع اذیت
کرما میشود کویند حسن ریشه خس رو بغایت معطر و خوشبو است از زمین بیرون
آورند و او را بدست بافند تا تار تار رو ریشه ریشه شود و او طاقهای وسیع
بزرگ بنا کنند و درهای بسیاری که از پنجره کاری کرده باشند بر آن گذارند
بجوی که اگر خواهند بهوا رند تو هستند و آن پنجره ها را از خس پر سازند و دایم بر آن
خسها آب پاشند چون هوا بآن رسد و باندرون نفوذ کند بسیار سرد و معطر
میشود که بدون لحاف و یا رو انداز نتوان خوابید و در بعضی از خس خانها
اندرون نهری قرار داده اند و بسیاری فواره کج لوله در آن نهر نصب
نموده اند از آن فوارها آب بر تمام درهای که خس آگین است رسد
و محتاج بسقا و خدمتکار نیست که آب پاشند مقصد سیم در ذکر مجملی از
صوبجات که حقیر خود دید بعد از سواری کشتی از بندر ابوشهر و انقضای بیست و
دو روز وارد بندر مچلی بندر که جزیره ایست با برج و حصار مدت [illegible]
کمری است که در تصرف جماعت انگلیسیه است اول جماعت پرتگیش از فرنگیان
متصرف بودند در عوض صداق دختر انگلیس با یشان منتقل گردید یکسمت او
دریا و اطراف دیگرش صحرا است و جماعت انگلیس او را عمارت نموده دو قلعه تو بر تو

مقصد سیم در ذکر صوبجات

بانضباط

بالانضباط تمام بنا کرده اند و بر اطراف هر یک خندقی حفر نموده با آب میبندند
و از سنگ و آهک بالا آورده اند و بر هر برجی توپها مع اسباب همیشه مهیا و موکلات
و عمارات عالیه برپا کرده اند سه طبقه چهار طبقه خصوص جنرال عمارتی دارد
که در هر ماه هزار روپیه کرایه میدهد الحق بهشت دنیا است جنرال مچلی مردی بود
عاقل و دانا در سواد عربی و فارسی کامل حتی از جمعی شنیده که قالب از مجلدات بحار
مرحوم مغفور آخوند ملا محمد باقر مجلسی را مطالعه کرده متمولین بسیاری از جماعت کر
که آنها را فارسی مامند در آنجا میباشند مکرر شنیده که در آنجا لاک پشتی کدائی میکنند
از هنده
در مراجعت خود آن حیوان را دید که در دکان نشسته بود از بزرگان که هم حضرات
ایرانی نقل کرده بودند که چند سالست که این حیوان مشغول این امر است شبها را
در گوشه بسر میبرد روز را در بازار آمده در دکانها میگردد اگر از ماکولات
کسی با وچیزی بدهد بقدر سد جوع بهمان اکتفا کرده بمنزل معاودت مینماید
والا آنقدر میگردد تا سیر شود و چنانچه غیر ماکول کسی باو اعانت نماید اگر
قابل فروش باشد در دکان خبازی و یا میوه فروشی برده میدهد مردم
بندر احوال او را دانسته او را اگر چه از ماکولات باو میدهند و اگر کسی باو
چیزی ندهد هر آنچه میخواهد تا چیزی بگیرد جمعی از آنجا را ایرانی نقل کرده بودند

کدائی لاک پشت

احوال سگ

که چند سال قبل کشتی از جماعت فرنگان از یکی از جزایر [illegible] معاودت نموده
حیوانی آورده بود که طول قامت او بقدر هفت دست و سر او شبیه بسر اسب
و سایر اعضا شبیه بانسان بود و این حیوان را سگ کشند فرنگان شعور نموده
بودند که او را بتوپ هلاک ساختند و مذکور نمودند که در همین جزیره
حیوانات بشکل عجیب و غریب و بسیار دیدیم چون این حیوان از غرایب
بود او را به بندر آورده بودند بالجمله از بندر ممبی طرف عصری
بیرون رفته بکشتی کوچک سوار شده فردا صبح به پونه که قریه ایست بسیار
معمور و اول ملک مرهته است رسید و آن قریه ایست که بقدر یک لک چهل هزار
روپیه زمین داری و عمل کرد آنجا است که هر ساله برهمن هند در آنجا
اطلاع بر قانون بهم رسانند و آن اینست که در سلف فیما بین سلاطین
ایران و اهل هندوستان قرار شد که بعد از ورود ایرانی به بندر
صورت تا اقصی بلاد هند هر منزلی بایشان بار بردار و بیکار هند رد
تا حال این طریقه از پونه تا حیدرآباد باقیست و در جاهای دیگر بعلت
تسلط جماعت فرنگان احدی جرأت ندارد که بر رعایا اینگونه از تعدیات
را واقع سازد از پونه تا پونه که مقر پاشا مرهته است بنه روز چون

موسم باران بود مشقت و زحمت تمام قبول بکار رفتند چند نفر دور با جوت
گرفته رفت در همین راه بتکده بسیاری دید بلکه غالب شهرها را در بتکده بعلت
انضباط مکان بسر برده اند که احوال پونه را مذکور ساخت از پونه روانه
حیدرآباد دکن گردید در همین راه بعضی از دیهات خوب و وسیع دیده در جنب
شهرهای هند دیه محسوب می شوند نهایت نسبت بجاهای دیگر شهر وسیع بزرگ معمور مینمایند

ایمنا آباد

من جمله ایمنا آباد است مکانیست معمور آباد و پر فضا مدخل بسیاری از رد
معدن فولاد در آنجا است که بالفعل هر ساله کار میکنند و فولادی که با یران و سایر
بلاد میبرند از آنجا است و غیر آنجا جای دیگر را نشنیده که معدن فولاد در او
باشد مسجد خوبی هم در آنجا است یکروز را در آنجا توقف کرد و نزدیک بحیدرآباد

احوال کربلا

قصبه ایست که او را کربلا گویند او نیز بسیار معمور و آباد است بزرگ انجا
هندوئیست که او را [illegible] گویند اگر چه هندو است لکن از جمله محبان
خاندان نبوت و ولایت است هر ساله در دهه عاشورا التعزیه داری میکند
و لباسهای او بر منبر رفته مرثیه و خطبه میخوانند مبلغی هم در تعزیه داری خرج
و صرف میکنند الحق مرد خیر مندیست و در آنجا معدن الماس میباشد چند سالست که کار
نمیکنند لکن آدم موکل است نمیگذارد دیگری هم در آنجا کار کند و الماس بیرون

اورد از پونه بلکه از پونه تا حیدرآباد البته هر روزی دو قریه سه قریه که هر یک
شهر بزرگ وسیع بودند میدیدند و آبادی به حدیست که توان چه گفت و غالب جاها
و راهها را از راه خشک عبور نمود خرابه بنظر نیامد مقصد همه آباد و معمور است
تا هر جا روند چون نزدیک حیدرآباد رسید یکنفر از آدمهای خود را پیش فرستاده
و دو کلمه ورود خود را به عالیجاه معلی جایگاه علی نقی خان کرمانی که بزرگ و رئیس
متعلقها بود نوشته ایشان نظر بحسن حالی که دارند همان خط را بنظر مرحوم مغفور
میر عالم بهادر که وزیر دکن و وکیل فرنگان بود رسانیده آن مرحوم نظر
به پاس شریعت غرا حکم باستقبال فرموده عالیجاه علی نقی خان با جمعی از متعلقه و چند
زنجیر فیل برداشته بعد از یکفرسنگ و نیم استقبال نموده حقیر را وارد شهر
کردند بعد از چند روز مرحوم میر عالم بملاقات طلب نموده با سواری که پالکی
حقیر را بحضور بردند آن مرحوم آن روز از السلام علیکم پا مده قریب با بند رونق
عمارت عالی که در جنب بیرون خانه محقر است نشسته با حقیر بسیار با ادب ملاقات
نمود با جمعی از سادات و اشراف که قبل از ورود حقیر وارد شده بودند
تمامی بواسطه و شفاعت حقیر با آن مرحوم ملاقات نمودند و با هر یک بنحو لایق
ملاقات و مرحمت فرمود بعد از چند روز فیمابین آن مرحوم و سکندر جاه

پسر

پسر نظام علی خان بهادر خلف نظام الملک آصفجاه که وکیل السلطنه از جانب
محمد شاه و از اعاظم امراء هندوستان و منظور نظر نادرشاه و مردم تورانی
و از احفاد خواجه عبیدالله احرار که بعضی ریش حیدرآباد است ناخوشی اتفاق
افتاده آن مرحوم از شهر بیرون رفته بیکی از باغات سرکاری منزل فرمود
بعد از دو سه روز فرنگ استنم نام که از جانب فرمانفرمای کلکته در آنجا
بطور وکالت و نوکری معمور بود خدمت میر مرحوم رسیده با میر مرحوم حرف
موافقت داشته بود به تمهید میر خدمت سکندر جاه رسیده با سند عالی اینکه چون
میر عالم مرد دانا و کاردان و وکیل خیرخواه کمپنی بهادر است فرمانفرما حکم صادر
گردید که انگریز در خانه بنای خوش گذرانی را گذارده دیگری از صاحب
زاده بر مسند بزرگی و نوبه قرار گرفته فرمانفرمای صوبه دکن باشند
آن ملعون خبیث مجلس استماع این سخن با اینکه تمامی شرح را داشتند که سخنها
تمهیدیست از مرحوم میر و فرنگ نظر به پستی رتبه در مقام عجز بر آمده
که میر حقیقت کارخانه و صوبه دکن است و آنچه رای او قرار گیرد
مختار است مستنم قرار را باصطلاح داده باین نحو که باید حضرت خود
بنفس نفیس میر را مشرف ساخته بدلجویی میر بخانه او که از حضور تشریف

[illegible]

فرمانشوند و میر الملک را مداد او را بعد از او جانشین و قائم مقام او دانستند و بالفعل وقت
سواری میر شهریار الملک که از بزرگان و منسوب حضور است در خواهش نشستند کی
او میر الملک نشنید این مطلب را با التماس رد کرده قرار داد که برادر میر الملک
در خواهش مینشستند و سایر مطالب را نوشته داده قبول نمود فرنگ بمنزل مراجعت
نموده صباح او میر مرحوم را با لباس و جلوس تمام داخل شهر کردند یک روز
یا دو روز گذشته سکندر جاه با حشمت و شوکت و جلوس تمام سوار شده بدیدن
میر رفت میر مرحوم تا بدر خانه استقبال نموده مبلغ خطیری بعنوان نذری که در آن
بلاد متعارفست گذرانیده سکندر جاه آن روز را تا نزدیک بغروب در خانه
میر مرحوم بعیش و طرب و لهو و لعب بسر برده مراجعت بمنزل خود نمود بعد از این مرحوم
میر تا زنده بود بنحوی مسلط بود که اگر سکندر جاه یکی از خاصان خود را میخواست
ملاقات کند بدون اذن میر مرحوم ممکن نبود میر عالم مرحوم مردی بود عالم و دانا

احوال میر عالم مرحوم

و خیر پسند در مدت بیست سال مبتلا بودند بناخوشی جذام با اره تکیه رفته بود در
اواخر عمر بحدی کراهت منظر بهم رسانیده که وقتی که چشم او را دید بقدر نیم ساعت
در حیرت مانده با اینکه در جوانی مذکور میشد بحدی صباحت داشت که مشهور بود
با آن ضعف و نقاهت بطوری امر دکن از او خایف بودند که [illegible]

ودیگر

ودیگر آنکه احدی قدرت بر انکار نداشت با علما و فضلا و ارباب کمال و غربا و زوار نهایت
سلوک و تقرب میکرد خصوص علماء را بسیار حرمت مینمود مدت چهار پنج سال که ایام
بزرگی و وزارت او بود خیرات بسیاری از او صادر گردید بعد از چهار پنج
ماه بقدر شصت هشتاد هزار روپیه بغربا انعام میکرد و قرار فرموده بود که از
حیدر آباد تا پونه در هر منزلی سرائی برپا نمایند و هم چنین از طرف دیگر تا مچلی
بندر چنانچه از حیدر آباد تا چند منزلی مچلی بندر را ساخته بودند و چند منزل
نیز بسمت پونه تمام شد که اجل آن مرحوم را فرصت نداد و در حیدر آباد خیرات
بسیاری از او ناشی و آثار بیشماری از او باقی ماند قریب بشهر حیدر آباد
بمبلغ نود لک روپیه که مبلغ صد و بیست هزار تومان ایران باشد سدی
ساخت و در تمام کوچهای حیدر آباد آب را جاری کردانید و در سر هر گذری
حوض بسیار بزرگی ساخت که مردم آب از آنجا بر میدارند و بدع بسیاری را
برطرف کرد و از برای اینکه نفع بفقرا و ضعفا و عجزه رسد باغ و عمارتی بنا کرد
که بقدر هفت هشت لک روپیه در آنجا صرف کرد آبشار و دریاچه وسیعی در آنجا
بنا نهاد و کشتیهای کوچک مهیا نمود از برای سواری و خوش گذرانیدن
در آن باغ مبلغ خطیری هم بعتبات عالیات از برای تعمیر قلعه کربلای معلی فرستاد

الحق اگر چند سال عمر او باقی میماند آثار خیر ازو بسیار صادر میشد ملاقات شد هم
چند مسئله از حقیر سؤال نمود و خواهش فرمود که رساله بنویسد بعد از اتمام رساله
در نظر آن مرحوم جلوه نموده توقف حقیر را خواهش فرمود و التماس بسیاری
نمود از آنجا که مقدر نشده بود حقیر راضی بماندن حیدرآباد نشد رساله که حقیر نوشته
بود از برای فرنگ فرستاد چون فرنگ که در حیدرآباد سردار بود و بسیار عاقل
و دانا و تحصیل علوم عربیه هم نموده از چند مسئله دیگر خواهش نمود حقیر آنها را نیز نوشته
فرنگ عالیجاه محمد علی خان شوشتری را که جعفر بیگ دوست او را ارادت داشت
واسطه نموده که حقیر را راضی بماندن حیدرآباد کند از آنجائیکه ماندن نزد فرنگ
مناسب نیامد و در نظر هر کس منافی اسلام بود قبول ننموده بعد از چهار ماه از حیدر
آباد بسمت مچهلی بندر رفت مدت توقف در حیدرآباد جمعی از بزرگان آنجا
با حقیر ارادت ورزیده از جمله آنها شهریار الملک بود و سید محمد عزیزی است
او نیز بسیار متشرع و خیرمند است البته مدت دو سال آنجناب با حقیر مبلغی بعنوان نفقه
رسید بعد از مراجعت از سفر هند بعلت ناخوشی ضیق النفس از راه دریا بمچهلی
بندر با حیدرآباد آمده قریب بحیدرآباد خبر عالیجاه میر علی خان کرمانی رسیده
ایشان بعرض نواب منیر الملک داماد میر عالم مرحوم که بالفعل وزیر دکن است

ورود

ورود حقیر را رسانیده چون از فرمان فرمای کلکته بسرداران فرنگان حکم صادر
گردیده که همه جا باحترام همراه نموده بعزت تمام حقیر را بمنزل رسانند روز حرکت مچهلی
بندر فرنگ که در آنجا حاکم بود خطی بفرنگ حیدرآباد نوشت ایشان بچند روز بعد رسیدن
کار دکن حکم فرموده که چند نفر از امرا را باستقبال روانه نماید عالیجاه علی
بیگ خان با جمعی از متعلقه از جانب نواب منیر الملک چند زنجیر فیل بوشته باستقبال
آمده بودند چند روز بعد نیز چند نفر از امرا با سپاهی بسیار مع چند زنجیر فیل
باستقبال فرستاده بالتماس حضرت حقیر در باغ چند روز منزل نموده میهمانداری
از مسلمانان یقینی چون فصل باران هند بود و ضعف بسیاری عارض گردیده
بود پنج ماه را توقف نمود این سفر نیز الحمد لله والمنه بسیار خوش گذشت هر
روز جمعی از علمای آنجا در مجلس میبودند بنجات داد بعضی مرافعه قاضی تبریز
گرفتار بودند آنها را خلاص کرد و از برای غالبی از فقرا امیر کارسازی
نموده از آنجا بیرون آمده حیدرآباد در خط اقلیم اول است طول روز
و شب در جوزا و قوس به سیزده ساعت رسد و از این زیاد نشود غالبی از
دکن بعلت قرب بخط استوا هوای معتدل دارند در زمستان باتش و پوستین
و لباس پنبه دار و در تابستان بسرداب و خس خانه محتاج نشوند و چون

احوال حیدرآباد

کوهستان نیز یک نوبت آبهای جاری و چشمه‌های شیرین خوشگوار بسیار دارد
بعضی از بزرگان هنود و سلاطین قطبیه آب انبارها و برکه‌های عظیم ساخته‌اند
که از هر یک در تمام سال رود خانه جاریست و میوه از قبیل انگور ترش
و انجیر و موز و مرکبات خوب از هر قسم بهم رسد در وصف هند و نیز و خربزه
نیز یافت میشود سالی دو مرتبه درختان ثمر دهند در موسم بهتر و بیشتر
و در غیر موسم بیشتر و کمتر زمین بسیار رخیزه دارد اگر تربیت کنند ربع
او بسیار است رئیس الحال در اینجا سکندر جاه خلف نظام علی خان است
مردی است بسیار بیچاره تمام امور در دست راجه چند و لعل است در این
سنوات امر شهر بسیار مغشوش است هر کس هر کار کند کسی متعرض او نمیشود
معلوم رئیس غالب اوقات با چند نفر از زنانه در اندرون و اگر
بیرون آید با چند نفر از خواص غالب اوقات مشغول لهو و لعب است و هیچ
وجه با مور ولایت و ملک خبر دارند با اینکه عایدات او بقدر سه کرور هند
که هر کروری صد لک است منفعت ملکی دارد و در دکن فوج و سپاهی نیز بسیار است
چون رئیس بی‌رتبه است امر اینجا زیاده از سایر بلاد مغشوش است در حیدرآباد
سپاهی و فوجی از زنانه دیده که در سایر بلاد هند ندیده این رسم و آئین

تازه است

تازه است از نظام علی خان و این زنها از جماعت هنود می‌باشند و هر روز ایشان
منصرم‌ها با اصطلاح فرنگ قواعد میکنند چنانچه شنیده بسیار تیر انداز خوب و شجاع میباشند
سکندر جاه را دولت بسیار است جمعی از اهل اطلاع نقل کردند که با بعضی بقدر سیصد و نوزده کرور
هند زر نقد از اشرفی و روپیه در قلعه گلکنده در خزینه دارد سوای جواهر که خدا دانا
و مرتاضین بسیار در اینجا دیده که اگر بتفصیل آنها بپردازد بطول انجامد اهل دکن را
طریقه است که در سایر هندوستان ندیده چنانچه امرا و بزرگان آنجا را گفتگوئی و
امری در خصوص انضباط ملکی وغیره با یکدیگر روی دهد بوسیله خدمتکاران زنانه
سوال و جواب نموده طی آن گفتگو نمایند بلکه اگر رئیس را نیز با امرا سخنی
و یا حکایتی باشد بوسیله اظهار میشود و آن زنها بحفظ و حجاب در درون
و داخل مجلس مردان و بزرگان شوند و باسم گفتگو و سوال و جواب نمایند مکرر
در مجلس میر عالم زنهای معظمه متشخصه معقوله از برای سوال و جواب از جانب سکندر
جاه رئیس می‌آمدند لکن ان مرحوم نظر بپاس حرمت شریعت تا حقیر در مجلس بود
التفاتی بآنها نکرده حکم باختفا میفرمود تا حقیر برخیزد   از حیدر

احوال مچهلی بندر

آباد مدت چهارده روز مسافت را طی نموده وارد مچهلی بندر گردید در بین
راه دهات وسیع با فضای بسیار دید چند منزل بمچهلی بندر مانده

قریه ایست که در اینجا معدن الماس است حقیر خود باینجا رفته چند سال است که کار نمیکنند
وجمعی از سپاه در اینجا موکلند نواب اینجا اهل اشرف مازندران است سه پشت است
که در اینجا بزرگی دارد و قبل از این مچهلی بندر نیز در تصرف رئیس حیدرآباد
بود نواب قطب الدوله بعلت کج سلوکی رئیس با فرنگ سازش نموده مچهلی بندر
را بتصرف فرنگ داد جائیست بسیار با صفا حقیر را از مچهلی بندر زیاده از
سایر جاهای هند خوش آمد دفعه اول تحقیق نمود تعداد چهل لک فرنگ در
اینجا تحصیل مینمود دفعه حقیقت از هند تحقیق نمود معلوم شد هشتاد لک تحصیل و منافع
اینجاست قلمکاری که بانعمت بایران وسایر شهرها میرود عمل مچهلی بندر است
عمارت بسیار خوبی دارد از اینجا مدت چهار ده روز بمدرس رفته
منزلها تمام آباد و معمور دیهات خوب بنظر آمد خصوص ملور قصبه ایست
که سفید پارچه خوب بهم میرسد قلمکاری که در مچهلی بندر درست میشود
سفید پارچه او تمامی عمل ملور است هر ساله چهل لک روپیه از اینجا عاید خزانه
فرنگ میشود مردم اینجا قالب بنود و قلیلی از اهل سنه میباشند شیعه در اینجا
بسیار کمست حاکم اینجا فرنگیست صاحبان روپیه در اینجا نیز بسیارند مدرس
شهریست بسیار آباد جمعیت او بحدیست که قبل از ورود داعی باینجا کرنی

احوال مدرس

وقطع

وقحط شده بود لار و مدرس کشید جمعیت اینجا نموده بعد از وضع تجار و صاحبان
دولت که در اینجا بسیارند روزی سیزده هزار کونه غله که هر کونه بقدر پنج
من تبریز باشد خرج اینجا را برآورد نموده از سرکار باهل اینجا تقسیم میشد
بقدر پنج لک هشتاد هزار نفر خلق اینجا را کشید نمودند و در اندرون قلعه
مدرس قلعه دیگری نیز فرنگیان بطور انگریزی ساخته اند در اینجا یک جفت توپ
طلا دیدم که از ملک پتو سلطان آورده بودند و از جمعی شنیدم که در قلعه مدرس
فرنگیان دوازده هزار توپ مع سرب و باروت آماده دارند و در بیرون
قلعه نیز شهریست وسیع مسلمانان در اینجا جمع اند عمارت عالیه خوب بوضع
وطریقه فرنگ ساخته اند با بعضی وضع شهریت او نسبتی بحیدرآباد و بندر ممبی
ندارد در پنج فرسخی او دیه کده ایست که او در مدرس ها مند قلمکاری در مدرس عمل
اینجاست با بعضی جهات فرنگیان علاجا تیکه قلمکاری میساختند بنیم فرسخی او دیگر جا
بنا کرده باینجا بوده اند وقلمکاری باب فرنگ درست کرده بولایت فرنگ میبرند
لهذا در اینجا قلم کاری بسیار کم تیار میشود و بایران کم می آورند اهل اینجا
بسیار متعلق میباشند نواب اینجا از نواده محمد علی خان ... که بعد از
فوت پدرش تمامی ملک را نوشته بفرنگیان داده در ظاهر فرنگ اورا

احوال مدرس

برسند نوپ چنین مینماهای شصت هزار روپیه در ماه هم باو میدهند دیگر او را
تصرفی در شهر و متعلقات بدرسم مینیت و در اینجا مشتاق کیمیا بسیار اند
بلکه از قراری که مذکور میشد کیمیا گر نیز در اینجا بسیار است چون حقیر را
شوقی باینها بوده و نیست لهذا در تفحص اینمقوله از امور بر نیامد
در اینجا جراح خوبی دید از جمله عمل او اینکه فتق کهنه را چاق می کرد چهار
روز حقیر در اینجا توقف نمود این مدت ده دوازده نفر را چاق
کرد محصول اینجا نیز بسیار است که انفاذ خزانه فرنگیان میشود چون صوبه
دکن بسیار معمور و آباد و وسیع است و مداخل او نیز زیاده از سایر صوبجات
است و لشکری که در اینجا میباشند زیاده از سایر هندوستان و شجاع تر
از سایر مملکت میباشند در سابق بچهار قسمت فیمابین چهار رئیس مقتدر
منقسم نموده بودند یک حصه او بعد از تسلط جماعت انگلیسیه باینها تعلق یافت
بعلت عقل و انضباطی که این جماعت در دنیاداری دارند بتدریج حصه
خود را آباد و معمور بلکه نظر بتن پروری و عیش و بی انضباطی رؤسای
هند بعض از حصه سایرین را نیز دخل و تصرف نموده مالک گردیدند بعد
بنای سازش و سلوک را بهر یک گذارده بالفعل بجز که مذکور میشود حصه

مجمل احوال ملک دکن و نظام علیخان دکنی

اینها

اینها زیاده از سایر است حصه دیگر تعلق دارد بجماعت مرهته که در ایام هند و جماعت
بت پرستانند اینجماعت حصه ایشان بعلت سلوک مرهته آباد و معمور از دو حصه
دیگر است حصه ثالثه تعلق بنواب نظام علی خان داشت نواب چون از خانواده
بزرگ و دانا بود در جوانی خود متوجه ملکداری و رعیت پروری بوده بر مملکت
خود مسلط و دیگران نیز از و اندیشه داشته احدی را قدرت بر زیاده روی در
مملکت او نبود و شهرهای معظم در حیطه تصرف او بود چند دفعه جماعت مرهته با او
مقاتله نموده مغلوب گردیده مخذول و منکوب معاودت نمودند دفعه ثالثه حیدر را
برتیغ تیز گذرانیده تا بونه که مقر ریاست جماعت مرهته است تصرف نموده
بسیاری از بتکدهها را سوزانیده و در شهر تاخت و تاز نموده آخر الامر
بالتماس و استدعای بزرگان قوم مع پیشکش بسیار بونه را بایشان واگذاشته
باین شرط که دیگر جماعت مرهته دست اندازی در مملکت او نکرده بقدر ملکی
که در سابق باینها تعلق گرفت اکتفا نمایند معاودت بحیدرآباد نموده در کبر
سن ناخوشی فالج او را عارض گردیده چون قدرت بر سواری و حکم رانی
نداشت امر بدست امرای بیعار و بیکار و تن پروران بدشعار افتاده
هر یک از بزرگان و حکام شهرهای متعلقه و بنای مخالفت را ورزیده مثل

نواب سعد علی خان رئیس مدرس و نواب قطب الدوله رئیس محمد بندر با جماعت
انگلیسیه سازش نموده ملک را با نها داده گذشته رهن مدرسامه و قدری از
املاک شدند حضرت قمر علی خان اول کسی بود که در دکن با جماعت انگلیسیه
سازش نموده اینها را مسلط کردند و نواب نظام علی خان چون امر را فاسد
دید و قدرت بر مجادله نداشت لابد شده مرحوم میرعالم را برسم سفارت
و وکالت بکلکته فرستاده از آنجا نیکه دست بیچارگی چون بجان نرسد
چاره جز بی‌من دریدن نیست چاره را جز سازش ندیده بجماعت فرانکان
سازش نمود از ترس آنکه مبادا رؤسای دیگر از قبیل مرهته وغیره با انگلیسیه
سازش نموده مملکت او را متصرف شوند و او را مغلوب سازند از جماعت انگلیسیه
خواهش نموده که یکی از سرداران آن جماعت مع قدری از فوج بعنوان
نوکری در خدمت نواب حاضر بوده در وقت کار امداد نمایند فرنگ
نظر بعقل و تدبیری که در رد دایم خواهش مند این مطلب بودند سرداری
از فرنگان مع فوجی بحیدرآباد آمده در بیرون حیدرآباد مکان
عالی بنا نهاده از آن روز تا حال در ظاهر بطور نوکری و در باطن
در کمین نشسته اند تا وقت فرصت کل مملکت نواب را مالک شوند بعد از

نظام علی

احوال تیپو سلطان و محاربه او با نظام علی خان و مرهته و انگلیسیه

نظام علی خان چون پسر او مردی بیغیرت تسلط آنها زیاد گردیده بالفعل امر حکومت
که هیچ امری بی حکم و صلاح فرنگ در حیدرآباد نمی گذرد و چنانچه مغلوب سکندر جاه از
دنیا برود البته کل دکن را فرنگ مالک خواهد شد حصه چهارم متعلق بود به تیپو
سلطان ولد حیدر حیدر خود در اوایل یکی از زمینداران دکن بود به مکر
و حیله از بعضی راجهای کهنه مملکت و دولت بسیاری ضبط و تصرف نموده خود
مستقلانه بدون منازع فرمان فرمائی می نمود تا بعد از او تیپو سلطان پسر
او بر مسند سلطنت نشسته بقهر و غلبه بنای ریاست را گذاشت از اطراف
و جوانب دست اندازی نموده بسیاری از جاهای پر منفعت را متصرف گردید
کل بسیارست که معدن جواهر زمین و در حیطه دو فرسخی قریب باشند
مالک معدن الماس و بعضی از جواهرات را نیز تصرف داشت الغرض مرواریدی
شده
در خزانه داشت که بهای او را خدا داند علی محمد خان کرمانی چون مدتهای
مدید در خدمت او بود از برای حقیر نقل کرد که روزی از روزها شخص حاجی
یکدانه مروارید آورد از برای فروش مع شهادتی که این مروارید را دو لک
یا سه لک میخریدند بنظر تیپو سلطان رسیده سلطان رو بوزیر اعظم فرمود
از برای دیدن و خرید مروارید اهل در خانه و بزرگانی که در حضور سلطان

بودند تمامی ان روز را حاضر گردیده سلطان نیز ان روز را بیرون آمده
بر مسند متمکن گردیده مروارید [illegible] مع اشتهار بنظر رسیده بعد از لمحه
از کارپردازان خود را طلب فرموده امر نمود که فلان صندوق مروارید را
حاضر سازند چند نفر حمال صندوق را ریسمان بسته بدوش حاضر ساختند
سلطان امر نمود چند مشت از مروارید ها را بیرون آورده تا حضار
تماشا نمایند مروارید ها هر کدام بقدر فندقی بکار ازان و انها را بدست
خود جدا فرموده بحاجی تاجر بخشید بعد فرمود دیگر هم نمونها از تحویلدار
مردم سنجش نمودند مذکور نمود که چندین ازین صندوق از همین قسم مروارید
در صندوق خانه موجود است از جمعی شنیده که [illegible] قطعه الماس همیشه سلطان
همراه داشت که کسی قیمت او را نکرده بود مجملا حالت ٹیپو سلطان بحد افراط
رسیده و بجهت عداوتی که نسبت بجماعت انگلیسیه با جماعت فرانسیس بنای
سازش را گذاشته بنا را به بی عهدی و دست اندازی باطراف و جوانب
گذاشت این معنی پسند طبع جماعت انگلیسیه نشده متشوش اینکه مبادا امر بجائی
منجر شود که دست انها از کل مملکت هندوستان بریده شود بتدبیر پرداخته
آخر الامر با نظام علیخان و مرهته سازش نموده باین شرط که بعد از فتح و غلبه

به ٹیپو سلطان کل مملکت او را سه حصه نموده یکحصه را خود متصرف و دو حصه دیگر را
بنظام علیخان و مرهته واگذارند نظر بجهت عقل جماعت اهل هندوستان
حضرت راضی گردیده بدفع ٹیپو سلطان همت گماشته بودند سردار انگلیسیه با سکندر
جاه پسر نظام علیخان و سرداری هم از مرهته با فوج بسیاری بمحاربه ٹیپو سلطان
پرداخته او را منهزم ساخته ٹیپو سلطان چون دید که تاب مقاومت ندارد
بتوسط و پیشکش بسیار مصالحه با نکه قدری از مملکت خود را بجماعت انگلیسیه تسلیم نماید
تا انها معاودت نموده محاربه را موقوف دارند تن در داده چون انگلیسیه
در امر دنیا داری مهارتی دارند صلاح را در مصالحه داشته بصلح راضی شده
دو پسر او را بطریق گروی نوشته معاودت نمودند بعد از چند سال در سنه ۱۲۱۳
باز ٹیپو سلطان را غیرت مردی بشکستن عهد و پیمان وا داشته بنای محاربه
و ستیزه را گذاشت جنرل هرس سردار انگلیس مع فوجی از نظام علیخان بسرکردگی
میر عالم مع جمعی از تیلنگه و فوجی از مرهته بر او هجوم آورده امر بمجادله و مقاتله
انجامیده هر روزه جمعی از طرفین مقتول میگردیدند و جمعی از تیلنگه که حضور
داشته بودند مذکور نمودند که روزی از روزها فوجی که با انگلیس بود
بقدر چهارده یا پانزده هزار کس از دو ساعت از روز رفته تا عصری

بضرب توپ و تفنگ فوج ٹیپو سلطان مقتول گردیدند شکست بر جماعت
انگلیس روی داده بنا را بمصالحه گذارده بودند که سردار تازه کمپنی
از جماعت انگلیس مامور بمحاربه گردیده چند روز را بتهیه حرب نموده بر ٹیپو
سلطان تاخت آوردند چون سلطان مجال اقامت بخود ندیده فرار را
بر قرار اختیار نموده متحصن و محصور گردیده افواج قاهره انگلیسیه بمحاصره
آن قلعه که توصیف رفیع بنیانش ممکن نیست مانده بود بر دخشه انگلیسیه که در
فتح قلاع ید بیضا دارند بضرب توپهای آتشبار و خمپارهای صاعقه کردار رخنه
در بنیان هستی محصوران انداخته یکی از بروج آن قلعه را با زمین هموار
نمودند جمعی از مردان کار و فوجی از توپچیان آتشبار در برج آمده
در احد قلعه و شهر جنگ در پیوست ٹیپو سلطان خود مردانه وار از دریای
آتش بار نگردیده در آن غوطه ور گردید تا بحکم قضا گولی باو رسیده در غلطید
لشکریان دست تاخت و غارت دراز کرده آنچه خواسته بودند عمل آوردند
تمامی آن دولت بدست جماعت انگلیسیه آمده بهر یک بقدر لایق بذل و بخشش
نمودند و لصلاح وقت که رعایا دست شورش را دراز نکنند یکی از اولاد
راجهای سابق را که در قید سلطان بودند از محبس بیرون آورده در ظاهر بمسند

فرمان

فرمان فرمائی نشانیدند و خود مجموع مملکت را متصرف شده جمعی از فوج خود را
بنگاهداشتن آن مملکت معین نمودند و متعلقان و اولاد ٹیپو سلطان را از مطمئن
خاطر ساخته بنوید عدم تعرض بجان و ناموس بنگاله از قلاع چینا پتن محبوس ساختند
تا سالی که حقیر بچینا پتن رفته بود و بعد در همان قلعه بنای سرکشی را گذاشته سرداری
از جماعت انگلیس را مقتول ساختند لاجرم چینا پتن تمامی آنها را مقید و محبوس
بکلکته فرستاده از چینا پتن تا سرنگاپتن که مقر ریاست ٹیپو سلطان بود همه خیابان
ساخته بالفعل یکی معمور و آباد دارند که هیچ مملکتی بآن آبادی نیست بعد از تصرف
تمامی آن مملکت از ملک حیدرآباد سرکار نظام علی خان و مرهته نداده اند بلکه تسلط
جماعت انگلیسیه بعد از آن وقعه در تمامی صوبجات دکن زیاده از سابق است صوبه
دکن آنچه جمعی از ثقات نقل کردند قریب بچهارصد شهر عمده دارد و آبادی او بحدیست
که در هیچ مملکتی نیست و ارباب دول در آن مملکت بسیار زند حفظ و رطیبات
و در بیبارات کالا نامی است شافعی دولت او را خداداد اند چه قدر رسته
ساله بقدر منفعت کل ایران مدخل دارد در ذیل این وقعه مجملی از تسلط شدن
جماعت انگلیسیه بر مملکت هندوستان را بیان می نمود چون در عهد
سلطان خدابنده و سعید میرزا در سلطنت شوری بهم رسیده جماعت ولندیس

تسلط شدن انگلیسیه در مملکت هندوستان

دیرتکال از فرنگان در بعضی از بنادر فارس بنای بی‌اعتدالی را گذارده مرحوم شاه
عباس ماضی صفوی که در رعیت پروری در عصر خود طاق و مشهور آفاق بود بندر عباسی را
از برای قلع و قمع آن دو طائفه بنا نهاده و جماعت انگلیسیه را طلب نموده در بندر
عباسی جای داد این خبر در هندوستان منتشر گردیده عالمگیر پادشاه که از احفاد
سلاطین بابریه بود به تقلید تدبیر شاه عباس بجهت دفع جماعت پرتکال که در تمام
بنادر هندوستان متسلط شده بودند و بی‌اعتدالی می‌نمودند جماعت انگلیسیه را به کلکته
که بسبب ردائت آب و هوا محل طاعون و وبا بود و کسی را نبود در آنجا منزل و مأوای
الا چند نفر از فقرا جای داده و انگلیسیه که در بندر عباسی بودند بعد از چندی که بر و بالی
بهم رسانیده بودند با مردم بنای بدسلوکی را گذارده تا یکی از اهل آنجا را که مشغول
خدمت آنها بود به ضرب چوب مقتول ساختند نظر باینکه اهل ایران بالذات غیرت حمیت
رستم تحمل نمی‌باشند و بسهولت و رغبت قلاده اطاعت فرمان احدی را بگردن نگیرند
خصوص از بیگانه بتخصیص از مخالف مذهب که با حیات ایشان تسلط آنها جمع نشود
همگی و تمامی بندر اهل عباسی هجوم و غوغا نموده جمیع فرنگانی که در آنجا سکنی داشته
بودند همه تیغ بیدریغ گذرانیده و جهازات ایشان را غارت نموده آتش زدند
چون این خبر باطراف و اکناف منتشر گردید تمامی فرنگانی که در دارالسلطنه اصفهان و شهرهای

دیگر

حجت فیمابین داعی و مابین فرمانفرمای کلکته

دیگر بودند فرار را بر قرار اختیار نموده سراسیمه از ایران بیرون رفتند و همین حجت
فیما بین حقیر و جان ملنتن فرنگی که کاربردار روزنت الممالک فرمانفرمای کلکته میباشد واقع شده
در حجت مذکور نمود که چون ایران مد نظر نداریم ما را التفات بایران نبوده و نیست و الا بسهولت
تسخیر ایران از برای ما ممکن است حقیر در جواب گفتم عجب است شما را بر تحقیق و تصور
وقتی کار این مرحله داشت و این بیت را خوانده که به شیر هست در کرش موش لیک
موش است در مصاف پلنگ غازیان قزلباش و شجاعان ایران را قیاس بشغالان
هندوستان نمودن خیال دور از کار و فتنه خوابیده را بیدار کردن است
مگر نقل بندر عباسی در کتابهای شما ثبت نشده و یا بعلت فرمان فرمائی هندوستان
او را از صفحه خاطر محو فرموده و اهل ایران را مثل اهل فرنگ و هندوستان تصور
نموده روشنا و سلاطین ایران از مملکت داری غفلت بورزند تا بیگانه را مملکت
دست تسلط بر آنها دراز کند و اگر احیاناً چنین امری اتفاق افتد تمامی اهل ایران
آرام قطع و قرار رفع گردد تا دفع موذی نمایند آیا نقل افاغنه هرات و کابل
و مسلط شدن آنها بر ایران و هجوم آوردن اهل ایران بر آنها و قتل نمودن
آنها را بجدی در عهد نادر پادشاه و همچنین در عصر جنت آرامگاه پادشاه قهار
محمد حسن خان قاجار که حکم بقتل جماعت افاغنه اشرار در هر شهر و دیار

ونموده بحدی که نگذاشتند احدی بیرون رود و بگوش شما رسیده و همچنین
رجوع بتاریخ نموده در زمان اسکندر ذوالقرنین بودند از مجلس بیرون
آورده در ظاهر مسند فرمان فرمائی نشانیدند و خود مجموع مملکت را
متصرف شده جمعی از فوج خود را بنگاهداشتن آن مملکت معین نمودند و متعلقان
و اولاد تیمور سلطان را مطمئن خاطر ساخته و از اسباب ترک و چنگیز و امیر
تیمور گورکان بچه روی داده از اهل ایران نسبت بایشان ملاحظه نموده
حساب کار خود نمایند آیا گوش زد حضرت نشده شورش که اهل ایران
بااسکندر نمودند دار و دسته آمده با ارسطو و حکمای دیگر در باب قتل عام
اهل ایران مشورت نموده حکما عرض کردند که تربیت این سرزمین آفتاب است
در سرشت ایشان شجاعت و هوش مخلوقست اگر پادشاه اراده این امر نماید
نتائج فساد و فنای ملک خواهد بود و از وقعات ایام ماضیه اغماض
نموده ملاحظه نمایند که باقرار حضرت فرنگیان در کل فرنگ جماعت نمسه
روسیه بحسب جمعیت و شوکت و شجاعت از سایر برتر و قویتر می باشند
چند سالست که ایشان را نخوت و غرور اغوا نموده در صدد آشوب ایران
برآمده اند تا حال چه قدر از ایشان مقتول و فوج بسیاری از ایشان

مغلوب

مغلوب و مخذول گردیدند الحمد لله القهار که خداوند جبار سلطنه ذی الاقتدار
مع شاهزادهای نامدار از برای محافظت اهل ایران برقرار فرمود تا فتح
از طائفه اشرار بعکس این امر باینها رخ نشده بود از استماع این کلمات
قفل خموشی بر لب زده ساکت و متفکر گردید القصه جماعت انگلیسیه در کلکته
از برای دفع پرتگال معین شده بودند بعد از استیصال پرتگال با مردم
بنگاله که از قبیل حشرات الارض بودند بتمادی اعوام و شهور بتالیف
قلوب ایشان از خود یک و دو رنگی جسته با روسا و بزرگان بمکر و حیل و
بکوچکان و زیردستان با ایثار و بذل سلوک نموده تا عامه مردم را با بعضی
از اعاظم بخود گرویدند و چون قاطبه جماعت عیسویه را تجسس اخبار و تفحص
امور مردم روزگار خاصه مسلمانان را دثار و شعار است جمعی از خود
و جماعت نمود و مسلمانان تیره روزگار آن دیار را با اطراف مملکت
هندوستان بتجسس اوضاع امرا و چگونگی احوال رعایا و برایا روانه نمودند
و در کلکته قلعه عالی بنا کردند و جمعیت فرجه مردم را در آن کوتی تجارت موسوم
نمودند و بتدریج اسباب حرب چنانکه از توپ و تفنگ بهانه اینکه مال التجاره
باید محفوظ ماند در آن قلعه مهیا نموده و بهانه اینکه نگهبانان محتاجیم

قدری مردم جنگی از ولایت فرنگ طلبیده و از مردم هندوستان نیز جمعی را گرفته
مشغول به تسخیر ممالک هندوستان گردیدند چون بزرگان و سلاطین بلکه متوطنین
آن دیار هر یک مستغرق عیش و طرب و گرفتار لهو و لعب بوده‌اند همیشه از باده
غرور و غفلت بیهوش و از خمر نخوت مست و مدهوش شده چیزی که بخاطر ایشان
خطور نمیکرد تسلط و غلبه انگلیسیه بود هرچه از پاس قهر و غلبه از نگاه
داشتن سپاهیان و تعلیم جنگ بقاعده خود برپا میداشتند و ذخیره آذوقه
میکردند کسی نمی‌فهمید و اگر میفهمید اعتنا نکرد تا در کلکته پاس قهر و غلبه را
بنحوی که بایست و شایست برپا نموده با جار جاسوسان اطلاع بر
اوضاع جمیع هندوستان بهم رسانیده در مقام گرفتن آن دیار
برآمده‌اند و تدبیر کار را باین نحو قرار دادند که چون حکام و سلاطین
آن مملکت را مرض ریشخند و خوش‌آمد عارض عادت هر جائی را که تسخیر
مطلوب شود اولا بر رئیس آنجا عریضه مشتمل بر عجز و زاری و ذلت و خواری
کار متضمن استدعای وکیلی از جانب خود بآن مملکت بگمارند رؤسا و
بزرگان از آن نامه که بغایت پاس آداب را در آنجا مرعی داشته‌اند
بسیار مشعوف شوند و بر خود بالند و در عقب عریضه هنوز جواب نرسیده

یکنفر

تدبیر دولت انگلیسیه برای هندوستان

یکنفر یا دو نفر از دانایان را با تحفه و هدایای بسیار و نفایس بی‌شمار
روانه سازند رئیس بی‌عقل بیچاره از بخشش و کلمات تملق آمیز بر خود
بالیده فرستاده را با عزت تمام روانه نموده و وکیل را نزد خود نگاه
دارد و وکیل چون در آنجا قایم شود طالب مکانی شود و غالب در خارج
شهر مکان گیرند و در آنجا قلعه بنا و اسباب حرب مهیا کنند و لشکری نگاه
دارند و امر را بنحوی مضبوط نماید که اگر بعد رئیس خواهد او را اخراج
کند قادر نباشد و شروع بداد و دهش و بذل و بخشش نموده عامه خلق را
با خود گرویده کند و با اعزه آمیزش و با رئیس کمال فروتنی نموده مثل یک
از ملازمان سلوک نماید و هر روزه عهدنامه بر پوست آهو و یا بر لوح
مس مشتمل بر اطاعت خود و قلع و قمع دشمنان و استیصال اعادی سرکار آن
دیار از جانب کمپنی بسط تمام نوشته و نقش نموده بسرکار رئیس سپارد و در پیش
را بعد از آنکه خوب مطمئن سازد از او عهدنامه مشتمل بر اینکه کارکنان
سرکار کمپنی چون خیرخواه این دولت میباشند گفته و کرده ایشان را منظور نظر
داشته از صلاح و صوابدید ایشان ما را گریز نخواهد بود و بی‌خبر ایشان عمل نمایند
مختارند گرفته بعد از گرفتن این عهدنامه رفته رفته بطمع تسلط کردند چه را

هر دو دولت البته منازع و مجادلی در کار است چنانچه در میان مدعیان ریاست
امر منازعه منجر شود وکیل کمپنی طرف قوی را ملاحظه و رعایت نموده از سرکار
کمپنی جمعی از افواج انگلیسیه مدد طلبید و با طرف ضعیف مجادله نموده بعد از غلبه
طرف غالب مشعوف گردد پس وکیل عرض کند که موجب این فوج را باین ارزانی
و شایستگی قبول فرموده همیشه در رکاب ظفر انتساب حاضر دارند تا وقتی
بکار آیند رئیس ملک لابد و ناچار قبول کند و نگاه دارد چون سرداران
تمامی از انگلیس میباشند در جائی که وکیل کمپنی مکان درود قرار گیرند بعد از
چند ماه صبر نموده چون قدر معقولی از موجب در سرکار رئیس جمع شود
از طرف سرداران انگلیس طلب شده بشود که چنانچه دادن موجب ماه بماه
منظور نباشد انچه گذشته باشد مهمی زن نمایند و بعد یا ما را جواب فرمایند
و یا بقدر موجب لشکر از ملک جدا فرموده بما بسپارند تا امر منجر بمطالبه
و مجادله نشود و اگر یک روز از وعده موجب بگذرد سود او را نیز طلب
کنند رئیس لابد و ناچار قبول کند و بقدر موجب ملک مفروض نموده بانشان
سپارد و تا رئیس حیات دارد بجو کوچکا باو رفتار نمایند چون اجل
او در رسد با زجوا از اولاد و یا عشیره او طالب ریاست شوند هر کدام

که قبول

که قبول پیشکش زیاده از دیگری کند سرکار کمپنی او را بمسند ریاست
متمکن سازند چون او نیز از دادن پیشکش عاجز شود قدری دیگر
از مملکت متصرف ایشان دهند تا بتدریج و حیله و مکر مملکت را کلی
متصرف شوند و رئیس را ورقه بهر دهند لکن در ظاهر بغلبه و قهر هرگز
دست تعدی کسی دراز نکنند و با وجود قدرت بر غلبه و جنگ و جدال سبقت در
جنگ نمایند و اگر کسی در مقام جدال ایشان بر آید در اول امر باو
پیغام فرستند که ترک جدال و مخاصمه نماید اگر قبول نماید بهتر متعرض او نشوند
اگرچه در عین منازعه باشد و با منازع صلح نموده بعضی بهانه اخذ کنند
و اگر خصم مجادله نماید و یا کشته شود و یا فرار نماید و دستگیر شود بار رعایت
حال او و عیال او نموده درماهه از برای انها قرار دهند و اگر کسی را
محبوس نمایند عیال او درماهه دهند و بخود نیز از برای قوت بقدر مرتبه
چیزی دهند و اگر از بزرگان و اهل خدمت باشد از برای او بقدر
رتبه او خادمی مقرر فرمایند حق اینکه انچه بر حقیر معلوم گردید تمامی امور
جماعت انگلیسیه بمکر و حیله و جمیع اوقات شبانه روز انها مصروف بدنیا
و دنیا داری است بالبعض اینهائی که هستند دهری مذهب‌اند اعتقاد بحشر و نشر

وطاعت و عبادت که سایر فرق کفار اعم از نصاری و یهود و غیرهما دارند
ندارند و اگر صرفه دنیاداری را به بذل مال و رفتار و سازش دانند بقدر
ضرورت سعی و تلاش نموده کوتاهی را بقدر سر موئی تجویز نمایند بعد از
گذشتن امر و رفع حاجت قطع رفتار و تغییر سلوک دهند بهمین تدابیر
و حیل بعد از بنا و قلعه در کلکته طریق سلوک و رفتار و کوچک را با نواب
جعفر علی خان رئیس بنگاله مرعی داشته عهدنامه با او داده و از روی
عهدنامه گرفته چندی متوجه خدمت او بودند تا بتدریج بر رفتار و سلوک
و بذل مال امرای بنگاله را از وجود نموده نظر باینکه جعفر علی خان
رئیس بنگاله و انها از خمار بنگ و او از جفانه و چنگ مست و بیخود
بود با سایر امرا ساخته او را در حالت مستی گرفته و در کلکته چندی
او را مقید داشته قاسم علی خان داماد او را بجای او منصوب نمودند چندی
قاسم علی خان بر مسند ریاست متمکن بوده نظر به بی عهدی او و معصیت و قطع
رحم که رمنه کرده بود بلکه آنچه خبر متواتر شنیده چند نفر از اناث محارم
خود را به تهمت زنا غرق نموده بود بمعزین انها بعد از چند روزی خداوند
عالم او را ببلیه برق مبتلا نموده هلاک گردانید بعد از او حضرت

انگلیسیه

انگلیسیه اجماع نموده نواب جعفر علی خان را از قید بیرون آورده و مجموع
بنگاله که نه کرور مدخل ملکی دارد ضبط نموده و از جعفر علی خان در این
حقوق نوشته گرفته مبلغ اشتا لک روپیه او را در ماهه مقرر نمودند
بعد از جعفر علی خان اولاد اکبر او را بر مسند نشانیده در ماهه اشت لک
قرار دادند بعد از او نواب مبارک الدوله را بر مسند نشانیده سه لک
در ماهه مقرر بتدریج کم نموده بالفعل سالی شانزده لک روپیه در ماهه بان سلسله
می دهند و خود مجموع بنگاله را متصرف شدند بعد از تصرف بنگاله نواب شجاع الدوله
پدر مرحوم آصف الدوله بنای طغیان و محاربه را با جماعت انگلیسیه گذارده
بعد از محاربه لشکر او غلبه نموده صوبه او را نیز متصرف شدند چون
ذوالحجه اساس سلطنت هندوستان باقی بود و نواب نجف خان صفوی چون
در شاه جهان آباد اساس سلطنت را بر پا داشت بتوهم اینکه مبادا امر
جماعت فرنگیان بنیاد به مجدد با شجاع الدوله سازش نموده بعض از شهرهای
معظم او را ضبط نموده او را بر مسند وزارت که داشت ممکن ساختند و با
او قرار دادند که آنچه ملکی که در تصرف او باشد از منفعت تقریبا کلیت را با ایشان
دهد روپیه شانزده آنه شش آنه مال فرنگ و ده آنه مال نواب باشد قرار

داده‌اند بعد از او نیز بعضی از شهرها را متصرف شدند تا بعد خدا چه خواهد بود از حرکت
از مدرس چون غیر موسم بود در مدت چهارده روز بکلکته رسید چند منزل
بکلکته مانده طوفان شدید روی داده که جهاز غرق شده و حقیر از حیات
مایوس گردیده آنچه احمال و اثقالی که بود از نقد و جنس تلف گردیده خود برهنه
نجات یافته بکلکته رسید و کلکته اعظم بلاد بنگاله و معمورترین جا در هندوستان

احوال کلکته

و مقر ریاست جماعت انگلیسیه است پیش از استیلای انگلیسیه بندر هوگلی چهره که یک
منزلی کلکته است بندر عظیم بود و تجار مغلیه و غیره در آنجا عمارات عالیه خوب ساخته اند
بالفعل از رونق افتاده است و مکانی که بالفعل کلکته است گودالی بود پر از کثافت
مشهور است که سلاطین هندوستان هر که را غضب مینمودند بعلت بدی آب
و هوای گودال کلکته بانجا می فرستادند جماعت انگلیسیه بعمارات او پرداخته عمارات
عالیه و اماکن با فضا بنا نهادند در این اوقات شهریست با شکوه و فضا معموره
است پر از آبادی و صفا بقدر ده دوازده هزار خانه عالی دو طبقه سه طبقه
از سنگ و ساروج و آجر با الوان و نقوش مختلفه ساخته اند که هر خانه یک قطعه از
سنگ خام بنظر می آید و زمین تمامی محلات و اسواق را بقدر سه چهار فرسخ
از اطراف شهر بقدر یک قامت حفر نموده از آجر و آهک مساوی زمین منحدر

ساخته اند

ساخته اند که آب باران از دو طرف بجداول ریزد و بهر خانه جاری شود و در گذرها
همه آجر کوبیده فرش است تا بقیه آب را جذب کند و گل نشود چون در آنجا پرده
پوشی کم است حصارهای خانه‌ها را پر بلند نسازند و در خانه‌های فرنگیان و ارباب
دول شبها در غرفات بالا و پایین شمعهای کافوری روشن می شود بتخصیص خانه‌های
فرنگیان که چهل چراغهای و لاله‌های بلورین بسیار روشن می شود روشنی مخصوص
به بند حوض در سرکار فرنگیان است حقیر از آنجا را بر نقل کرده بودند که در
سال قبل از ورود حقیر بکلکته فرمانفرمائی در کلکته بود و بسیار خیرمند و باذل
و هوشمند و عاقل بوده البته هر شب دو سه هزار شمع کافوری در محوطه متعلقه باو
روشن می شد جمعیت کلکته نه بحدیست که توان احصا کرد در هر سر گذری از رو غن
از برای حفظ مردم متعین است قریب به ده هزار سکه و عراده کش بجهة کوفتن

احوال قلعه کلکته

خاکروبه و کثافات کوچه و بازار از سرکار کمپنی متعین است قلعه پیچ در پیچ
محکم در کلکته جماعت انگلیسیه ساخته اند الحق قلعه ایست بسیار مضبوط تعریف
وضع و استحکام بنای او بتحریر مشکل و موقوف بدیدن است خندقهای اطراف آن که
دروازه‌های قلعه تخته پل است در شب و وقتیکه اظهار نمایند تخته پل کشیده
شود و هر گاه وا کنند پل گردد و مردم عبور کنند گویند بوضع قلاع

فرنگ است و صاحبان وقوف تقریر کردند که بقهر و غلبه لشکر سلم و تور تسخیر
حصار بر آن استیلا نیابند و با زمین یکسانست از بیرون کسی ملاحظه نماید
از یک بیتر بر تابد چیزی از اساس و عمارت آن بنظر نیاید بعد از داخل شدن
اساس و عمارات آن هر طبقه سه طبقه است بتدریج بنظر آید لهذا توپ کمی میست
و آب آن قلعه از حوضخانه است که در وقت مد دریا بدرون ریزد و خانه
وسیع اسپ رسانها در اندرون قلعه که از زمین تا سقف از تخته بندی کرده
بنا نهاده‌اند و در آنجا تخمیناً بقدر چهار پنج لک تفنگ کار فرنگ جدا جدا از تخته
بوضع ترتیب داده‌اند که اگر یکبار را خواهند صد هزار بیت بدارد (برآرند) و بر هر پنجاه
تفنگ یکنفر سپاهی موکل است که هر روزه برسبیل استمرار آنها را جلی و صاف
و پاک نموده بجای خود گذارد و شمشیر و طپانچه و خنجر کار فرنگ نه چندان است
که توان حصا کرد و کارخانه توپ ریزی دو سه جا در که رودیم مشغول‌اند
و بر حصار و بروج آنچه حضرت ایرانیه نصب کرده‌اند تخمیناً سه چهار هزار توپ
بزرگ پر کرده مهیاست و تخمیناً آنچه حقیر خود دید بقدر هفت هشت هزار توپ مهیا
کرده بر عراده سوار کرده در اندرون برزگ آماده است که اگر احتیاج افتد برآرند
گوله توپ و خمپاره‌ها در اندرون قلعه و بیرون و در صحن آنقدر ریخته است که بشمار

نیاید

و دهوره

نیاید و وزن هر یک و منگه فلان گوله از برای فلان توپ است بر آنها ثبت کرده‌اند
و اشخاص بسیاری را بر آنها موکل نموده‌اند و بجدی انضباط در این امورات دارند
که تا کسی نبیند معلوم او نخواهد شد و قواعد چند بداب فرنگ در اینجا قرار داده‌اند
که بتحریر نیاید خلاصه مملکت بنگاله را بعلت ارزانی و وفور غله‌جات اهل
هندوستان جنة البلاد گویند و مکرر بزرگان آن مملکت همین معنی را
باحقیر در جواب گفته که جنت اهل کفر است ابتداء باران در کل مملکت هندوستان
در موسم جوزا و انقطاع آن موسم میزان است و در بعضی از ممالک در فصل زمستان
یکدو باران نیز می‌شود و در تمامی مملکت چهار ماه موسم باران و چهار ماه تابستان
و چهار ماه زمستان است که سال را به ۳ موسم قسمت کرده‌اند مگر در مملکت دکن
و در بنگاله که از چهار ماه زیاده باران بارد و در فصل باران عبور مردم
و حیوانات بعلت بری آب در مزرعه بلند شود همان قدر زراعت برنج
ترقی نماید زیادتی آب باو ضرر نرساند و در ازده ماه مردم آنجا بکشت زرع
مشغول‌اند و بعضی از زراعات در چهل روز بکمال رسد بعضی جاها را دیدم که
مردم تخم افشانند و بعضی درو و بعضی خرمن می‌کشیدند و شهرهای معتبره معموره
بسیار بزرگ مانند مرشداباد و جهانگیرنگر و پورنیه و مالده و غیر اینها بسیار

احوال بنگاله

دارد که بعضی را ذکر میکنند برنج در اینجا بافراط می‌شود اغلب اوقات چهار من هندی را که
تخمینا بیست و چهار من تبریز باشد یک روپیه یک روپیه و نیم فروشند و در اطراف
مثل فرنگ و چین و عربستان و جاهای دیگر جهازات بار کرده می‌برند و ابریشم
در سالی دو دفعه انقدر بعمل می‌آید که باطراف عالم برند و سفید پارچه بان سرزمین
ختم است خصوص در شهر جهانگیرنگر که خود دیده‌ام که طاقه که بیست ذرع طول
و یکذرع عرض بوزن کشیده بودند چهار و نیم مثقال زیاده نبود و در اکثر جنگلهای
ان مملکت درخت ساج که اورا سکهن گویند بسیار است رایان قدیم در سنوات
سابق مرغ و خروس بسیار در ان جنگلها سر داده اند بتمادی دهور و اعصار
بسیار شده که جیادها مدام از انها شکار کرده باطراف و جوانب و شهرهای
عظیمه میبرند و عود هندی که آن را باصطلاح اهل هند اگر گویند خاصه ان
دیارست عطر او که بسیار ممتاز است و از اکثری از روایح امتیاز دارد
گرفته بسایر بلاد برند و طباشیر نیز از نیستان ان مملکت بهم رسد و مشهورست
که خود بخود نی زار آتش گیرد و از ان طباشیر بعمل آید و علفی که قسمی از ابریشم
که باصطلاح اهل بنگاله اورا مونکه گویند و سفید پارچها دوزند و باطراف برند
خصوص در عربستان بلکه سمت یمن جهازات از این قسم پارچها میرود و همچنین آن

دیارست

دیارست الحق اعلاء ان را اگر بر سفید پارچه کار کنند بنظر کلابتون طلائی جلوه کند
و انبه که میوه ایست معروف در بنگاله بهتر از سایر جاهای هند بهم میرسد
از کلکته تا دو سه ماه راه بلکه تا شاه جهان اباد از یک سمت که جنوب تا مشرق اباد
را دید مدار رفت و آمد و حمل و نقل احمال و اثقال بر کشتی است در دو طرف رود خانه
اباد و قری و دیهات معمور بحدی اتصال دارد که ابادی منقطع نگردد تا قدری
که چیزی دید مثل کوچه و بازارست مسافر را احتیاج به برداشتن زاد و توشه
راه نیست بلکه اکثر از راهها چنین است الحق مسافرت کل صفحه هندوستان
خصوص از کلکته تا هر جا روند مثل باغ روی و گلگشت است شب یا روز
هر قدر که شخص طی نماید و هر جا که خواهد فرود آید در تمامی منزل عبور و مرور
بر سبزه زار است مگر از نوروز تا دو سه ماه بعد که مسافرت خشکی صعب و بعد
بحد اعتدال است و مملکتی که تعلق بجماعت انگلیسیه دارد امن و امان و خوف
دزد و قطاع الطریق در ان نیست و همیشه اوقات جهازات بزرگ و کوچک
از اطراف و اکناف باینجا تردد و غالب سفید پارچها می‌شود همیشه اوقات
تخمینا هزار جهاز بزرگ کوچک در لنگرگاه کلکته بر لنگر است اما هوای بنگاله
بسیار ردی و رطب و اهل اینجا دایم بمرضی گرفتارند و مرض نزول

احوال آب و هوای بنگاله

آب در مضیقین و دوا و نیز عرض عامت کمتر کسی مبتلا نباشد و بیشتر در کل بنگاله
خصوص در کلکته بجدی واقع است که در بنت شاه و گدا پنجاه بیشتر بند آرام نتوانند
گرفت و بعلت کثرت فواحش مرض آتشک مملکت هندوستان را فرو گرفته اصحاب

حکایت محمدرضای تاجر شیرازی

با مرض مخلط و از ان هم اجتناب نمایند از جمله حکایات اتفاقیه غریبه آنکه
در یازده شانزده سال قبل از این محمد رضا نامی از اهل شیراز که چخماق ساز بسیار
خوبی بود بسمت هندوستان رفته انجا حضرات ایرانی نقل کرده اند هر دو حرف
رسیده بود بعض اوقات بیلوری و برخی از زمان همراه فقرا و جوکیها باطراف
سیر مینمود اتفاقا وقتی از اوقات بقدر سه هزار روپیه مال التجاره تمام
نموده بسمت سلهت قریب چاتگیر که از متعلقات بنگاله نظر بانکه راجه آن محل
با جماعت غربا خصوص با ایرانیها سلوک معقول و رفتار خوب مینمود مال التجاره
را بعینه اعلام عدا از ایشان ابتیاع مینمود بعنوان تجارت سیر نموده راجه
او را طلبیده سلوک معقولی با او نموده مال التجاره را تماما بنفع زیاد از او خریده
داور بعلت صحبت تکلیف بماندن چند روز نمود چون محرم نزدیک بود محمد رضا
در آنجا مانده در اول محرم اگرچه تمامی آن ملک هنود میباشند لکن نظر برواج
تعزیه در کل مملکت هندوستان آقا محمد رضا بنای تعزیه داری را گذارده

چند

چند نفر ایرانی و اولاد ایرانی که در آنجا بودند جمع شده هر روز زاو بجهت مسلمان نو
طعام پخته و هنود را از قبیل حبوبات چیزی میداد چون این خبر در اطراف
اشتهار یافت جمعیت بسیاری از مسلمان و هنود فراهم آمده راجه نیز فیل سوار برنج
و گوشت و روغن و سایر حبوبات قدر معقولی فرستاد که صرف تعزیه نمایند چون
روز عاشورا رسید نظر بآداب هندوستان محمد رضا اسباب تعزیه که ساخته بود
با جمعیت و سر و پای برهنه سینه و سر زنان از برای دفن رو بکربلای آنولا رفت
چون مشیت الله بقضاء او در چند روز قرار گرفت بعرض راجه رسانیدند که محمد رضا
نامی این رسم را بجهت گرفتن و بر طرف نمودن راجه بتهمید نمود راجه کسی بطلب
او فرستاده او در جواب گفت که بعد از دفن تعزیه حاضر خواهم شد اضطراب
راجه زیادتر گردیده مرة اخری او را طلب نموده او نیز عذر آورده
تا آنکه راجه داروغه را بطلب او فرستاده امر نمود که اگر حاضر شود
بهتر والا او را بجبر حاضر سازد چون داروغه حاضر شد منازعه فیما بین
او و آقا محمد رضا بهم رسیده داروغه مقتول گردید چند نفری که با او
بودند هم سه نفر دیگر نیز مقتول گردیدند چون این خبر براجه رسید
زوجه خود را بوشته فرار نمود چون خبر فرار راجه با آقا محمد رضا رسید

بزودی تعزیه را دفن نموده بخانه زرچه آمده بر مسند ریاست متمکن گردید
دولتی که از چند پشت براجه قرار گرفته بود مشغول یافت بعضی از رفقای او
نقل کردند که بعد رسید چهارصد فیل حوزه نقره بجعفر رها نمود چون این خبر
در کلکته بجماعت انگلیسیه رسید نظر باینکه چند سال بود که این جماعت لشکر
بجهة تسخیر آن دیار تعیین می نمودند و متوسل شد تسخیر نمود فرمانفرمای
کلکته خلعت فاخره مع تحفه بسیاری آقا محمد رضا فرستاده مراسم تهنیت
و مبارکباد و بمضمون اینکه اگر سازش بکنیم تمامه بسیار بیجا خواهد بود
ارسال نموده بود چون مشارالیه بر مضمون مراسله اطلاع یافت در جواب
فرمانفرما نوشت که مرا از این حرکت قصد تسخیر قلعه کلکته است چون این
خبر بفرمانفرما رسید لشکر بدفع او فرستاده آن بیعقل مغرور بدولت تأمل
نموده باینکه مکانی که مقر ریاست او بود چنانچه از آنجا حرکت نمود
تسخیر آن بسیار صعب بود از آنجا پایین آمده مشغول بجدال گردید در
وقت تلاقی فریقین خود از بالای بیرون نیامده فرنگیان امر بآتش
دادن آتش خانه از توپ و تفنگ نموده لشکر آقا محمد رضا پراکنده گردید
خود دستگیر گردیده با بعضی در کلکته محبوس است وقت توقف حقیر خان

ایلچی

ایلچی درگاه شاهانه در کلکته بواسطه جمعی محمد نبی خان خواهش نمود که او را از محبس بیرون
آورند بعلت ناخوشی دماغی که بهم رسانیده قبول نکرده در محبس باقی ماند و جماعت
انگلیس آن مملکت را مسلط شده تمامی دولت خداداد او را که جهای او جز خداوند
عالم احدی را ممکن نبود مالک گردیدند بعد از مدتی راجه از فرار عود نمود بمقر ریاست
خود نموده مملکت را مالک لکن از اموال از نقد و جنس و جواهر آلات چیزی از برای
او باقی نماند تمامی را جماعت انگلیسیه حمل و نقل بکلکته نمودند در سفر اول دو ماه
در کلکته توقف نموده در مراجعت از مرشداباد دیگر دو ماه در کلکته توقف نموده شد
نظر باینکه در مدت توقف در مرشدآباد دیگر در مراسلات بکمپنی کارپردازان
جماعت انگلیسیه خصوص بفرمانفرما قلمی و ارسال شده بود در بعضی ورود بکلکته فرمانفرما
عالیجناب مفتی سراج الدین علیخان که از علمای واقعی شیعه متدین است و از اعزه
کلکته و بسیار محترم است در خدمت فرمانفرما او را مع چند نفر از علما اهل سنت
و شش احسن که از بزرگان بود بدیدن فرستاده خواهش ملاقات نموده و التماس
در توقف کلکته نمود حقیر ملاقات را بعلت سوء مزاج عذر آورده و توقف را قبول
نمود فرمانفرما جان منشی کارپرداز کل هند از اطلاقات حقیر فرستاده با مو ساخته مره
اخری توقف در کلکته را استدعا نمود و جمعی از تجار ایران که در کلکته مشغول تجارت

پیشنهاد و اسطه نموده جبر در جوب کشتیهای ایشان با وجود شاهی با این دولت و شوکت
و حشمت و شاهزادهای با این جلالت و عظمت و ایران با آن وسعت و وفور نعمت و توقف
در هند با آن کثافت و بزرگان با آن خباثت و ضلالت از انصاف دور است
رهبر ماندن شده روانه ایران گردیده فرمانفرمای کلکته سردار انگلیسیه که در
اطراف بوده حکم نموده که در هر منزلی سپاهی همراه نموده بعزت و احترام به بندر آنگو
رسانیده الحمد لله و المنه از برکت شریعت غرا تا بندر ابوشهر بعزت و احترام گذشت

از جمله قوانین غریبه فرق فرنگ و خاصه فرانسیان وضع خانه فرامسن است در
کلکته و این خانه را فری میسن هوز گویند و فرامسن باصطلاح فرنگ بنا و معمار است چون
واضع این خانه و قانون و قاعده در این خانه شخص بنائی بود لهذا این خانه را باین اسم
نامیدند و اهل هند و فارسی زبانان این خانه را خانه فراموش گویند بعلت اینکه
هر کس مدعی دخول این خانه شود هر چه از او پرسند از احوال این خانه گوید مرا یاد
نیست و بجهت شهرت دارد اول مرتبه کرده او را از روم برداشته در فرنگ
بنا کردند و بعد از تسلط جماعت فرنگیان در هندوستان در کلکته که مقر
سلطنت ایشان است نیز بنا کردند سوای کلکته در جاهای دیگر از هندوستان
تا حال بنا نشده و طریقه این است که در هر جا خواهند اعم از شهر و ده خانه

وضع خانه فرامسن است که او را خانه فراموشان گویند

عالی که در آن حجره بسیار وسیع باشد بنا زنند و آنرا بیت الحکمه نام نهند و در منتها
یکی و زمینی گردند از برای دخول آن خانه و هر کس را نگذارند داخل آن خانه
شود اگرچه بعد ز کرور روپیه بها بذل نماید مگر کسیکه خواهد داخل دین اهل
آن فرقه شود و یک شب تا سحر او را در آن حجره داخل کنند سحر او را از آنجا بیرون
آورند بزرگان آن فرقه صباح را طعام مهیا نموده تمامی آن جماعت
و اینهائیکه موکل بخانه اند حاضر شوند و آن طعام را صرف نمایند بعد از
برداشتن سفره هریک از حضار بشخص تازه بدین داخل شده را نهایت
محبت و مهربانی نموده و کلمات حکمت آمیز تلقین کنند و با و مبارکباد گویند
و آن شب تا سحر بر او چه میگذرد در صدد آن اند و لیکن نه خود اظهار کنند و نه جماعتی
که موکلند اظهار کنند بزرگان و امرای هندوستان در استکشاف این راز پنهان
سعیها کردند و باشخاصی که موکلند در آن خانه مبالغ نقد و مبلغ خطیر وعده نمودند
و ایشان ابراز خفایای آنخانه و وجه بر شخص در آن یکشب گذرد نکرده اند
مگر اینکه بعد از بیرون آمدن از آن خانه گویند که افعال شنیعه که
مردم شنیده اند در آن خانه نیست تتمه را هر که خواهد خود داخل خانه
شده ملاحظه نماید بعد از ورود حقیر بکلکته جمعی از صاحب ثروتان

از بلاد بعیده بجهت دیدن آنخانه آمده بودند و مبالغ هم نقد میدادند حضرت
مباشرین آن خانه راضی بداخل کردن ایشان در آن خانه نشدند مگر آنکه بدین
ایشان درمیآمدند و حقیر از یکی از دانشمندان فرنگان استفسار آن خانه و وضع
آن نمود آن شخص در جواب گفت وضع و اساس و طریقه و آداب آن خانه
دیدنیست نه گفتنی از فایده آنکه استفسار نمودند گو بعمود که فایده اش
اینست ایشان که داخل آن خانه شوند با هم یار و برادر گردند که در شدائد
و تنگی بکار یکدیگر آیند و اگر یکی از ایشان را فقر دریابد تتمه دیگر از مال
خود با او رعایت و اعانت کنند تا صاحب سرمایه معقولی گردد و در قضایا
و دعاوی بقدر طاقت و قدرت و وسعت اعانت یکدیگر نمایند عمده
فایده اینکه چنانچه دو نفر از این فرقه که یکی از مغرب و دیگری از مشرق
باشد باهم برخورند بدون آمیزش و اختلاط یکدیگر را شناسند و در
اعانت همدیگر کوتاهی نکنند در کلکته بسیاری از مسلمانان داخل این
فرقه شده اند چون سیرام پور و چچره از متعلقات کلکته اند سیرام
پور در دو فرسخی و چچره در پنج فرسخی است لهذا عبور نموده آنچه نقل کرده اند
سیرام پور را سلاطین سابق بجماعت فرنگان بخشیده اند جماعت

احوال سیرام پور و چچره

بافضا

بافضا و مکانیست باصفا نسبت بکلکته بسیار خوش آب و هواست اکثری از
اعاظم از هند و انگلیسیه در آنجا سکنی گرفته اند چون رسم اهل فرنگست که اگر
کسی در ملکی تخلف کند و بملک دیگر رود کسی را با او کاری و رجوعی نیست
حضرت جماعت فرنگیان سیرام پور را دزد خانه و گریزگاه متغلبان
و دبته کاران هر فرقه قرار داده اند فرنگیان و مسلمانان و جماعت
هنود در هر جا بمال مردم تغلب نمایند در آنجا روند و مادام که در آنجا
باشند احدی متعرض ایشان نگردد و چچره که در پنج فرسنگی کلکته است
نسبت بسیرام پور خوش آب و هوا و بهتر است و جمعی از جماعت فرنگانیه
در آنجا خانه های عالی ساخته اند و عمری را در آنجا گذرانیدند از شهرهای
معظم بنگاله مرشد آباد است این شهر کنار دریای گنگ واقع است
الحق در فصل زمستان و بعض بهاران جائیست بسیار باصفا بخلاف در سایر فصول تشبیه
بجائی نتوان کرد اگر چه مدت توقف حقیر در آنجا الحمد لله بخیر بسیار خوش گذشت
لکن اهل آنجا دایم بلهو و لعب گرفتار و خلاف شرع ایشان را طریقه و
شعار است و قبل از استیلای جماعت انگلیسیه مقر ریاست بزرگان و فرمان
دهان بنگاله بوده آنچه از شهرهای حقیر دیده شهریست بسیار وسیع و

احوال مرشد آباد

او بسیار زیاده از اصفهانست بلکه میتوانند گفت که سه قدر اصفهان بنظر حقیر
آمد و در ریاست بزرگان بنگاله بسیار معمور و آباد بود و مدت بیست سالست
که در هر سال در فصل زمستان وبائی بهم میرسد تا نوروز و جمعی تلف شوند
سه سال حقیر در آنجا ساکن بود در سال آخر سوای آنچه در فصل زمستان تلف شدند
بیست هزار نفر از نفس هلاک شدند بعلت مرض آبله و هلاکت انها منحصر نشده و از
این حکایت جمعیت و معموری او معلوم میشود و ارباب دول در او لیبر بودند
بتدریج تلف شدند در اوایل ورود حقیر بانجا نواب میر جعفر نواده نواب
جعفر علی خان بجای پدر و جد در مسند ریاست متمکن بود مردی بود دائم الخمر
شبانه روزی تا بیدار بود مشغول شرب خمر و منکر بود خواهش ملاقات
حقیر نمود حقیر قبول نکرد و بعد از مراجعت از فیض آباد هند نظر بانکه مشیت
الله قرار گرفته بود که بوساطت حقیر بعضی از مسلمانان بهدایت فایض گردند
مادر شود با التماس بعضی از مؤمنین از آنجا که اذا اراد شیئا هیأ اسبابه
اسباب بنای کار را آماده حقیر بنای نماز جمعه و جماعت گذارده و در مرشد
آباد بنگاله از بدو ولا آن زمان کسی بخاطر ندارد که شیعیان اقدام
بجمعه و جماعت نموده باشند عمده مسجدی که در تصرف اهل سنت بود در آنجا

نماز عید بنای جمعه و [illegible] اهل سنت

اقامه

اقامه جمعه نموده در عید اول جمعیت بحدی شده بود که درون و بیرون مسجد
جائی نمانده بود و کل اشراف و بزرگان و عالیجاه نواب زین الدین
علی خان همشیره زاده نواب جعفر علی خان که رئیس بنگاله بود او نیز حاضر گردیده
بعد از نماز عید حقیر خطبه باسم مبارک اعلی حضرت ظل الله پادشاه
جمجاه رعیت پرور والاجاه خوانده اهالی بلاد در حیرت مانده
که تا حال چنین امری در کل هندوستان واقع نگردیده این معنی منشاء
عداوت اهل سنت و عصبیت پیشه گردیده اجماع نموده محضری مشتمل
بر اظهار اینکه تا حال چنین امری در کل هندوستان از احدی
از علما صادر نگردیده نوشته ارسال نزد فرمان فرمای کلکته نمودند
قاضی القضات باتفاق مفتی کبیر بنظر فرمان فرما رسانیدند از فرمان
فرما حکم براکر صاحب فرنگ که در مرشدآباد رئیس بود صادر گردیده
که حقیر را از این عمل منع نموده تا رفع منازعه و جدال اهل سنت شود
و جماعت اهل سنت از علما و رعایا هجوم عام نموده بدربار اکر
صاحب فرنگ ازدحام نموده که اگر حقیر بعد اقدام بچنین امری نماید
بنای شورش و جدال را گذارند نظر بانکه جماعت انگلیسیه از هجوم عام

گریزان و متنفر بودند از آنکه صاحب خود ملازم گردیده حقیر را خود ملاقات نموده

از این عمل منع نماید و قرار داد که در جمعات و عیدین اگر منظور

حقیر با قامه جمعات و عیدین باشد اقتدا بعلمای سنت نماید و خطبه بنام نامی

بادشاه بخواند این معنی بر حقیر گران آمده متوسل بلطف خدا و بعروة

الوثقی ائمه طاهرین گردیده بطالع ابو المظفر المنصور اعلیحضرت ظل

اللهی قبول این معنی نموده شیعیانی که بودند تمامی مستعد قتال گردیده

ایشان نیز محضری در مقابل محضر اهل سنت تمام نموده بهجوم عام بدربار

نواب که محل رهر شد اباد بود حاضر گردیده ایشان نیز با شیعیان

اتفاق نموده محضر شیعیان را نیز بدربار فرمان فرما فرستادند

فرمان فرما بعد از ملاحظه محضرین از حقیر جواب طلب نموده حقیر جواب

محضر علمای سنت را بنحوی که در مقدمه عرض شد قلمی نموده ارسال خدمت

فرمان فرما نمود از آنجا که جماعت انگلیسیه را روی نیاز بدرگاه

اعلیحضرت ظل اللهی بوده واست جواب حقیر را قبول نموده براک

صاحب حکم فرمودند که حقیر را التماس نمایند بلکه برضا از خواندن خطبه

بنام بادشاه جمجاه در گذرد مبادا فتنه و فسادی برپا گردد در اکه صاحب حقیر را

واسطه نموده تحمیل قبول نموده و شیعیانی که بودند مستعد قتال گردیده الحمد لله والمنه

بطالع بادشاه عید دیگر خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت مشتمل بر معانی

غلبه بادشاه ملایک سپاه خوانده حضرات اهل سنت مغلوب گردیده بمدایح

امام حنفی را از آن مسجد بیرون نموده و امرا از آن موافق مذهب حقه

اثنا عشریه نموده در مدت سه سال در جمعات و عیدین خطبه بنام مبارک

بادشاه می خوانند و این معنی در کل مملکت هندوستان اشتهار یافته بعد

از رواج طریقه جعفریه در مرشد اباد حضرات بزرگانی که بودند مانع

از بیرون آمدن از آنجا شده الحمد لله در مدت سه سال با آبرو و عزت

گذرانیده حتی فتاوی که از حقیر بعد از آن حضرات فرنگان میرفت ایشان

قبول نموده بعد رجوع بعلمای سنت نمی نمودند در این مدت توفیق جمعی از

شیعیان و جمعی دیگر از طالبان علوم اهل سنت نزد حقیر بعلت مباحثه

حاضر میشدند و جمعی از هنود الحمد لله مسلمان شدند و طایفه از اهل سنت تشیع

اختیار نمودند بزرگان آنجا چون امر را باین نهج دیدند با ناخوشی

صبر که بهم رسیده بود در پی تحریکات حقیر می شدند تا آخر الامر حکیمی از علمای

مقدس القاب بفضایل آراسته عارف ربانی وحید الدهر فرید العصر قبله گاهی

اخوند ملا علی نوری ادام الله افاداته مشتمل بر عدم رضای توقف در هندوستان
بود الیوم صادر گردیده و همچنین از حضرت صاحبان برادران و
منسوبان نیز تاکید بلیغ شده بود و علاوه اینکه علاقه حقیر را در ایران
بهم رسیده بود با ناخوشی که امید حیات نبود لابد و ناچار در وقتیکه
عالیجاه نواب بشکار رفته بود به بهانه کلکته شب از مرشد اباد بیرون
آمد ازجمله چیزهائیکه خود در مرشدآباد دیده اینست که بعد از یکسال
از توقف اینجا در موسم باران شخصی از فضلای ایران از عظیم آباد بمرشد
اباد می آمد چون حقیر را با ایشان کمال دوستی و مودت بود جمعی از دوستان
و مخلصین خود را برداشته با جمعیت بسیار بعنوان استقبال تخمینا بقدر
سه فرسخ آمده در آنجا بتکده بسیار وسیع عالی بود توقف نمود ظرف عصری
ده دوازده نفر از پرستش جکرنات مراجعت نموده ایشان نیز در آنجا
منزل نمودند حقیر استفسار احوال آنها پرسیده معلوم شد که از سه ماه
راه بزیارت جکرنات رفته بودند و تمامی آنها از زمره مرتاضین
میباشند و مرشد ایشان زنی است او را طلبیده اول اجابت نموده
بعد او را حاضر ساختند دختری بود تخمینا در سن شانزده هفده سال با موهای

پریشان

بیان احوال ضعیفه مرتاضه

پریشان و ژولیده و بدن خاکستر مالیده و قیزه بخود بسته استفسار احوال
و طریقه و وضع رفتار او نمودند مذکور ساخت که مرا باین نحو لذتیست
که از برای احدی ممکن نیست مگر زنی مثل من در آید مطلب اینکه از خود گذشته ام
و از زخارف دنیوی با اینکه معمور است دست برداشته ام چه لذت
بالاتر از این مرتبت و تا حال اگرچه زحمت بسیار کشیده و محنت بیشمار
دیده ام لکن امر من بنحویست که هرچه خواسته باشم بجهه من ممکن است
و زیاده بر این مرحله معاف نموده دست از من برداشتند از مریدین او
استفسار گذران او نموده مذکور ساختند که مدتهای سالهاست
که در خدمت او مشغولیم و خود دایم الاکتفا بغذای بقدر سد جوع
و لباسی بهمان ستر عورت نماید و متکفل ضروریات ما میشود و هر وقت
ما را احتیاج میشد بقدر حاجت کارسازی میکند و درین سفر اخراجات
تمامی ما را متحمل شده و هر وقت طلب آن نمودیم کارسازی کرده
بدون اینکه چیزی همراه داشته باشد و یا از کسی گرفته باشد معلوم نکردیم
که از کجا پیدا نموده و چه میکند و التماس نمودند که دست از او
برداشته مبادا که ضرر او بشما رسد لهذا حقیر دیگر متحمل او نشده

احوال راج محل

صباح را از انجا حرکت نموده بوطن خود مراجعت نمودند و دیگر از شهرهای
بنگاله که حقیر دید راج محل است که آخر صوبه بنگاله و اول صوبه
بهار است در سلف مقر سلاطین بنگاله بود شاه شجاع برادر
اورنگ زیب عمارات شاهانه بسیار با تکلف و روح کنار رود
خانه گنگ ساخته است که غالب از انها خراب شده جاییست با فضا
و مکانیست دلکشا در سابق شهر وسیعی بود بالفعل قصبه ایست ظروف
گلی را در انجا بسیار خوب و ممتاز میسازند و باطراف میبرند از
اشخاص کهن شنیده که بعد از تسلط نادر پادشاه در شاه جهان
آباد و غلبه او بر محمد شاه هندی و معاودت او بایران محمد شاه
وضع و طریقه سلطنت را در باب لباس و استعمال ظروف طلا و نقره
تغییر داده تمامی ظروف استعمال خود و اهل حرم را حتی ملتزمان
مجلس و دستر معمول هند را مبدل بگل نموده دایم در راج محل
با متیاز تمام ظروف گلی را اتمام نموده بر سبیل استمرار از انجا
بشاه جهان آباد که تخمینا دو ماه و نیم بلکه سه ماه راه است بکشتی میبردند
عجب اینکه ظروف مستعمله سرکار او بایست غیر مستعمل باشد و چون

دامنه

دامنه کوه واقع است گوشت آهو و گوزن در انجا بسیار است حتی در بازارها
فروشند و بعد از راج محل باگل پور است آن نیز قریه ایست بسیار معمور

احوال باگل پور

و آباد و خرم پارچه شیر شکر که خوب و درست در انجا بعمل آید هر ساله از
بنگاله کشتیها از این مال بسمت جده و مخا و به بصره و بغداد روند و از
انجاها باطراف دیگر برند بعد از باگل پور قرای معموره خوب بنظر آمد تا مونگیر

احوال مونگیر

که سه روز مسافت است با باگل پور و ان در سلف شهری بود بسیار بزرگ
و با شکوه و در انجا قلعه بلندی است که سلاطین سابق ساخته اند و بالفعل قلعه
خراب است آهن آلات را در انجا خوب میسازند خصوص تفنگ و طپانچه
طور فرنگ را و در انجا چشمهای بسیاری از دامنه کوه باطراف دشت جاریست

احوال چشمه سیتا کند

من جمله انها چشمه ایست که او را سیتا کند نامند و سیتا نام زنی از
زنان مقدسه هنود است و کند چشمه را گویند و آب این چشمه بمرتبه گرم است
که دست فرو بردن در ان بغایت صعب و دشوار است و انچه شهرت دارد
اینست که سیتا که ان زن مقدسه باشد محتاج بغسل شد و هوا بسیار سرد بود
آب ان چشمه بعلت غسل سیتا القدر گرم شد و هنود باین علت ان چشمه را
پرستش نمایند و آب او را بعلت شفای امراض صعبه باقصی بلاد هندوستان

برند و بان یمن و تبرک جویند و از اطراف بزیارت آن آیند و چشمهای دیگر
بفاصله ده قدم کمتر و بیشتر در حوالی ان چشمه پیدا شده در نهایت سردی
و شیرینی و ان چشمه در نهایت گرمی و در فلتی و در ان اب ازبرای ناخوشی
جرب بسیار مفید است جز وقت رفتن بعضی ازا دانشمند مبتلای بجرب بود و چند
از و روز باینجا آنچه جماعت هنود اصرار کردند و رفقا نیز ابرام نمودند
مبلغ منع کرد در احادیث وارد است رخصت باستعمال ان اب نشد همین آب
با ان گرمی را در کوزهای کلان میریزند بمجرد رسیدن هوای شمالی الغرض سرد شود
که بصعوبت توان شرب نمود چنین شنودستی آشامد و حضرت فرنگان بسیار
از ان آب می آشامند و گویند در دفع ریاح و قوه باه هم بسیار مفید است
من جمله شهرهای عظیم عظیم اباد است و ان اعظم بلاد صوبه بهار است شهریست
معمور و اباد و ان و غله در ان وافر و ارزان است و ازینجا باطراف
هندوستان کشتیها برنج بسیار عمدار خوب از قرار یکمن بوزن هند
که ده من تبریزیست یک روپیه یک نیم روپیه تا دو روپیه میفروشند
و گندم از قرار یکمن هندوستان یک روپیه و گوشت گوسپند در ینجا بهم رسد
در کل هندوستان شهری بهم میرسد و انار نیز در ینجا بسیار است عرض شهر زیاده

ذکر عظیم آباد

از یک

از یک میل نیست و طول آن بطول رودخانه گنگ ساخته شده تخمینا بقدر ده میل
می شود در سابق امرا و متمولین بسیار در ینجا بودند بالفعل چند نفری می باشند
بسیار خرمند و متشرع و جماعت شیعه نیز در ان شهر بسیار اند خربزه در ان شهر
بسیار است و در سایر جاها بخوبی انجا بهم نرسد و در اطراف ان شهر تا سه
چهار منزلی درختی است که انرا تاری گویند در موسمی که مقرر است بالا و پایین
او را زخم زنند و ظروف گلی بر او بندند آب بسیاری از ان درخت
ه بر ان ظرفها جمع شود و صبح بسیار رود و او را پایین اورند شخصی که
احتیاط از سکر او کنند قبل از طلوع آفتاب از ان آب آشامند گویند بسیار
شیرین و گوار است منفعتهای بسیاری از برای آن آب نقل کرده اند و بعضی
تا پیش از آفتاب بر ان آب نرسد شود مست نماید انچه کنند او
زیاده از شراب است و در ان موسم مسلمانان و هنود وضیع و شریف حتی زنها
از ان می آشامند و در کوچه و بازار از عفونت ان و عربده مستان عبور
بسیار مشکل است مشهور است در سلف دختری که بعقد کسی در می آمد منسوبان آن
دختر در ضمن العقد شرط میکردند که شوهر مانع از آشامیدن آن آب نشود
از قبیل این درخت درختی است در دکن که او را سیندی بکسر سین و سکون نون

درخت تاری

گویند و عصاره اندرخت نیز همین نحو است که اهل انجا از ان عصاره بسیار
شاهند چون در وقت سلطنت شیرشاه افغان در مملکت هندوستان
آثار خیر بسیاری ازو یادگار مانده من جمله انها بنای کاروانسرا

از جمله بناهای شیرشاه افغان

هاییست که در تمام صوبه هند و بهار و بنگاله از سنگ و گچ بنا نهاد و
غلام و کنیز بسیاری خریداری نموده در هر یک از ان کاروانسراهای
سکنی داده از برای خدمت متردّدین و الحال اغلب از ان کاروانسراها
در منازل دایر و معمور است و از نسل ان غلام و کنیزها جمع در ان کاروانسراها
از برای خدمت باقی میباشند و انها را بتیاره نامند در بی شرمی و حیاء
این جماعت در کل هندوستان مشهورند لهذا زنان بی شرم را تشبیه بانها
نمایند دعوا و نزاع ان جماعت دیدنیست بعد از حرکت از عظیم آباد بعد

احوال قاضی پور

از چند روزی بقاضی پور رسیدیم قاضی پور نیز کنار دریای گنگ است
سلاطین سلف عمارت بسیار ممتازی در کنار دریا ساخته اند و در ان
شهر گل سرخ و سایر گلها بسیار است عطر و گلاب و عرق گوره که بدل
بید مشک است در انجا بسیار خوب و ممتاز میکشند جمعی از سادات و بزرگان
که در ان شهر ساکنند نقل کردند که در عصر سلاطین سابق عطری میکشیدند

که از مقدار

عطر قاضی پور

که از مقدار تولهٔ هندی از انرا که بوزن یک روپیه است دویست سیصد روپیه
میفروختند و بالفعل مقدار وزن یک روپیه از ان عطر را پنجاه شصت
روپیه میفروشند و جماعت فرنگان این نوع عطر را میخرند و بفرنگ
میفرستند و در حضور حقیر که در سرکار ما در صف الدوله همین قسم عطر را
اورده بودند مقدار بوزن یک روپیه را به پنجاه روپیه فروخته بودند

احوال بنارس

و از انجا بعد از چند روز به بنارس رسیدیم بنارس از بلدان عظیمه معموره
صوبه بهار است و در کنار دریای گنگ و معبد جماعت هنود و نزد ایشان
از اراضی متبرکه و اماکن مقدسه با فیض است و جماعت هنود را اعتقاد
اینکه تا چهار فرسنگ بنارس از جهات اربعه هر که [illegible] را اتش و عذابی
نیست بلکه در زمرهٔ نیکوکاران محسوب گردند اگرچه عاصی و زیان کار باشند
و ان شهر اگرچه نسبت به بلاد عظیمه هندوستان کوچک است لکن بحسب جمعیت
و کثرت خلایق از جاهای دیگر باضعاف مضاعف زیادتر است قریب
بغروب افتاب وارد انجا شدیم شب را توقف نموده اول طلوع صبح
عمله کشتی روانه شدند تا ظهر وسط شهر رسیدیم کنار دریا بحدی کثرت بود
که جا نتوان کرد زن و مرد جمع شده بودند از برای غسل کردن و در

شهر را بخشنا قریب پنج فرسنگ گفته اند جهت مسجدیست که از قلت مکان
عمارت عالیه چ طبقه سه طبقه تا هفت طبقه از سنگ و گچ منقش بهم ساخته اند
و کوچه و بازارش بحدی تنگ است که بعضی از کوچها بدشواری آدم گذرد و بعد نحوب
زمین خرابه بهم نرسد باین سبب در موز بعلت ناپیدن آفتاب بعمارات
بحدی گرم شود که بصعوبت نفس توان کشید بر ساحل رودخانه هر قدر محاذی
شهرست از لب آب تا بالا مقفل سنگ بست نموده اند که قلم از تحریر
وصفش قاصرست و در هر چند قدمی جماعت براهمه بجهت خود جاهای
خوب ساخته اند و در آنجاها نشسته اند از برای اینکه وقتی که مردان و زنان
از غسل فارغ شوند نقوش ایشان روند تا بر پیشانی ایشان قشقه کشند و ایشان
بغیر جماعت براهمه بعد از قشقه کشیدن ایشان چیزی دهند چون مردم از غسل فارغ
شوند هر یک از براهمه را مبالغ خطیری عاید شود و زنهائیکه از اشراف بوده
باشند قبل از صبح از برای غسل حاضر شوند که تا صبح شود از غسل فارغ شده
معاودت نمایند و از اطراف صاحبان ثروت و مکنت بجهت طلب
مثوبات و قربات آنگاه در آن شهر مکنت نمودند و حالتی که اهل آنجا
دارند در کل هندوستان کسی ندارد روز و شب در آنجا جمع از ایران

و تجار

و تجار هندی بودن جمعی آمده بجاده شقه نفر را شمردند که اینها صاحب کرور
روپیه اند و مالک لک روپیه بحساب نیاید و شخصی که صاحب ده بیست هزار روپیه
باشند از فقرا محسوب شوند و شخصی که بیتی رست و صرف کند زنند اینها را مهاجن گویند
مها چیز بزرگ و جن آدمی را گویند یعنی آدم بزرگ این اسم مخصوص تجار و صرافانست
سوای این طائفه اگرچه مال بسیاری داشته باشند او را این اسم نخوانند پارچه ابریشمی
و زری از قبیل زرباف و طاس و اقسام البسه طلائی و نقره بافتنی که در
آنجا بافته شود در جاهای دیگر ممکن نیست از آنجا بافند و باطراف و اکناف برند
دوازده هزار نفر قدمی شعرباف در آنجا مشغول شعربافی باشند و در کارخانهای
که زرباف تمام می شود روزی چهل هزار مثقال کلابتون و تار طلا و نقره
مصرف میرسد و در آنجا مسجد عالیست از بناهای اورنگ زیب صورتگر در کنگ
بسیار بزرگ و با اسلوب و از اماکن فیض است مشهورست که بتخانه بود
که اورنگ زیب او را شکست و بجای او مسجد را بنا کرد و گویند در وقت
شکستن بتخانه و بنای مسجد یکی از براهمه معتبر بحضور اورنگ زیب رسیده
این بیت را خوانده بیت ببین کرامت بتخانه مرا ای زاهد * که چون
خراب شود خانه خدا گردد * از بنارس تا جونپور دو روز مسافت است

احوال جونپور

وان در سابق ایام شهری بود معمور سلطان احمد فخرالدین در آنجا مسجدی در شهر
و پل عظیم بر رودخانه که وسط شهر است ساخته و هر دو از ابنیه عالیه اند
مسجد را بگچ و سنگ بنا نهاده اند که در آن تخمیناً ده دوازده هزار نفر
گنجند و پل نیز نهایت استحکام و خوبی را دارد و رودخانه مذکور نیز بسیار
بزرگ که در و کشتی عبور کنند اهل شهر جماعت بسیار با صفا و خوش آب
و هوا در سابق دار العلم هندوستان بوده طالبان علوم از اطراف
و جوانب در آنجا جمع میشدند و بتحصیل میکوشیدند بالفعل با اینکه عالمی ندارد
اهل آنجا با دراک و جودت قریحه مشهورند سال قبل از ورود حقیر در آنجا
عالمی بود مشهور بشیخ رئیس ثانی در حکمت و بخشش حاتم طائی بود نظر بکمال
علم و دانش جماعت فرنگیان را در خدمت ایشان کمال ارادت
و بندگی بود از فرمودهٔ ایشان تخلف نمیکردند بعد از فوت ایشان اموال
بسیاری از نقد و جنس از ایشان مخلف گردید من جملهٔ اموال مقدار
چهارده هزار مجلد کتاب از جمیع علوم بود حقیر بکرر روز بعلت کتاب
در آنجا توقف نمود جمعی از بزرگان آنجا نقل کرده بودند که فرنگیان متوجه
اموال ایشان است و میگذارند که بفروش برسد و از برای بازماندگان
ایشان

ایشان در ما همین نموده که بجوی گذران غنیمت میشد و از فضلای سابق
ملا محمود جونپوری است که در فضیلت مشهور و صاحب تألیف و تصنیف بسیار است
در آن شهر گل از هر قسم بسیار است بلکه تمام شهر از زمین و دیوار و صحرا و فضای خانها
گلزار است هوا بسکه میوز و معطر است گل یاسمن و نسترن و گل صد برگ در اینجا بحد افراط است
و باغات اطراف شهر تا چشم کار کند گلزار است عطر در اینجا زیاده از حد میگیرند و باطراف
میبرند عطاران اینجا خانهای وسیع دارند که تمامی در و دیوار خانها مشبک است از برای دخول
هوا و در آن خانها کنجد را از گل فرش و لحاف کنند از جانب قلت تا چهل روز و از جانب
کثرت تا چهار ماه و هر روز گلها را تازه کنند بعد از انقضای آن مدت روغن آن کنجد را
گیرند و از آنجا باطراف هندوستان برند و آن روغن قائم مقام عطر است زنان آن دیار
برگیسوان مالند و بعد از آنجا شهر عظیم لکنهو است بچند فرسخی مکتوبه در تلفظ وان از بلاد
عظیم صوبه اوده و از اقدم شهرهای هندوستان است بنای آن شهر را مورخین جماعت هنود
از چند لک سال گفته اند معموره ایست درود دالان و سواد اعظم و پر و سامان جمعیت
و کثرت خلایق افزون از شمار است غالب اهل آنجا شیعه اثنی عشری و جمعی هندو مذهب میباشند سبزوار
هندوستان است شجاع الدوله و مرحوم آصف الدوله در اینجا بناهای عالیه بسیاری برپا کرده اند
فرنگیان در اینجا عمارتی برپا کرده است که عجب در غایت وضع سکون میت از میوه جات خربزه
بکثرت

بسیار خوب در انجا بهم میرسد و متمولین بسیار در انجا میباشند و بعد از لکهنو فیض آباد است
حقیر در مدت چهار سال در انجا توقف نمود الحق مردم آن دیار را بسیار خوشحال و دین دار
دید مواظب شریعت و مقیم جمعه و جماعت میباشند و در خیرمندی در کل هندوستان ممتازند
مدت چهار سالی که در انجا بود بسیار بعزت و احترام سلوک نمودند و هر چه از برای فقرای ایشان
خواهش نمود رد ننمودند نواب انجا مردیست بسیار عاقل و دانا صاحب سواد عربیت
بعد از چهار سال رخصت حرکت حقیر نشده آخر الامر با کدورت ایشان از انجا حرکت کرد
تا چند منزلی جمعی بالتماس اینکه حقیر معاودت نماید امده بودند چون حقیر را توقف انجا ممکن
نبود لهذا التماس ایشان را قبول ننمود چونکه مذکور و عرض نمود خود سیاحت
کرد و غالب شهرهای هندیار را الا سا ترعورتی چیزی دیگر بیرون نیست استیفای احوال
اهل دیار و خلق انجا موقوف بدیدنست و مجملی احوال پیگو را که من جمله زیر باد است
هند است عرض مینماید ان مملکت از یکطرف به جهانگیرنگر از مضافات بنگاله اتصال
دارد و از طرف دیگر با رخنگ منتهی میشود در مدرس حقیر جمعی از تجار ایران و هند را
دید که اکثر بعلت تجارت در ان مملکت رفته بودند بلکه جمعی از اولاد ایشان که در انجا
نشو و نما کرده بودند ملاقات نمود و در کلکته تاجری ملاقات کرد که بعلت چهار وقت
تا پای تخت سلطان پیگو رفته بود بتفصیل انجا و امد انجا و طریقه رفتار سلطان و غیره را

نقش

رسم ان ملک

نقش نموده اند وسعت مملکت از هر طرف سه ماه راه است از کلکته تا انجا دوازده روز مسافت
است سلطان انجا سر باطاعت احدی در دنیا در نیاورده خود را مالک روی زمین و تمام
عالم را غلام و کنیز خود دانند سالهاست که فرنگیان بتدابیر و حیل چند خواسته اند که
در انجا کارخانه انگلیز را احداث نمایند بلکه بتدریج توانند مسلط شد مشغول شدند بلکه چندین دفعه
تدارک و هدایای بسیاری برسم پیشکش نمودند فایده نکرد تمامی را از ایشان گرفته و در
عوض قلیل کاسه چوبین بایشان داده و برگردانیدند قاعده ان مملکت در احترام سلاطین
اینکه هر وقت پادشاه در دیوان عام و یا در کوچه و بازار برآید مردم تمامی دستها را
جفت کرده بر رو خوابند تا او بگذرد و در مجلس امرا و اعاظم مادامیکه شاه نشسته باشد تمامی
بر رو خوابند و اگر شاه خطابی بکسی کند آن شخص سر خود را بردارد و هر دو دست را بر زمین نهند
و بجانب شاه نظر کند بعد از اتمام سخن سر را بر زمین گذارد و تمامی مجلس و خدمه از اندرون
مجلس و بیرون مجلس خوابیده اند پادشاه بحدی تسلط و نفاذ حکم دارد که اگر خواهد تمام مملکت
خود را قتل و غارت کند احدی سر بر ندارد و نپیچد چون خود را مالک کل عالم میداند
هر کس خواسته باشد با وی چیزی نویسد اعم از اینکه امیر باشد یا فقیر حقیر فرمانفرمای مملکت هندوستان
باین مضمون نویسد که عریضه فلان غلام بالا بادی صاحب فلان مملکت اگر صاحب مملکت باشد
و صاحب هر عمده باشد او را ذکر کند بحضور پادشاه پیگو و مطلب را الحق تو و هر گاه خود بکسی چیزی

قاعده اهل پیگو در احترام سلطان

نویسد چنین نویسد از پادشاه پیکو صاحب فیل سفید و معدن یاقوت و الماس و طلا و نقره
فیلان غلام بالابادی و مطلب را تذکار نماید و فیل سفید جز در سرکار او هیچ جا بهم
نرسد لهذا او را شاه خوانند و نظر بعدل و دادی که نسبت بکل مملکت خصوص بتردین و تجار
و برا هم که علمای جماعت هنود باشند سلوک و رفتار میکند با ان کثافت ولایت عموم
مردم در انجا بسیار است و بهمین علت چنانچه او را با احدی از امر جنگ و جدال واقع شود
تمامی خلق آن مملکت او مهیا شوند از مردان و زنان و غنی و فقیر و برنا و پیر حاضر شوند
و باین سبب کسی از عهده او بر نیاید غالبی از میوه جات در ان مملکت بهم رسد بتخانه
در غایت ارتفاع و استحکام در انجا است که بنای او را از سی هزار سال میدانند و از روز بنا
تا حال کسی باندرون بتخانه داخل نشده از بیرون عبادت و پرستش کنند و گویند
اینقدر جواهر آبدار و لالی شاهوار در اندرون بتخانه ریخته اند که حساب او را
خدا داند سوراخهائی از بیرون به بتخانه گذاشته اند از برای ریختن چیزی
در ان بتخانه و معدن یاقوت و الماس و طلا و نقره و سایر فلزات در آن
مملکت است خصوص یاقوتی که در انجا بهم رسد در معادن دیگر بهم نرسد و گویند
معدن یاقوت مظهر لطف الهی است دانه خوب او را اگر بسیار ممتاز باشد به بتخانه
اندازند و هم چنین است الماس بسیار ممتاز که او را بغیر به بتخانه اندازند و از ابتدای

بنای

بنای آن بتخانه تا حال چون دست هیچ سلطانی بان نرسیده و سم ستور غازیان اسلام
نیز در ان سرزمین نگردیده معلوم میشود که چه قدر جواهر پربها در انجا است جمعی از سادات
و اشرافیه که سالها در انجا بعنوان تجارت توقف داشتند و بعد رسیدن در حضور جمعی نقل کرده
بودند که در چند سال قبل مرد دهقانی یکپارچه یاقوت از معدن برداشت بقدر یک ذراع
دست در طول و در قطر گنده تر از ساعد دست بود و مرد دهقانی او را نشناخته بخانه
خود برده در گوشه گذارده روزی یکی از تجار بخانه او رفته پارچه یاقوت را
دیده و از او خواهش فروش نموده مرد دهقانی راضی نشده گفت این پارچه سنگ سابیدن
چیزی ضرور است چون این سنگ درخشنده که دارد عیال من راضی نمیشود بفروشم چون
احوال آن منتشر گردید و پادشاه بران دانه یاقوت اطلاع یافت آن مرد دهقانی
را بحضور طلبیده یاقوت را از او گرفته به بتخانه انداخته و ان مرد را متمول ساخت

بعضی از قواعد مملکت

قاعده ان مملکت اینکه زر و سیم از مسکوک و غیر مسکوک و همچنین دواب و چارپا را
نگذارند کسی از بیرون آورد و تجار اطراف جهاز مشحون بنفایس در انجا برند و در عوض
الا تخته از برای کشتی و دندان فیل و شمع و قلعی چیزی دیگر از انجا نخرند و سوای این چهار
جنس هرگاه کسی از تجار چیزی از طلا و نقره و جواهر دزدی ببرد و معلوم شود حکم
بقتل او نمایند و اموال او را تاراج کنند بلکه اگر در میان کشتی برده مطلع شوند تمامی

اموال کشتی را از هر که باشد بصرف برند و شخصی بسیار بر گذرها معین میباشند از برای
دیده بانی که تجار بدزدی چیزی را بیرون نیاورند و از هر جنس از همان جنس ده یک
گمرک گیرند و در بیت المال شاهی داخل کنند و دیگر متعرض او نشوند تا خاک گردد
انگاه او را بدریا بریزند هر جنس را چنین کنند و چیزی از انها بمصرف سلطانی
نرسانند رسم نوشتن انها بر برگ درخت است و مدار کتب و دفاتر و غیره تمامی
بر این است و خانهای تمامی ان مملکت از چوب و نی است مگر بتخانه و خانه پادشاه
که از سنگ است باین علت چون شب شود اتش و چراغ و چوب ندارند و مقارن غروب
منادی از اطراف و جوانب ندای الغار الغار بگوش هر کسی از گوشه و کنار رساند
تا اتش و چراغ را خاموش نمایند اگر چه طعام نیم پخته باشد و جمعی از عملجات بکوچه
و بازار گردند چنانچه بخانه کسی که ان اتش برند بخبر در ان خانه در امده بمجرد دیدن
اتش و یا چراغ خانه را غارت و صاحب خانه را تعزیر نمایند و نقد رایج انجا پارها
از نقره مغشوش است بدون سکه و عیار بهمان داد و ستد شود و در مناکحات بجهتی
معین و تراضی طرفین عقد منعقد شود تا هر وقت که صیغه زن باشد در خانه شوهر باشد
و شخصی که از اطراف بانجا روند اهل ان مملکت دختران و زنان خود را بهانه
چند متعارفی باجرت بایشان دهند و بعد از رفتن از ایشان استرداد نمایند

و چنانچه

و چنانچه میانه دو نفر نزاعی واقع شود و یکی دیگری را با مشت و چوب بزند از ضارب
چیزی جزئی گرفته بمضروب دهند و اگر یکی بقصد زدن کسی دست بالا برد و فرود
نیاورد او را قتل کنند گویند احتمال داشت اگر دست فرود می آمد باعث هلاک
دیگری میشد و گویند برنج و سایر غلجات بحدی ارزانست که وصف ندارد و غالب
ماکولات ان مملکت ماهی و روغن چراغست گوشت و روغن را نخورند و مردم
اطراف از اطراف روغن برند و کافور جود انه بقدر نخودی بلکه بزرگتر در
ان مملکت بهم رسد و از چوب درخت ان بعلت رفع هوام و جانوران موذی
بجهت پادشاه تختی ساز کرده بران نشیند و خوابد و هیچ جانوری موذی حتی
مگس و پشه نزدیک ان تخت نرود عجب اینکه از ساق ان درخت بهم رسد بخلاف
کافور بدرجه چهارم گرم است و در امراض بلغمیه اکثر گویند بسیار نافع است و اسب
که در ان مملکت بهم رسد تمامی ابلق میباشند اسب یکرنگ بسیار نادر است اگر بسبیل
اتفاق بهم رسد از تحفه روزگار دانند و ان اسبان چون جثه بهم بسته شوند میرند که
کمتر اسبی بحد دویدن با نهار رسد و اسبان نر را بسیار بجهت هندوستان اورند
بمبلغ خطیری بیع و شرا نمایند **مقصد چهارم** در جمع از ذکر مملکت فرنگ
و طریقه و ادب فرنگان در امور و ذکر ارض جدیدست و در او بعد مقدمه

مقصد ۴ در ذکر مملکت فرنگ و اوضاع و طریقه فرنگان و غیره است

وچند فایده است اما مقدمه در ذکر بعضی از احوال کواکب و ارض است بنا بر تحقیق
حکمای فرنگ و حکمای فرنگ را درین صورت اعتقاد و اعتماد بقول حکیم کوپرنیکوس است
و او در سنه یکهزار و پانصد و سی از تولد جناب عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام از ملک
پولاند کتابی ترتیب نموده بسیاری از آلات مثل دوربین و آلت از برای
تحقیق خلا و آلت دیگر از برای دفع امراض و آلات دیگر و اشیای نفیسه بسیاری
اختراع نموده و هم چنین تالیفات بسیاری در ریاضی و نجوم و هیئت و حساب
دارد و اهل فرنگ او را بالاتر از فیثاغورس و بطلیموس میدانند و او را
مذهب اینکه آفتاب عالمتاب روشنی بخش و حرکت دهنده تمامی کواکب است
و از او افاضه فیض بجمیع عوالم شود لهذا در وسط کواکب محصور گردید
و انها همه بر دور او گردند و از او کسب نور کنند و او را حرکت نبود
مگر بر گرد مرکز خود از مشرق بمغرب رجوع گردد و بخلاف حکمای سلف گفته اند
که آفتاب از برجی ببرجی منتقل گردد و اینکه بنظر آید که از مشرق طلوع
و بمغرب غروب کند حکیم فرنگ را اعتقاد اینکه نه چنین است و این غلطی است
بلکه زمین بزعم او یکی از سیارات است که بر دور آفتاب سیر کند و او را — گردش ارض
دو حرکت است یکی بر گرد مرکز خود بر خلاف توالی و از آن شب و روز ظاهر

شود

شود و دیگر بر توالی حرکت کند که از برجی ببرجی رود و از آن فصول و شهور
ظاهر شوند و بر این مطلب براهین بسیار و دلایل بیشماری ذکر کرده من جمله آنها اینکه
بحکم سلطان فرنگ ناخداهای دانشمند از برای پیمودن دایره محیط ارض یکی
از آنها در بر جهازات سوار شده اند بعضی رو بنقطه مشرق و بعضی رو بمغرب که
بصوب طرف مقابل گشتی رانده اند و ناخداها بعد از پیمودن دایره دریا
بعد از سه سال و کسری بهمان بندر رسیدند عدد ایام غیبت ناخداها در مدت مزبوره
نزد ناخداها یک روز کم و موافق حساب اهل بندر یکروز زیاد است مثلاً نزد
ناخداها یکهزار و یکصد و بیست و دو و در نظر اهل بندر یکهزار و یکصد و بیست و سه
روز است و این کم و زیاد در نظر راه روان مشرق و مغرب دلیل بر گردش
زمین است بعلت اینکه در بر این رصد مقرر است که هر کس رو بنقطه مشرق رود
هر روزه از بیست و چهار ساعت شبانه روزی او سیزده ثانیه کم شود و کسیکه رو
بمغرب رود بعکس این است و چنین است حال کسی که از خشکی رود اگر چه از زمین آن
بو نشسته شود و بخط جاری رو بمشرق یا مغرب رود کم و زیاد سیزده ثانیه هر روز را
محسوس شود و از اینجا معلوم شد که آفتاب را حرکتی نیست و این حرکت از زمین است
و دایر شدن جهاز از نقطه مشرق یا مغرب بطرف دیگر و باز رسیدن بهمان بندر دلیل

کره عطارد

کره قمر

کرویت و استداره ارض است و بنا بر مذهب حکیم مزبور کرهٔ آفتاب در طول و عرض
بقدر ده کرور و چیزی زیاده از کرهٔ ارض است **کره عطارد** بقول آن حکیم
از تمامی سیارات با فتاب نزدیکتر است و فساد این مذهب و دلیل و بعد از اندک
تامل ظاهر است و تفصیل آن موکول بمحل دیگر است و بعد از آن **کره زهره است** و کره
ارض و ماه و مریخ و مشتری و زحل درجه بدرجه دورتر از یکدیگر گرد آفتاب حرکت
میکنند **و گویند کره قمر** از کره ارض کوچکتر است و از او سه حرکت است یکی گرد
مرکز خود و دویم بر گرد عالم و دیگر با زمین دور آفتاب گردد و از آفتاب کسب نور
کند و گویند ستاره دنباله دار از نزدیک آفتاب حرکت کند و از آفتاب بسیار
کسب حرارت نماید بحدی که اگر چیزی با او نزدیک شود او را بسوزاند خصوص در
حین مرجعت از قرب آفتاب با یکی از کواکب سیاره خاصه با کره ارض قران
کند او را بسوزاند و قیامت که ملیون گویند عبارت از این دانند بعلت اینکه
تمام عالم سوخته شود و شخصی از آدمی و حیوان و اثری از جماد و نبات باقی
نماند بخلاف قدمای حکمای فرنگ که ایشان نیز در باب قیام قیامت اعتقاد این است
که هرگاه کواکب سبعه در یکی از بروج قران نمایند بهر مزاجی که آن برج را باشد
آن عنصر از مرکز خود حرکت کند و عالم را فنا نماید و این است قیامت چنانکه

در طوفان

نفی آسمانها

تقسیم دنیا

فائده اولی در تقسیم زمین

در طوفان نوح همگی کواکب در برج آبی قران داشتند و ستارهای ثوابت را بسیار
دانند بلکه غالبی از فرنگیان را اعتقاد این است که از روزی که دوربین های فلک
سیر در فرنگ اختراع شده است نگذشته است که دقیقه چنان از دوربین مذکور
ستارهای تازه نیافته و نیابند و حکمای فرنگ را مذهب نفی آسمان هاست
و گویند این رنگ نیلگون محدب که بنظر در می آید مدلکف است که بهر سمت مادی
رسد و از آن شکل محدب ظاهر شود و نور آفتاب در حد سیاهیست که بعد از رسیدن
بزمین سفید شود و از امتزاج سیاهی و سفیدی رنگ آسمانی آسمان گونه پیدا گردد و ادله
بسیاری بر نفی آسمانها اقامه کرده اند از جمله آنها اینکه کوکب دنباله دار در مدارات
کواکب دیگر را قطع کنند چنانچه آسمانها باشد خرق لازم آید و آن محالست و حکمای
فرنگ تمامی دنیا را بدو قسم منقسم نمودند یکی آب و دیگر زمین و هر یک از این
دو قسم را بچند قسم منقسم نمودند اما تقسیم آب را ضمن مرحله ثانیه و تقسیم زمین در
ضمن فائده مذکور می شود **فائده اولی** دانشمندان آنها زمین را بچهار قسم تقسیم
نموده اند اول **یورپ** و آن عبارت از تمامی فرنگ و بعضی از بلاد روم مثل
اسلامبول وغیره است دویم **آشیا** و آن عبارت از ایران و توران و ترکستان
و هند و شام و چین و ختا و بعضی از مملکت روس است سیم **افریقیه** و آن عبارت

از ملک سودان و مصر و تمامی بلاد مغرب است چهارم **امریکا** که در ربع جنوبی پیدا شده
و مسمی بارض جدید گشت بتفصیل او را بعد عرض خواهد کرد چون مطلب در احوال
و اوضاع و طریقهٔ فرنگیست قبل از تفصیل مطلب اینکه فرنگ در اصل فرانس است

نعت فرنگ

و فرانس عبارت از طائفهٔ فرانسیس است نظر باینکه در سالف زمان این فرقه
شومیه از مردم یوروپ را تردد در ایران و توران زیاده از سایر فرنگیان
بوده بشوکت و ثروت نیز از سایرین ان مملکت برتر و زیادتر بودند بتغلیب تمامی
نصاری را فرانسیس میدیدند از کثرت استعمال اهل فرس الف سقاط و سین بدل
بکاف کردید فرنگ گفتند اما نصاری بزبان و اصطلاح خود تمامی مملکت خود را
یوروپ گویند **مجمل** از مفصل احوال مملکت فرنگ سوای جزایر متعلقه بآنجا

احوال مملکت فرنگ

آنچه در تاریخ جماعت انگلیسیه دیده اینکه **الیمان** بادشاه آنجا ذی جاه و صاحب
دستگاه است در میان فرنگیان مشهور است که او از خاندان چنگیز خان است و از

سلطان الیمان

زمان انتقال سلطنت بایشان الی الآن درین دودمان آن بادشاهی است و باستقلال
و نفاذ فرمان حکم رانی کنند تمام سلاطین فرنگ او را بدیدهٔ عزت نگرند و در مجمع که
جمعیت تمامی سلاطین در انجا منعقد گردد همه از او مؤخر نشینند دوازده سلطان
بسلطنت عظمای فرنگستان هریک از ایشان را در آن درگاه خدمتی است

نمایان

نمایان از آن جمله بادشاه انگلستان ساقی است که در مجلس بزم شراب دهد و جایکه
اجتماع تمامی ایشان دست دهد هریک بمنصبی که مقرر اند قیام و اقدام نموده کمر خدمت بندند
و در غیر این صورت همیشه اوقات از هریک وکیلی در پایهٔ سریر سلطنت مقرر است
که بخدمت موکل خود مشغول و در کار است و بجهت هریک از سلاطین در سرکار
بادشاه الیمان ملکی معین است که وکلای ایشان در فرمان فرمائی آن املاک مختارند
طول مملکت الیمان سیصد کروه و عرض دویست کروه می باشد دار السلطنهٔ آن بینه
از شهرهای معموره مشهورهٔ عالم مشحون بنفایس و امتعهٔ گران بها و مملو بمشتهیات
و در ارض جدید که بعد عرض می شود نیز مملکت بسیاری دارد و بادشاه از قرار نقل بعض
بغایت محب و بعدل و داد و بنهایت راغب است اعداد ولایات او بسیار معمور و آباد
و نعمت در آنجا وافر و ارزان و اهل آنجا اعلم و افضل از کل فرنگستان میباشند
و آنچه فرنگیان نقل کرده اند همیشه یکصد هزار سوار و پیاده جنگی در رکاب سلطان
مهیا و حاضرند و جهازات جنگی نیز بقدر ضرورت آماده میباشد **مملکت اسپینیا**

سلطان اسپینیا

که باسپنیوله مشهور است سلطان آنجا از سلاطین با عدل و داد و از بادشاهان
مرحمت نهاد است طول آن مملکت سیصد و پنجاه کروه و عرض دویست و پنجاه کروه
و دار الاماره آن شهر مادرید است و از مضافات ان مملکت ملک **پنلس**

بزبان فارسی

است که او نهصد و چهل کروه طول و یکصد کروه عرض دارد و یکی از اولاد پادشاه
سپتین دایم در آنجا فرمانفرما است و چون یکی از ملکهای که مذکور میشود از جانب
این پادشاه سعی در پیدایش ارض جدید کرده او را پیدا نموده مملکت او در جنوب
ارض جدید زیاده از سایر سلاطین شد و هشت هزار سواره و پیاده جنگی
همیشه در رکاب او حاضر و جهازات جنگی نیز در سرکار او مهیا و آماده اند و جاهای
این سلطان است که در سرکار او جمعی از زرگرها معین میباشند و بجهت آنها عمارات
عالیه عجیبی بنا نهاده اند و بر در آن عمارت جمعی از دربانان غلاظ و شداد
همیشه معین اند که نگذارند کسی بر آنها داخل شود و اطلاع بکار آنها بهم رسانند
شغل آنها دایم اینکه طلای بسیار پست را اندک اندک با علاوه رنجه خوب پرداختند بدون
اینکه چیزی از او کاسته و کم شود عملهای کار تمامی زنان و اولاد آن جماعت
اند و دیگران را نیاموزند مملکت پرتکال اهل آنجا مشهور به پرتکش و بر
تمیز بدان مملکت نسبت بسایر مملکت فرنگ تحقیر نیز و سلطان آنجا در رتبه بلندتر
از سلطان دینمرک و ناردی پست‌تر از سایر سلاطین این دیار است اول
فرنگی که بسمت هندوستان آمده بودند و بر اکثری از بنادر آن استیلا یافته
بودند این جماعت بودند و تا حال در کل قلمرو هند بادی لکن در عداد رعایا

قسمت زرگرهای سلطان اسپانی

مملکت پرتکال

ودر

ودر زمره هندیان محسوب‌اند طول آن مملکت یکصد و پنجاه و عرض پنجاه کروه و دار السلطنه
آن ارس است مملکت دینمرک و ناردی که بدینمارک مشهورند سلطان آن مملکت
نسبت بسلاطین دیگر از فرنگان ضعیف‌تر و بنای او مشهور است طول هر دو مملکت
ششصد و بیست و عرض آنها حالیه پنجاه کروه است و دار الاماره آن کوس
نام دارد و آن شهری است بسیار وسیع و آباد و غالب آن مملکت سردسیر است
همیشه بقدر سی هزار سوارها و پیاده جنگی در رکاب سلطان حاضرند و سلطان آن
مملکت را با هر یک از سلاطین فرنگ همیشه طریقه مواسات و راه رسم مواخات است
و با حقارت مملکت و پستی سلطنت نظر بحسن سلوک و رفتار که نسبت بهر یک از
سلاطین و عدل و دادی که برعایا و زیردستان او دارد طریقه و شعار است
سلطنت او همیشه برقرار و مملکت او پیوسته سالم از تطرق اغیار است و ملک
روس که اهل آنجا بروسیه مشهورند اعظم ممالک ربع شمالی و سلطان آن مملکت
در سلطنت و مملکتداری یکتشتی است که احدی از سلاطین فرنگ با او برابری
نمیتوانند کرد و تاتار و قلماق و قزاق از متعلقات مملکت او میباشند و بعلت
سردی هوای آنجا غالب اراضی آن مملکت ویران است چنانچه در تاریخ جماعت انگلیسیه دیده
شد هشتاد و نود سال قبل از این جماعت روسیه از جنس حشرات الارض بودند

مملکت دینمرک و ناردی

مملکت روس

احوال پتر پادشاه

پتر نام پادشاهی که بابا در شش پادشاه معاصر بود با چند نفر از ملازمان خاص خود
جلای وطن نموده در مدت بیست سال و زیاده در اطراف و اکناف عالم
خصوص در مملکت یوروپ سیاحت نمود از هر خرمنی خوشه و از هر گوشه توشه
یافت و در هر جا هر چه را پسندید فرا گرفت حتی بدست خود خدمت استادان
جهاز را کرده مهارت تامی بهم رسانیده عود بمملکت خود نمود بعد از این هنرمندان
زبردست و حکمای بلند مرتبت و صناعان مهارت پیشه از اطراف و جوانب
فرنگ و سایر جاها در مملکت خود طلبیده امور مملکت را منتظم ساخته بفکر درستی
امر سلطنت پرداخت و دار السلطنه در نهایت عظمت و وسعت بنا نهاده و بنام
خود موسوم ساخت که بالفعل اشتهار بپتربرک دارد و در آداب لشکر کشی و فنون
سپاهیگری گروه از جماعت انگلیسیه از فرنگیان پیشتر و در امر سلطنت تقلیدی
از سلاطین ایران نموده بنا را بنفاذ امر گذاشته و در قتل و غارت
جری و در نهب و در سلب حریص بود باین علت تمامی فرنگیان از او خائف
و ترسان بودند و بعد از پتر پادشاه سلاطین دیگر چون دیدند که این نحو
قتل و غارت منشأ فساد عظیم خواهد گردید بغایت بنا بر پرهیز از قتل نفس اعم
از گناهکار و بیگناه را گذشته آرای شان بآن قرار گرفت که واجب القتل را

بعض

بر بعضی از جزایر بد آب و هوا که بجز جای سباع و درندگان دیگر نیست روانه سازند
و هر کس را که از روز بنای این امر تا حال باین جزیرها برده اند و بمیرند عود
او از آنجا بجای دیگر محال است بعلت اینکه این جزایر بنحویکه شهرت دارد سه
ماه روز است و سه ماه شب و از اینها بسیار صعب است و عفونت آب و هوای آن
جزایر موجب هلاکت است و بدتر از آب و هوای برهوت است بعلاوه اینکه هر کس را
باین جزیره فرستند چشم او را بسته در شب او را راه برند و کشتی که گناهکار
بسته روزگار را در آن کشتی باین جزیره برند بعد از رسانیدن اینها را بمنزل
برگردند لهذا در آن جزایر گناهکاران برای اینها راه جای ماندن است نه راه
بیرون آمدن القصه در این اوقات انچه جماعت انگلیسیه گویند مملکت
روس در رونق و وفور نعمت و فراهم آمدن حکما و دانشمندان از سایر ممالک
فرنگ ممتاز است و افواج رکابی همیشه بقدر چهار صد یا پانصد هزار سواره
و پیاده از اینها و از لزگی و تاتار و قلماق مهیا و موجود است و اگر پادشاه را
مهمی عظیم روی دهد از ایلجاری لشکری بیحد و مر فراهم آورده و آنچه بتواتر
شنیده فواحش زنان مملکت بحدیست که بشمار آید بلکه غیر فواحش در جنب فواحش
مستهلکست و آنچه از آن قوم ذکور متولد شود از سرکار پادشاه جمع از برای تربیت

انها معین اند انها را تربیت نموده بعد از بلوغ داخل سپاهیان نمایند و عظمت
و شوکتی که بالفعل از برای ان فرقه میباشد هیچیک از فرق نصاری را نیست و کل
سلاطین فرنگ از استقلال و شوکت سلطان روس دایم در پیچ و تاب و پیوسته
از خوف او در لجهٔ خطر هستند و مملکت پولاند طولش سیصد و پنجاه کروه و عرض
ان سیصد و چهل کروه میباشد و دار السلطنهٔ ان را ورسا نامند و انشهریست بغایت
وسیع و معمور و در خوشی اب و هوا ممتاز و مشهور است و سلطنت ان دیار بدین
نحو است که دوازده نفر از امرای ذوی الاقتدار در ان دیار رتق
مهمات و فتق امور میباشند و هر کدام را بعد مرتبه از ان مملکت رسدی است
که در انجا مختار و فرمان فرما میباشند پادشاه در اجرای امور با ایشان مشورت
کند اگر رای تمامی انها با رای پادشاه موافق باشد بی تامل اقدام بان
کار نمایند و چنانچه اختلاف در ارا بهم رسد اگر ان دوازده نفر یکطرف
و پادشاه را رای بطرف دیگر قرار گیرد موافق رای دوازده نفر عمل نمایند
و پادشاه اطاعت انها کند و اگر یکی از دوازده نفر در رای موافق شود
دیگر اندیشند و دیگران اطاعت نمایند و هرگاه سلطان رحلت نماید تمامی
سلاطین فرنگ هر یک یکی از اولاد خود را غیر پسر بزرگ که ولیعهد است

مملکت پولاند

طریقهٔ سلطنت پولاند

باشوکت تمام

باشوکت تمام و حشمت ما لا کلام بان شهر فرستند بعد از رسیدن انها امرا هر کدام را
مناسب و قابل سلطنت دانسته اختیار و باقی را با ورثه و اتباع شاه متوفی بملک
خود روانه نمایند افواج رکابیهٔ ان مملکت یکصد و شصت هزار سوار و پیاده ام مهیا
و اماده اند مملکت ولندیس که ان جماعت را ولندیز فرنگ گویند جماعت انکلیسیه
در تعریف ان مملکت غایت مبالغه دارند مکرر از انها شنیده که اگرچه مملکت انکلعات
و غالب اهل ان مملکت تاجر پیشه اند و بان علت بر سایر فرق افتخار کنند و دار
السلطنهٔ ان مملکت را اکو بنیه گویند شهریست بغایت معمور و با صفا باسلوبه تمام بنا نهاده اند
و خانهارا قرینهٔ یکدیگر ساخته اند بنحوی که با یکدیگر اتصال ندارد و از هر دروازه
که کسی داخل شهر شود تا دروازه دیگر بخط مستقیم راه و کوچه و بازار کشیدگی
وسعت دارند که در تمامی انها نهرهای وسیع کشیده که جهازات بزرگ در انها
عبور کنند و بر در خانهٔ صاحب مال رسیده جاریست و بر دو طرف انها درختان
میوه مقابل یکدیگر غرس کرده اند که در تمامی انشهر سایه گستر اند و در میان
فرنگ ان شهرت دارد که هر کسی که بهر حالتی مهموم و مغموم باشد و در ان شهر
داخل شود هم و غم او مبدل بخوشی و شادی و طرب گردد و چون ان مملکت ساحل
بحر و پستی واقع شده است و بسبب جزر و مد اغلب اوقات خرابی بعضی از

مملکت ولندیس

در کل فرنگ انشهر کوچکتر است لکن از ابادی و معمول در ان مملکت زیاده از سایر مملکت اند [?]

ان دیار میرسد بر یکطرف مملکت سدی محکم اساس بنا نهاده اند که از عجایب زمان
و غرایب جهان است بحدی متواتر شنیده بنای مستحکم تر از او در کل ربع مسکون
تا حال نیافته اند سد اسکندر را نمونه از و و شاه دروان قیصری در شوشتر
را کوه از او دیده اند طول او را هشتاد کروه و عرض نیم کروه و در ارتفاع از ا
یکصد ذرع شاه گفته اند بنیاد او را از بوره [۲] و شیر و سنگ و گچ و سرب و آهن
ممزوج [۲]
و چوب ساخته اند و بهمین نهج بالا اورده اند و جمعی از نیابان و معماران
را بر بالای ان جای داده اند تا از ان غافل نشوند و سلطنت ان دیار
باین نحو است که مملکت را هفت قسم متساوی منقسم نموده اند رعایای هر حصه
هر سال از جانب خود یکی را وکیل کنند که بدار السلطنه رود و بکار ملک پردازد
و تا ان وکلا یکرای نشوند هیچ امری جاری نشود و زیاده بر یکسال وکالت را
بر کسی باقی نگذارند قلیلی از لشکر در پای رکاب همیشه حاضرند لکن جهازات
جنگی بسیار دارند **ملک فرانس** طول ان صد کروه و عرض ان دویست
پنجاه کروه و دار الاماره ان شهر پارس است و گویند شهریست در
غایت خوبی و صفا و فراوانی نعمت در او زیاده از غالب شهرهای
فرنگ جمعی از فرنگیان تقریر کرده بودند که در سلف همیشه اوقات بقدر

طریقه سلطنت ونیس

ملک فرانس

چهار

چهار صد هزار سوار و پیاده جنگی در سرکار سلطان انجا مهیا و حاضر بوده
و در جنگ و جدال اسطاینه بعد از جماعت روسیه و شوئیه از سایر فرنگ شجاع تر
و رشیدتر بودند نظر بعدم انضباط امر سلطنت در ان مملکت ملوک طوایف
شده غالبی از ان مملکت بتصرف سایر فرنگیان در آمد و در سابق جماعت
انگلیسیه از اسطاینه بسیار خایف و ترسان بودند خصوص در دریا همیشه
جهازات جنگی جماعت فرانسه در دریا سیر نموده در هر گوشه و کنار
که بجهازات انگلیسیه و غیره ملاقات مینمودند جهازات انها را غارت نموده
تمامی اهل جهاز را هلاک و یا بشهر پارس بجهت حمالی و باشاعی و غیره میبردند
تا چند سال قبل چند امیر و چند جماعت انگلیسیه در شهر پارس فتنه برپا
کرده اند انجا و اهل انجا را قتل و اموال را نهب و غارت کردند و تمامی
ابنیه عالیه را سوختند از ان زمان الی الآن جهازات در دریا از ان
جماعت در امن و امانند و تفصیل ولایت انگلیسیه بنحوی که خبر تطلع گردید
اینست که انگلستان دو جزیره است از جزایر شمالی که یکی را انگلند
و دیگری را ایرلند نامند و در روسیه آن دو جزیره را برتانیه اکبر و برتانیه
صغر گویند و در تاریخ انگلیس چنین دیده که این دو جزیره در عهد خلفای

احوال انگلستان

عباسیه

اربعه و ثمانمایه و بعضی از عباسیه در تصرف مسلمانان بود و در آن نزدیکی قلعه
بسیار عالی بر ساحل دریای مغرب که بدریای روم مشهور است در سلف بر کوهی
که از آن جبل طارق و آن قلعه را نیز بهمین اسم بجهت مناسبت نامند با همه
و حضرات انگلیسیه تا حال تغییر آن نیز نداده‌اند و قبل از تسلط انگلیسیه بر آن
جزیره و بر آن قلعه هر ساله روسیه با نها دست انداز نموده در قتل و اسیر
و غارت اموال آنها کوتاهی نمیکردند تا در سنه ۹۳ هجری که در انگلس حکما
و دانشمندان غالب شدند نخستین امری که از انها ظاهر گردید این بود
که جهازات جنگی ترتیب داده و مردان کار آزموده بر انها سوار کرده
بر دور آن جزیره بعنوان ساخلو نگاه داشتند تا دست تعدی احدی
بر انها دراز نشود و بعد از چندی بعسکر و تدابیر چند آن قلعه و آن دو
جزیره را بتصرف خود در آورده بتعمیر انها بنحوی که مذکور شد پرداختند
عرض آن هر دو جزیره در وسط معموره نه درجه و ل دقیقه است
و در قصر بلاد آن مملکت سا درجه است طول لیالی و ایام در قوس و جوزا
بهیجده ساعت رسد و در آن اوقات امتداد صبح و شفق تا ساعت است
آن مدت آن مملکت بنحوی روشن است که قبل از طلوع آفتاب و بعد از

غروب

غروب مردم مشغول امور خود میباشند و محتاج بشمع و چراغ نباشند جمعی از دانایان
جماعت انگلیسیه که با جهاز مراوده داشتند نقل نمودند که از آن دو جزیره قریب
بدو ماه راه رو بنقطه شمال بر جهاز و خشکی حضرات انگلیسیه سیاحت کرده‌اند
تا اینکه جهاز بر یخ بند رسیده معاودت نموده و در خشکی بجائی رسیدند که از
کثرت برف و باران مجال مرور نماند در آن میانه معموره بسیاری دیده‌اند
و بجائی رسیده بودند که در آنجا شش ماه روز بود و شش ماه شب چنانچه
تفصیل آنها بدرازی بطول انجامد طول انگلند بکاف فارسی سیصد و سی کروه
و عرض آن شصد و پنجاه کروه پای تخت آن لندن است و طول ایرلند یکصد و چهل
دو کروه و عرض آن یکصد کروه میباشد و پای تخت آن جزیره شهر دبلن است

احوال لندن

و مقر سلطنت جماعت انگلیسیه لندن است مجمل احوال آن انچه جمعی از فرنگیان
و بعضی از حضراتی که دیده بودند خصوص میرزا ابوطالب خان که مردی بود دانا
و پسندیده و والد او از اعاظم تبریز در عهد نادر پادشاه بهندوستان
در لکهنو توقف نمود و از او خان مزبور بوجود آمد و در تربیت حضرات
قزلباشیه پرورش یافته حافظ قوی خداوند علم با ذکر مرتب فرمود که غالب
از دواوین شعرای قدیم را حفظ نموده سخن در بسیار خوب بود و در سر کار

آصف الدوله روزگاری بجونپور که در هند ودر سلک امرا منسلک گردیده بود در
اواخر آصف الدوله گشتن در کار او بهم رسیده عزت مردی او را برین داشته
بعزم سیاحت روی بانگلستان نموده غالبی از شهرهای فرنگ را دیدها خصوص مدتی
در لندن توقف نموده از پادشاه انجا و ازشاهزادها و همچنین از امرا
عزت وحرمت یافته مراجعت بکلکته نموده فرنگان از سرکار از برای او
بنائی گذارده تا زنده بود بعزت وحرمت گذرانید نقل کرد که طول اصل
شهر تخمینا تعدد شش میل وعرض ان از سه میل چیزی کمتر است سوای ملحقات
خارج شهر که مردم درین سنوات زیاد نموده اند وان شهری است
باشکوه رودخانه عظیمی از یکطرف ان جاریست که جهازات بزرگ در
ان رودخانه عبور کنند وشهر در هند وابادی او بحدیست که بقدر
یک کف دست خرابه یافت نشود ونظافت ونزاهت شهر بمرتبه ایست
که چنانچه کل شهر را گردش نمایند یکمثقال خاشاک بهم نرسد عمارات عالیه
از سنگ رخام متصل بهم با ایوان مختلفه ونقوش عجیبه بدیعه قرینه هم بنحوی
که در دیدن چشم خیره ماند باسلوب تمام ساخته اند غالبی از عمارات
شاهی را به پشم وعقیق زینت کرده اند ودر تمامی خانهای شهر سه جدول

اب

آب رودخانه از زیر زمین جاریست یکی بجهت آشامیدن دیگری بجهت
طبخ که در مطبخها روانست وسیم بجهت ازاله کثافات ودر کل مملکت از بلدان
عظیمه وقری ودیهات در حسن معموریها وبیرون بجهت تردد حیوانات وانسان
سه راه وسیعی سنگ بست نموده اند یکی بجهت عراده وحیوانات باردار ودیگر
بجهت پیادگان وسیم بجهت سواران تا مخلوط بهم نشده باستراحت گذرانند
وجمعی از علاوه بنایان بران راهها وسرگذرها معین میباشند چنانچه جائی خراب
شود بزودی عمارت نمایند وجمعی دیگر موکلند از برای برداشتن خاک وبه
وخاشاک در کوچها وبازارها وطرق وشوارع وهر جا رودخانه کوچک
وانهار صغار جاری باشد پل بسته اند ودر کل مملکت راه ناهموار
ونهر بی پل وجود ندارد ودر هر سه میل در راهها کاروانسرائی
ساخته اند ودر تمامی انها خدمه از برای خدمت مثل طباخ ودلاک
وغیرها معین نموده اند وخصوص شهر لندن را خان سابق الذکر
نقل کرد که بر در هر خانه از اعلی وادنی دو ستون ساخته اند وبر هر یک
فانوسی از شیشه نصب کرده اند که از اول شب تا صبح روشن میباشند وکوچه
وبازارها نیز دایم در شب روشن است که از برای تردد احدی محتاج

بجانوشتن نیست و غالبی از این قواعد را افرنگان در کلکته نیز بنا گذارده اند
در کل دوازده ماه هر روزه قدری برف و یا باران بارد و در موسم
بیشتر و در غیر موسم کمتر سرما کجولیست که غالب از کشتیها که بانجا عبور میکنند
حقیر دید که علاج جانب کثیر را دوست با ضایع شد و باین علت درختان دیر
بثمر آیند و میوه جات شیرین نشوند مگر چند ابر چند که در باغچها بزرگان
بکار برند که در زیر باغچها جاها سازند و در آن مکان آتش افروزند
تا حرارت آتش بدرختان رسد و میوه شیرین شود باغچه خانی مزبور
خود شمرده بود و بعد سیصد و پنجاه کلیسای عالی از سنگ مرمر و پشم
و عتیق با امتیاز تمام در اصل لندن ساخته اند و مدارس و دار الشفاها
و سقا خانها و قهوه خانها تجدید ساخته اند که توان حصا کرد و مداخل ملکه
آن مملکت را بقدر هشت کرور گفته اند لکن بعلت تردد جهازات بقدر
چهل پنجاه کرور منفعت عاید اهل آن مملکت می شود و حکما بعد از آنکه در آن
نواحی استیلا یافتند بنا گذارده اند که هفته دو روز در یکجا جمع
شوند و جمیع مردم صاحب کمال را در فنون علمی و عمل آنچه بخواطر رسد
بیان نمایند تا مصلحت یکدیگر اساس کار بر پا شود و در امور جزئی و کلی

حتی

حتی در امور سلطنت و سپاه داری و صنایع بدیع و حکم و رضا با و رفع منازعه
و حتی صحه و دعاوی و سایر امور کتابها بطور دستور العمل تالیف نموده و بنای
نوشتن را ابقا باینند حتی سازی گذشته اند و قاعده بسیاری بنا نهاده
اند که بعض از آنها را بقدریکه حقیر اطلاع بهم رسانیده بموقف عرض میرساند

اوضاع فرنگ

در قصص نصاری است که قبل از بعثت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام
اهل یوروپ غالب بت پرست و قلیلی متدین بدین موسی علیه السلام بودند و بعد
از بعثت جناب عیسی ع یکی از قیاصره روم تسلط یافته مردم را بقهر و غلبه
بدین عیسوی دعوت نمود و بعد از رفع روح الله باسمان مردم پیروی حواریون
نموده بفرق مختلفه متفرق شدند و در میانه ایشان مجادله و منازعه و نفاق
افتاده و ملوک طوایف شد و امر بجائی کشید که در هر دهکده و قریه
صاحب داعیه بهم رسید و سالها بر سر مذهب نزاع و جدال بود و بجهت
بی انضباطی و هرج و مرج مدام اوقات مردم بقتال و جنگ و دعوا بود در اواخر
سیزده چهارده سلطنت عظمی و چند ریاست صغری قرار گرفت و باهم
عهود و مواثیق بستند که هیچیک از سلاطین از حد خود تجاوز ننموده
مملکت دیگری دست غارت دراز و پای تعدی را باز ننمایند و باهم

بملایمت سلوک کنند واگر احیانا در میانه دو نفر از سلاطین و یا دو
رئیس منازعه واقع شود اول وهله بنای جنگ وجدال وحرب وقتال
را نگذارند بلکه هر یک از طرفین ابواب تجارت دیگری را مسدود و جهازات
یکدیگر را در دریا غارت کنند شاید که باین وسیله یکی از طرفین بدون
مقاتله طرف دیگر را مغلوب سازد و چنانچه بهمین قدرها یکی از آنها مغلوب
نگردد و امر بجای رزم منجر شود بعد از تعبیه صفوف ملاحظه نمایند و هرگاه
یکی از آنها خود را غالب و اسباب حرب را در خود زیاده از طرف دیگر
بیند سبقت بحرب ننموده بطرف ضعیف پیغام فرستد که من بحسب عدت لشکر
و شوکت از تو بیشترم تو در مقابل تدارک خود را درست نما و یا باسیری
راضی شو اگر مهلت طلبد طرف غالب او را مهلت دهد تا تهیه اسباب
نماید و چنانچه باسیری راضی شود اسباب و آلات حرب را تماما بر زمین گذارد
و دست را بر روی هم نهد اگر طرف غالب طرف مغلوب را اسیر نماید
بعزت و احترام او کوشد و باندک پیشکشی راضی ترک لجاج و عناد نماید
و همه را بعزت مرخص سازد و علت این طریقه را چنین گویند که هرگاه متخاصمین
مساوی باشند در لشکر و اسباب حرب مقاتله و مجادله را اثری نیست مگر سفک دماء

جمع

احوال پاپا

جمع بیگناه و اگر مساوی نباشند بعلاوه از خون ریزی منشاء مفاسد بسیاری
خواهد گردید بهمان عهد و میثاق تا حال باقی و برقرار میباشند چون مقصد
بیان شمه ای از احوال فرنگ است واقعه لطیفه را که در قصص نصاری ملاحظه
نمود عرض مینماید که سیصد سال قبل از این اعظم سلاطین در تمام فرنگ پاپا بود
که در دار السلطنه طالیون که شهریست با صفا و مکانیست با وسعت و فضا بمسند
خلافت و فرمان فرمائی مشغول بوده تمامی فرق نصاری او را خلیفه و جانشین
حضرت عیسی ع میدانستند و تمامی سلاطین آن دیار و پادشاهان ذوی
الاقتدار جبهه نیاز بخاکپای او سوده و باو در همه امور توسل می جستند
و احدی را یارای آن نبود که از حکم او تخلف ورزد و تمامی نصاری را
اعتقاد اینکه اگر کسی در امری از امور مخالفت او نماید در دنیا مبتلای
بلایا و در آخرت معذب بعذاب خواهد گردید و سلاطین فرنگ وقت
مردن بامید آخرت هر یک بقدر بضاعت خود ملک و عقاری از برای
پاپا منظور میداشتند بعد از قلیل مدتی تخمینا نصف فرنگ مخصوص پاپا گردید
و او وکلا بجهت ضبط مالیات و منافع املاک و عقار در همه شهرها و گوشه
و کنار تعیین و برقرار نموده و پادریان که عبارت از علما و متشرعان دین

عیسوی باشند در تمام مملکت فرنک مشهور ساختند که پاپا نایب خدا و خلیفهٔ
روح الله است پس هر کس را او در معصیت گرفتار و عقاب نماید او معاقب
و اگر او عفو نماید مصاب خواهد بود و پاپا دریان در هر شهری خطبه
بنام او میخواندند و سکه نیز بنام او میزدند و هر چه از منافع عاید او میشد صرف
تزیین کلیساها میکرد و اگر چیزی زیاده می آمد بمردم میداد و لهذا هیچ
سلطانی بر او غلبه و تمرد از فرمان او نمیتوانست کرد و اگر بنا را بر نفاق
و سرکشی او میگذاشت تمامی اهل مملکت زبان طعن بر او دراز و باب
ملامت را بر روی او باز میکردند بلکه انها نیز بنای شورش را میگذاردند
و بهمین وتیره حکم پاپا در تمام مملکت جاری و نافذ بود حتی حکم کرد
که احدی در ملک فرنگ سوای کتب سماوی دین عیسوی و معجزات چیزی دیگر را
نخوانند و نگویند و الا او را در دنیا معذب گرفتار خواهم کرد و او را
هفتاد و دو نفر از پاپا دریان بود که هر یک در علم و کمال سرآمد اقران
و امثال بود و در کار دین و مملکت داری زبده زمان و مسمی بکارده نال بودند
کارده نال یعنی فاضل مقدس و مدار المهام با شوکت و اجلال و نیز
باین اسم نامیدند و از برای هر یک از انها خدمتی معین بود اگر یکی

ار انها

[illegible]

از انها حجره در محل شدند بعد از فوت پاپا تا دیگری معین شود چهار نفر امیر
از برای رتق و فتق مهمات مردم معین بودند ان چهار امیر بعد از داخل
شدن کارده نالان در ان حجرها از بیرون درهای ان حجرها را مقفل میساختند
و هر روزه ان چهار امیر متفقا بر در حجره هر یک امده انها را مطلع بر احوال
خود میساختند و چند نفر خدمه از برای آوردن طعام و شراب انها معین بودند
که هر روزه بحضور ان چهار امیر از روزنها طعام و شراب بانها میرسانیدند
و ایشانرا یارای حرف زدن با آن خدمه و چهار نفر امیر نبود و بعد از چند
روز هر یک بعدد اسم یکی از کارده نالان را که منظور او بجلد نشینی پاپا
سزاوار بود بر پارچه کاغذی نوشته پیچیده از روزنه بان چهار نفر
امیر میداد و ایشان ان کاغذ را ملاحظه نموده بر صندوقه ضبط میکردند
تا ان هفتاد و دو نفر تمامی نوشته دهند و این امر گاه بود که در مدت
پنج ماه شش ماه طول میکشید بعلت اینکه هر یک را ادعا آن بود تا از عالم غیب
بنام یکی الهام شود نوشته را نشان داد و بعد از انکه از همه انها نوشته میرسید
ان چهار امیر مجمع عظیم اراسته نموده در آن صندوق را میگشودند بنام هر که
زیاده از دیگران کاغذ برآمده بود ان چهار امیر مع پاپادریان با

از ازدحام تمام مژده و مبارک گویان بر در حجره آن شخص رفته در را باز نموده
او را بیرون آورده بر دوش کشیده به بارگاه سلطنت رسانیده بر تخت
خلافت و پاپائی می نشانیدند و در عوض او یکی از پادریان را مضروب
می نمودند باین علت اکابر و اعیان و غالبی از شاهزادگان حتی عوام
الناس جلای وطن نموده بطمع ریاست بلباس پادریان در
آمده در شهرها مشغول تحصیل می شدند و این طریقه منتظم بود تا در سنه
یکهزار و پانصد و بیست هشت عیسوی موافق سنه نهصد هجری که پادشاهی از جماعت
انگلیسیه که در عقل و تدبیر یگانه زمان و در رای و هوش افزون از دانایان
جهان بود بر تخت سلطنت قرار گرفته و در عصر او حکما و دانشمندان
در تمام مملکت یوروپ و فرنگستان خاصه در انگلستان سر از گریبان
برآورده حکمت رواج یافت پادریان حکما و دانشمندان را هدف
تیر لعن و طعن ساخته و حکما در تخریب و انهدام اساس آنها پرداخته
هر یک از آن دو طایفه را اوقات باستیصال دیگری مصروف شده
نظر بقواعد و قوانین پاپائی چون امرا و بزرگان و سلاطین پیش
رفت نمیداشت قلباً نفاری نسبت به پاپا بهم رسانیده و حکمای انگلستان

نیز

نیز از سلوک پادریان بستوه آمده رای پادشاه را از آنها منحرف نموده
باد آنکه بر این حکم طریقه پاپا و پادریان را بباطل و ظلمی که آن فرقه
را در نظرها بود عاطل گردانیدند پادشاه بزرگان و امرا را طلب نموده
مینوید رد املاک و عقاری که از آنها و از آبا و اجداد آنها بپاپایان
رسیده بود بانها اعتقاد د. آنها را نسبت به پاپا و پادریان ازاله نمود
تمامی امداد نموده پادشاه امر نموده تمامی در یکروز حاضر گردیده
بر پادریان تاخت آورده مجموع اموال آنها را ضبط نموده و بر کلیساها
دست غارت و تطاول دراز کرده بخزانه آنچه که در آنجا جمع بود و بعضا که
وکلا و پاپا را معقید و محبوس و املاکی که در آن مملکت داشته بودند تماما
به سه حصه متساویه قسمت نموده یکحصه را خود مالک گردید و حصه دیگر را
با امرا و بزرگان و رؤسای لشکر و حصه سیم را بحکما و دانشمندان مملکت
بخشید و مقرر نمود که حکما انجیل را از زبان انگلیسی ترجمه نمایند تا
تمامی اهل آن مملکت بآن عمل نموده محتاج بپادریان نشوند پس از این
واقعه رونق در سلطنت جماعت انگلیسیه بهم رسیده چون این خبر وحشت
اثر به پاپا رسید نامه مشتمل بر وعظ و نصیحت املا نموده ارسال نزد پادشاه

انگلیس نمود چون شاه نامه را ملاحظه نمود نامهٔ پاپا را پامالید و بر جهو بالید
و رسول پاپا را از نظر خود دور نمود چون رسول برگردید پاپا مانند مار بر خود
پیچید و نامه بسیار بپادشاهان فرنگ نوشت که از عمل زشت پادشاه
انگلیس بزودی آتش از آسمان خواهد بارید و شماها هرگاه امداد و اعانت
من نمایید مستعد و منتظر آتش باشید چون نامه بسلاطین رسید بعضی از آنها
در مقام امداد پاپا بر آمده لشکری مهیا نموده مع اسباب حرب نزد پاپا
فرستادند پاپا با فوجی بسیار و تدارک بیشمار روی بانگلستان نموده چون
این خبر وحشت اثر منتشر گردید در تمامی فرنگ غوغا و ولوله در انگلیس شیون
و فزع و زلزله برخواست و مردم آنا فآنا منتظر بلا و عذاب و مترصد وبا
و عقاب بودند و رؤسای انگلیسیه باقوال حکما و دانشمندان پشت گرم
و قوی دل گردیده باطمینان تمام بمقابلهٔ آنها پرداختند و این قضیه سالها طول
کشید بزرگان و سلاطین که باعانت پاپا آمده بودند ملاحظه اینکه از آسمان
آتش بر جماعت انگلیسیه نبارید و عذابی هم بر ایشان نازل نگردید بلکه آنا فآنا
ریاست آنها بیشتر و استحکامی بهم رسید در اعتقادات ایشان فتوری بهم رسید و از اعانت
و امداد پاپا دست کشیده هر یک بمنزل خود معاودت نموده بنای مخالفت و سرکشی را

نسبت

نسبت بپاپا گذاردند و املاکی که از آنها در تصرف پاپا در آمده بود استرداد نمودند
و ایشان نیز مثل جماعت انگلیسیه بترجمه انجیل پرداخته دست از پاپا و ربانان برداشته
و عمل بترجمه مینمودند پاپا و پادریان از عمل جماعت [illegible] خوار و ذلیل گردیده
چاره را جز نفرین بر آنها ندیدند چون آن هم تأثیر نکرده حضرت بذلت خود
باقی مانده در کل فرنگ بی اعتبار و لغو نوشتجات و تدفین موتی و عقود انکحه
ایشان را مختل گذارد و پاپا را در روم کهنه اسمی باقیست و به بخشیدن بهشت
و دوزخ بمردم اشتغال دارد و در زمرهٔ محققین محسوب است حکما و دانشمندان حجاب
از روی کار برداشته پرده مردم را باطوار طبیعین واداشته خصوص جماعت
انگلیسیه را بطریقه اینکه هفته یکبار در روز یکشنبه عوام و فقرا و زنهای آنها
در کلیساها ناقوس زنند و در آنجا روند پادریان آنها نیز حاضر شوند مردم را
موعظه نمایند و اقرار بوجود خدا کنند و بجز این چیز دیگر از سایر اصول عقاید را
از مطلق رسالت و معاد و غیر اینها و از فروع نماز و روزه و سایر را اعتقاد
ندارند بلکه همه را که چیز بر خوردند دهری مذهبند و همه را افسانه دانند و طایفه
عمده‌ای فرانسیس نفی واجب کنند و اموال و زنان را بر یکدیگر مباح دانند
و بقدم عالم قایلند بعد از انهدام اساس پاپا کار و طریقه حکما رواج گرفته

اعتقاد انگلیسیه

سلطنت
طریقه انگلیسیه

سلطنت انگلیسیه روی بترقی نمود تا امر کشید باینکه در اطراف و جوانب
دست انداز نموده بسیار از جاهای فرنگ را بتدبیر متصرف شدند
و حکما بفکر و تدبیر قوانین چندی اختراع نموده در کل مملکت رواج دادند
چنانچه تا حال نیز هر ساله قوانین چندی از حکمای فرنگ بهندوستان
میرسد و بعد از اجرای اکثری از قوانین حکما بفکر انتظام مملکت و سلطنت
افتادند و چون سلطان انگلند در آن عصر خود نیز از حکماء مشهور
و دانشمندان آن مملکت بود با سایر حکما در مدت متمادی اوقات را
صرف امور سلطنت نموده ملاحظه نمودند که اگر سلطان در امور سلطنت
و مملکت داری مستقل و خودرای باشد بسی مفاسد روی خواهد داد
لهذا همه رای بدین قرار گرفت که از برای پادشاه وجه معتدی
معادل کرور روپیه معین نمایند سوای خرج شاه زادها و منسوبان
او که این مصارف سلطنت رساند و از برای منسوبان و شاه زادها
نیز وجهی معین نمایند و شاه را مسلوب الاختیار در امر سلطنت سازند
پادشاه نیز راضی باین مطلب گردیده مشروط باینکه در رعایت و نوازش
هر کس که خواهد مختار باشد و در سالی سه نفر وجب القتل را هر گاه

خواهد

خواهد شفاعت کند و نگذارد که بقتل رسانند و یا اخراج بلد نمایند و ما بقی از
امور حتی زدن یکی از خدمه را هم قادر نباشد تا دمیکه حکم قضاة نشود
و تتمه امور ملکی و غیره محول بکفایت کارپردازان باشد و بعد از سلب استقلال
از پادشاه امر سلطنت را بسه طایفه مضبوط نمودند پادشاه و امرا و رعایا
باین نحو که اگر امری از امور عظیمه روی دهد تا آن سه فرقه یکرای نشوند
آن امر صورت نگیرد و خانه بسیار عالی بنا نهادند و او را بیت الشورا
مسمی ساختند و بر رعایای تمامی قلمرو حکم کردند که از جانب خود هر کرا
قابل و لایق دانند وکیل کنند که در پای تخت سلطنة باشند تا امور تمامی
بمشورت حکما انجام یابد و هر گاه رعایای هر شهر و دیه اتفاق کنند بر وکالت
چند نفر و آنها را قابل وکالت دانند بهتر و اگر مختلف شوند در امر وکالت
حکم بر غالب کنند بعد از تعیین این خدمت تا هفت سال وکلا مشغول امر وکالتند
بعد از انقضای هفت سال دیگر از امین و آنها را عزل نمایند جماعت
انگلیسیه را طریقه اینکه در هیچ امری از امور اعم از ملکی و غیره بمشورت
و صلاح اقدام باین امر نمایند و چنانچه آن امر در پای تخت روی دهد
از جنگ یا صلح با طایفه و یا اعداد کسی لشکر و یا بر و امثال ذلک وزیران

طریقه مشورت

مطلب را بعرض شاه رسانند و پادشاه روزی را معین نماید و حکم کند که در ان
روز جمیع بزرگان و سرکردگان و وکلای رعایا و انها که مدخلیت
در امور دارند تمامی دران روز به بیت الشورا حاضر شوند و خود نیز در ان
روز بان خانه رود و دران خانه در جای بلندی که بجهت نشیمن
پادشاه ساخته اند قرار گیرد و سایرین نیز بترتیب بر کرسیها نشینند
پادشاه در باب ان امر از ایشان سؤال کند امرا و وکلا و سایرین
انچه بخاطر رسد و صلاح مملکت باشد در کاغذی نوشته بنظر پادشاه
رسانند و چنانچه همه موافق باشند بهتر والا حکم بر غالب کنند و چنانچه نصف
یکطرف باشند و نصف دیگر بطرف دیگر پادشاه مختار است در میل و اختیار
حکم یکی از انها و بعد از اختیار احدی را مجال تغییر و مخالفت نیست و در غیر
این صور ان روز را تمام نمایند تا روز دیگر گاه میشود که مطلبی یکماه
دو ماه بیشتر طول کشد تا بمشورت یکطرف را اختیار کنند این طریقه در مملکت
هندوستان نیز جاریست در هر شهر و دهی که فرنگیان مالک باشند
در انجا نیز امر بهمین کیفیت است اقلا چهار نفر از دانایان فرنگیان
باید از برای مشورت باشند بدون مشورت در هیچ امری اقدام ننمایند

و در

حکمت مشورت در امور

و در مشورت تکلم نکنند بلکه انچه بخاطر هر یک برسد نوشته سؤال و جواب
شود تا رای یکطرف قرار گیرد و حکمت این کار را چنین گویند که هر گاه
امر بمشورت و مصلحت جمع صورت گیرد چنانچه مستلزم ضرر مالی باشد رعایا از
طیب نفس بقدر حصه کار سازی خواهند نمود و پادشاه و امرا نیز بقدر سهم
و حصه خود امداد و سعی کنند امر با خلاف باقی نخواهد ماند تا راه انکاری
از برای او متصور باشد و نشاء عذر گردد و در صورت مصلحت و مشورت
چنانچه ان امر بر خلاف مصلحت نتیجه بخشد مورث مذمت و پشیمانی نخواهد

عدم تجویز تعدد نسا برای پادشاه

گردید و از برای پادشاه تعدد نسا را تجویز کرده اند بلکه اول مرتبه
لازم است پادشاه در نسبت یکی از سلاطین بعد هر کس را خواهد مختار است
و اولادی که از پادشاه بهم رسد انچه از زن اول بهم رسد انها را شاه
زاده دانند و از برای انها وجوه بسیاری معین نمایند و تتمه مثل سایر
مردم باشند بعد از بلوغ و رشد خود مختارند هر کاری را خواهند اختیار نمایند
در کلکته روزی از روزها بزرگی از بزرگان فرنگ بدیدن حقیر آمده
در صحبت تقریبی مذکور نمود که پادشاه ما را زنیست از نسل فلان سلطان
و ان زن در حسن و ملاحت در کل فرنگ مشهور است و شاه را با او علاقه

مغلوط است و هر گاه از آن زن چند نفر اولاد بعمل آید ارباب حل و عقد
اجماع نموده پادشاه را از مقاربت و خلط با آن زن منع نمودند
بعلت اینکه کثرت معاشرت منشأ زیادتی نسل است و زیادتی نسل موجب
زیادتی خرج از خزانه و بیت المال است و این صلاح پادشاه نیست و ولایت
عهد بعد از پادشاه باولاد اکبر رسد و اگر او در حیات پدر تلف شود
بر پسر او رسد و اگر منقطع النسل باشد ببرادر دیگر بعد از او است و چنانچه
اولاد ذکور از برای پادشاه نباشد بدختر او رسد اما اولاد دختر ها
اگرچه از سلاله سلاطین باشند با انها سلطنت نرسد بعد از سلطنت دختر
ببرادر سلطان سابق رسد بعد از او باولاد او و هکذا و همچنین است
ارث بعد از سلطان اگر وصیت نکند بولد اکبر رسد و اگر ولد اکبر در حیات
پدر بمیرد ارث جد بپسر او رسد و اگر وصیت کند مختار است بهر یک از
اولاد و یا بیگانه که خواهد واگذارد و عمل بوصیت او کنند و اگر سلطان وصیت
کند که تمامی اموال را صرف فقرا نمایند ورثه او را حرفی نیست تمامی را
صرف فقرا مینمایند **فائده ثانیه** در وضع کمپنی و ذکر بعضی از آلات مخترعه
اهل فرنگ است کمپنی در لغت فرنگان بمعنی جماعت است و در اصطلاح

ولایت عهد پادشاه انگلستان

از مسئله ۴

وضع کمپنی

جدید

جدید ایشان در اطراف عالم عبارت از فراهم آمدن جمعی از صاحبان
دولت است که هر کدام هر قدر سرمایه که او را ممکن شود حاضر نموده
مجموعا ممزوج و مخلوط ساخته سرمایه تجارت خود قرار داده در اطراف
عالم بآن تجارت کنند و منافعی که حاصل شود موافق رأس المال تقسیم
نمایند و از تجارت ترقی نموده بجهت خود تسخیر مملکت نمایند و قاعده
ایشان اینکه هر مملکتی را که تسخیر کنند بعنوان پیشکش چیزی بپادشاه
دهند چنانچه کشور هندوستان را که تسخیر نموده اند سالی سی و شش لک
روپیه بسرکار پادشاه دهند بموجب تمسکی که روز اول بسرکار سپرده اند
دیگر شاه را با ایشان رجوعی نیست و در این جزو زمان از مداخل
هندوستان بعد از وضع اخراجات عسکر که در تمام کشور بعدد یک لک
سواره و پیاده نوکرند و بعد از وضع مواجب امرا و اعاظم و رؤسا
الکمپنیه سالی مبلغ بیست کرور روپیه عاید کمپنی میشود و مقدار سه چهار کرور
تخمینا خرج اعاظم و سیاست با اینکه بپادشاه و امرا در خانه شاهی مداخل
مذکور معلوم است نظر بفور زمینی که دارند متعرض کمپنی نشوند و همچنین کمپنی بر
ارض جدیدی که بعد مذکور میشود او نیز چیزی بسرکار شاه بعنوان پیشکش

میگذرانند و باقی را خود متصرف شود و پادشاه را در مملکت کمپنی اینقدر
مدخلیت هست که یکنفر گورنر و سه نفر دیگر که کونسلیان اشتهار دارند
و در اجرای امور مملکت با گورنر شریک کنند و چهار نفر قضاة صاحب جلالت شان
که ذکر انها خواهد شد تعیین نماید و عزل این اشخاص نیز با پادشاه است
کمپنی را قدرت بر عزل ایشان نیست و اگر خواسته باشد که یکی از این جماعت
را از یاد نماید باید از حضور شاهی طلب کند خود نیز قدرت بر زیاد کردن
ندارد و در سال اولی که حقیر وارد کلکته گردید تازه حکمی از سرکار
شاهی صادر گردیده بود که حکما مقرر کرده اند که احدی از کارپردازان
را عزل کنند و بهر خدمتی که مقرر بند باقی و برقرار هستند تا خود استعفای
عزل کنند تا حال این حکم در کل هندوستان نسبت بهر صاحب
شغلی حتی نویسنده‌های جزو باقیست هر یک در امر خود مشغول اند تا وقتی
که خود استعفا کنند و از خدمت معزول شوند و اگر فرمانفرمای کلکته را
رای بعزل احدی از کارپردازان قرار گیرد در جزء یکی از کونسلیان
گوید که بفلان کس بنویس و یا برسان که از این خدمت استعفا نما
که بودن تو در هر وقت مناسب نیست اگر ان شخص معلوم کند که خدمت

معزول شدن احدی از خدمت سرکار

بالاتر

بالاتر با و معوض خواهد شد قبول کند و الا خود مختار است بعد از ورود حقیر
در مدرس یکی از اعاظم سرکار گورنر مدرس روزی نزد حقیر امده استفتا
نمود که مشغول خدمت فرنگی شدن در شریعت شما جایز است یا نه حقیر در جواب
نوشت که سؤال این مطلب نه صلاح شما و جواب گفتن این سؤال نه
صلاح من است از این مرحله بگذرید مذکور نمود که خواهش خدمت انها
نمیباشم و بشغل نویسندگی مامورم مراد طلب فهم حقیقت مسئله است حقیر در
جواب نوشت شغلی که باعث اعانت انها باشد حرام است بلا اختلاف میان
علمای شیعه ان عاقبت بخیر همان ساعت بلا تامل از جا برخواسته نزد گورنر
رفت از شغلی که داشت استعفا نمود هر چه گورنر اصرار نمود و در ماهیه
او را زیاد کردند مرد بزرگ قبول نمود اخر الامر لابد شده فتوا را
بنظر گورنر رسانید گورنر چون مهر حقیر را ملاحظه نمود در تفحص احوال حقیر
بر امده دارو غه شهر را که شیعه خوب و از زمره اهل ایران بود
نزد حقیر فرستاده و دو کلمه نوشت که اینگونه از فتاوی صلاح شما نیست
موقوف دارید حقیر بر پشت همان نوشته نوشت که این تکلیف و نهی شما
موافق قانون اهل فرنگ نیست چه اهل فرنگ اخصوص جماعت انگلیسیه را

قانون اینکه هر فرقه را بروفق شرع خود رفتار نمودن لازم و رفتار
بر خلاف آن مورث طعن و توبیخ است و موافق قانون شما هیچ وقت هیچ
شخص مستغنی از منع و زجر نمی‌شد ع ای حال منع شما از قاعده خارج
و هیچ نیست و اگر قبول نمی‌نمایید رجوع بصدر که عدالت کبیر است خواهد شد
زیاده محتاج نمی‌بود از ملاحظه جواب دست از آن شخص برداشته سمت عالی

قرار کارپردازان

ملاقات نمود حیدر قبول کرد و **مجملاً** هر کارپردازان را در اول وهله
شرط کنند و نوشته از او گیرند بلکه او را قسم دهند که خیانت و دزدی نکنند
حتی قضاة و مفتیین را و در هر خدمت الغدر موجب معزز نمایند که اهل
آن خدمت را کفایت کند تا از دزدی و خیانت محفوظ مانند و چنانچه
با آن حال سرقت آنها ثابت شود در سفاین اسم او را به بی‌غیرتی [?] ثبت نمایند
و از آن خدمت او را عزل نمایند و در دفاتری که دارند ثبت کنند
که فلان کس قابل خدمت نیست و آن شخص تا زنده است دیگر خدمت با او
رجوع نمی‌نمایند و اگر خیانت عظیم از کسی در شغل بود او را نسلاً بعد نسل
خدمت نمی‌دهند **و از جمله** الف [?] حکماء فرنگ وضع آلتی است که او را ساعت

وضع ساعت

نامند و آن معروف است و غرض از ذکر آن اینست که در کلکته حضرت

بتجار

بتجار ایران نمو [?] کرده بودند که در چند سال قبل ساعتی از فرنگ بجهت کورنر
کلکته آورده بودند که دایره آن بقدر یک وجب و ششم بود و بر آن شش عقرب
که بر هر یکی اسم یکی از سیارات را نوشته بودند زحل و مشتری و مریخ
زهره و عطارد و قمر کره ارض که آن متحرک و از سیارات شمرند
و ستاره دنباله دار که باعتقاد ایشان او نیز از سیارات است در هر کدام
موافق سیر کوکبی که بر آن مرقوم بود حرکت میکرد و از عقرب کره
زمین ساعات و دقایق ایام و لیالی مانند ساعتهای دیگر معلوم میشد
ماهی یک دفعه آن ساعت را کوک میکردند و تمام اوقات محتاج بکوک
نبود بروج را با درجات و دقایق بر دایره آن نوشته بودند

دوربین

سیر هر یک مطابق بود با تنجیم منجمان استخراج کرده بودند و از جمله آلات
مخترعه دوربین است که از چوب و شیشه اختراع نموده‌اند مخترع دوربین
حکیم کوپرنکوس فرنگی است که او را در عصر خود فیثاغورث ثانی میگفتند
دوربین که اول اختراع نموده بود هر چیز صغیر را مثل کوهی در نظر

دوربین فلک‌نما

ظاهر میساخت **از جمله الآلات** مخترعه نفیسه دوربین فلک‌نماست
که کواکب را با آن بینند و جمعی نقل کردند که کوکب را چهار هزار مرتبه از آنچه

احوال قمر

در نظر آید بزرگتر می‌نمود این دوربین از مخترعات حکیم مستر نیوتن است
که بزعم حکیم کوپرنیکوس که در سنه ۱۱۲۸ هجری اختراع نمود این حکیم آنچه
فرنگیان نقش کرده اند در سال که بکمال رسید و چهل سال دیگر سیاحت
کرد عالمی از ولایات را سیر نمود و فرنگیان را در حق او اعتقادی
است که او را ارسطوی ثانی دهند و حکیم مزبور از آن دوربین بسیاری
از کواکب را که حکمای دیگر تشخیص نداده بوده اند تشخیص داد و همه
از ارصد بسته و در تقاویم خود بعد هر یک را ثبت نموده و مینمایند
و آنچه فرنگیان نقش کرده بودند و در تقاویم اینها نیز ثبت می‌شود
کواکب مرصوده آن حکیم هفتاد یک کوکب است که چهل و دو اینها دنباله
دارند و چهل و نه دیگر بدون دنباله اند بتفصیل تمام در کتابهای
اینها ثبت کرده اند و حقیر باندیشه اینکه مبادا باعث انزجار طبع
گردد تفصیل اینها ننموده چند باشاره اجمالیه عرض نمود و از همان دور
بین اول کوکبی که احوال او را دیدند قمر بود که در آن کوهستان
و مغارها مشاهده شد بنحوی که ارتفاع آن کوه و عمق مغاره را [illegible] نمودند
و ثبت دفاتر کردند بعد از آن زهره را دیدند که در هر دوره

کم

احوال سایر کواکب

کم شود و باز تمام شود مانند بدر و هلال و همچنین پنج کوکب دیگر دور
زحل دیدند و جسمی روشن از قبیل هاله گرد زحل دیدند و از ثبت بعده این
احوال و اوضاع آن حکیم و سایر حکمای بعد از او اعتقاد کردند که هر گاه
در قمر جبال که یکی از موالید است پدیدار گشت البته نبات و حیوان
نیز در او یافت می‌شود پس او هم مثل کره ارض محل تکون انسان و حیوان
و نبات و بحار و سایر مخلوقات این عالم است و از بدر و هلالی که در
زهره بنظر آمد معلوم شد که آن نیز مثل کره قمر است که در آن موالید
ثلث مسکون گردند و سیارات دیگر و کواکب دنباله دار را برای اینها
قیاس کنند غایتش اینکه بعلت بعد مسافت بدر و هلال شان مرئی
نگردد **از جمله** الآت لطیفه مخترعه حکمای فرنگ شیشهٔ آتشی است

شیشهٔ آتشی

و آن محدب و دایره آن عریض اند که بشبر و قطران نیز بهمان نسبت
ساخته اند که از آن فلزات را آب کنند و آنچه مذکور شد بر است
سریع الاثر تر از آتش است در کدخشن هر فلزی در چند دقیقه
و چه قدر از مدت از نور آن شیشه گداخته میشود ضبط کرده اند
و درین سنوات آن شیشه را بدرجهٔ کمال رسانیده اند و قطر او را

آلت هوا کش

بزرگ کرده اند که بوزان قایم مقام برق است جمعی از تجار ایرانی
منقل کرده بودند بجهت امتحان شمشیری و پاره از ظرفی را در روشنائی
ان شیشه گذارند هیزم بقدر بالا بردن و پایان آوردن کم چشم شد
و چنانچه اگر از مقابل خانه کسی و یا جهازی از جهازات خصم نگاه دارند
بزودی مثل خاکستر شوند و فرنگان بان شیشه کوههای صعبه که بر سر
راههای انها بود کم چشم کردند و مکرر جهازات خصم را بان سوختند
ازجمله الالات عجیبه آلتی است که بجهة تحقیق خلا وضع کرده اند و انرا
بهمر تسمیه نموده اند که ترجمهٔ او هوا کش است بقدر سفید قطعه چوب
و شیشه را بر یکدیگر بسته و وصل کرده اند بنحوی که هر چیز بر دهن آن
نصب کنند در اندک مهلتی هوای ان کشیده شود بحدی که اگر شیشه
از خارج بران نصب کنند در نیم ساعت هوائی در آن نماند که برگ
کاه و ریزه طلا با هم بقعر ان درآیند و اگر زیاده مبالغه کنند
صدای بلند کند و بشکند و اگر حیوانی از حیوانات را هر بزرگی که باشد
بان آلت هوای بدن او در کشند در نیم ساعت بجز پوست و استخوان
و رگ و پی چیزی از آن نماند و بمیرد و باز اگر هوا را بان وادهند

زنده

چرخ برق

زنده بماند لکن بسیار ضعیف و نحیف گردد و ازجمله الات عجیبه چرخی است
که بجهت دفع امراض بارده بلغمیه مثل فالج و رعشه و لقوه اختراع نموده اند اگر کسی
بدیده انصاف نگرد مخترع ان امید اند چه قدر در فهم و دانش و بینش استحکامی
عقل ارباب دانش از وضع ان متحیر و ادراک اصحاب بینش از تدبیران قاصر است
وان چرخیست که از شیشه مصفی مثل چرخی که در ایران دانه پنبه را از ان جدا کنند
بنا نهاده اند و از برای ان غلافی نیز از شیشه ساخته اند و از لوازم ان میلی است
از فولاد و یا از اهن و یا از مس برنج که تخمینا طول ان بقدر دو ذراع دست
و قطر ان بقدر یک انگشت است و کرسی است پایهای ان از شیشه بنحوی که نگذارد
آدم بران تواند ایستاد و یا نشست و ارتفاع کرسی زیاده از یک وجب نیست و زنجیری
از آهن صیقلی کرده که قریب چهار ربع طول اوست بان میل آویخته است بیمار را
بر آن کرسی شیشه پایه قریب بچرخ نشانند و بکسر ان میل را بچرخ بند کنند و سر دیگر را
بدست بیمار دهند اگر حرارت زیاده مطلوب باشد و چنانچه کمتر منظور باشد
زنجیر که بان آویخته است بدست او دهند و چرخ را بگردانند از سایدن چرخ
بغلاف که دارد حرارتی حادث شود و مثل برقی که از اسمان جهد چیزی
مقصد هم از ان چرخ برق جهد و بان میل دود در کلکته غالبی از بیمارها را دیدم

که بارتفاع عمارت از آهن صیقلی میلی ساخته بودند که تیر از ابر پشت بام خانه
نصب و سر دیگر را بر زمین بگذاره که بر پشت عمارت بجهت همین کار درست کرده
اند فرو بردند و ترتیب آن بر آمده فرنگ که همسایه حکیم بود دعوی کرد که حکما فرنگ
از جستن برق از آن چرخ قیاس کردند که برق آسمانی نیز بر اجسام مصمته صلبه قید لهذا
بر بامها نیز این عمل کردند که چنانچه برق از آسمان جهد و بر آن خانه افتد بر میل جهد و با
زمین فرو رود تا بعمارت و خانهای حوالی و مردم سکنه آن خانها ضرری نرسد و دیگر
تجربه کردند که برق از آسمان بجز بر آن میل جای دیگر نمی‌افتد خلاصه از آن میل با زنجیری
که بیمار در دست دارد حرارت به بدن او رسد بقدری که طبیب مناسب داند بجهت
که جنبش فضول و رطوبات بدن مریض و تا مدت چند روز هر روزه همین عمل را
کنند بیمار صحت یابد و عجب تر اینکه اگر کسی دیگر دست آن بیمار را در آن حال گیرد
و هکذا هر کس دست بدست همدیگر دهند بهمگی و تمامی احداث حرارت کند و بر جسم
و اندام هر کس اعم از بیمار و صحیح هر گاه دست گذاشته شود شراره آتش از جای
دست بر آید و صدای جستن شراره آتش بگوش حاضران رسد و آتش را معاینه
ببینند بطوریکه اگر کسی دست بر بدن ایشان گذارد از برآمدن شراره غافل
و بیخبر باشد متوحش گردد لکن آن شراره نمیسوزاند و اعجب از این اینکه در

اثنا

وقت حرکت چرخ چنانچه کسی از خارج چوبی و یا میلی بر آن زنجیر اشاره کند و چوب
و غیره بآن بر خورد ضربی بر بازوی تمامی آن مردم اگر چه پانصد نفر و زیاده باشند که
دست هم را گرفته باشند چنان ضربه رسد که دستهای تمامی بی حس شوند و گاه
میشود که از شدت آن بیفتند و اگر چه قوی باشند و اگر زنجیر را بگذارند و نگاه
دارند از آن تکان بازوی همه شکسته شود و در غلطند و مکرر اتفاق افتاد
که بقدر پانصد نفر یکدیگر را گرفته بودند و همه بر روی هم غلطیدند دیگر

آلت مخترعه از برای حرارت و برودت

از جمله آلات مخترعه آلتی است که از آن حرارت و برودت هوای
هر بلد را که بچه درجه از سردی یا گرمی رسد و یا گرمی و سردی شهری در سال
گذشته بچه مقدار بود و امسال زیاد تر است یا کمتر استنباط کنند و همچنین
در اسفار از گرمسیر و سردسیر و یا بعکس روند روز بروز کم و زیاد حرارت
و برودت را بفهمند و چنانچه دامنه کوهی گرمسیر و قله آن سردسیر باشد و بر آن
کوه بالا روند و یا فرود آیند دمبدم از آن آلت که در دست در راه روانست
حرارت و برودت مشخص شود مجملا از آن آلت کیفیت هوای هر ملکی را
ضبط کنند و از آن پی باحوال مردم برند از زیبائی و سفیدی و شجاعت
و جبن و غیر ذلک و جمعی از فرنگیان تفکر کردند که در انگلستان نظر بشدت

عمل اوردن اسباب گرمسیر

سردی هوا سلاطین و امرا در زیر باغچهائی که دارند سردابه ساخته اند
که در ان آتش افروزند و بان آلت گیدیه هوای موافق گرمسیر نمایند و بان
هوا میوه‌های گرمسیر را بعمل اورند **و ان آلتی است** مثل آلت آب دزدکی که
اطفال بان بازی کنند بلکه اندکی کوچکتر است و بران سری که بزرگتر است
سیماب پر کنند و انرا بر تخته نصب نمایند و بر دو طرف تخته محاذی جائی
که سیماب پر کرده اند تا بالا درجات نویسند و چون از لوازم سیماب است
که از سرما ته نشیند و در گرما بالا آید چنانکه اگر آتش بان رسد فرار کند
و چیزی ازان باقی نماند محاذی هر درجه که سیماب قرار گیرد هوا ان قسم باشد
و اعلی درجه سردی انست که ان سیماب در ته شیشه خشک شود و جائیکه هوا بان
درجه از سردی رسد غیر مسکون و متنفس زنده نماند و غایت گرمی انست که از بالا
شیشه را بشکند و فرار کند و گفته اند اگر چنین شود ابهای دریاها بجوش آید
و این اماکن غیر مسکون باشند و بران درجات حد گرمی هر تب و گرمی خون را
نوشته اند که اگر در زمستان ان شیشه را بدست آدم تب دار دهند از
حرارت تب او ان مقدار که معین کرده اند بالا آید **و دیگر** آلتی است که از

آلت ضبط مسافت

برای تعیین فرسخ اختراع نموده اند و آن دو پایه است از چوب باشند

رو پایه

رو پایه عراده و چوبی در وسط هر دو پایه نصب کرده اند که یک کس با دو بدست
گیرد و ان دو پایه را کشد و پا بر آن میزنند و بر هنه و در سفرهای عظیمه و محاربات چند
عددی ازاین آلت را همراه دارند دان است مثل ساعت که شمردن ضرور دارد
انرا بر زمین کشند و راه روند بعد از طی یکمیل راه هر دو پایه ازمیان در شوند
و بر زمین افتند معلوم شود که یکمیل راه رفته اند باز بهم بندند و روانه شوند **دیگر**

آلت تشخیص زوال

آلتی است که ازان تشخیص زوال کنند و ناخداهای کشتی در کشتی نگه میدارند و ازان
عرض هر جائی که باشند معلوم کنند و دقیقه اول زوال ازان است معلوم شود بخلاف
اسطرلاب که تا زوال بگذرد مشخص نشود و ان بشکل نصف دایره است حمایل و سوراخهای
چند دارد که بران بابها شیشها نصب کرده اند بعضی محدب و بعضی مسطح و برخی گنبدی و بر
دور ان درجات و دقایق مرقوم اند ازان سوراخها آفتاب را بینند که نور آن
زایل شده و در نظر مانند مس تابیده جلوه کند و ناظر چنان پندارد که ان قرص
با قطعهٔ از آسمان میل نشیب دارد و دمبدم ازان بینند که قرص فرو می آید
تا به رسد انوقت اول زوال است چنانچه در خشکی خواهند طشتی از آب کنند
و دران بینند و ازان زوال را معلوم کنند **و دیگر** آلتی است که بجهت پیمودن بعد میانه

آلتی که بعد میانه دو مکان را معین کنند

دو قلعه و یا دو دیه اختراع نموده اند و ان بشکل حقه است و بران عقربی مثل

ساعت و در میان خفیفان دو سوراخشان دو سوراخ را محاذی هم آورند بطوری
که هر دو مکان را ببینند بعد از آن از امثال ساعت کوک کنند و چشم بر آن دو
سوراخ گذارند بنظر آید که یکی از دو مکان بجای خود متحرک شده بسمت
دیگری رود ابتدا بقدر یک ذره در زمان که در نظر ناظر هر دو مکان بهم رسند و یکی
شوند آنوقت ملاحظه نمایند که عقرب آن چند درجه طی کرده است هر درجه علامت
چه قدر مسافت است معین است از آن حکم کنند **فایده ثالثه** در ذکر بعضی از قواعد
و قانون جات انگلیسیست از جمله قواعد ایشان اینکه نوشتن کتب را بقالب
بنا گذاشته اند و کارخانهای عالی حتی در کلکته که مقر ریاست ایشانست بجهة
این کار ساخته اند و اخبار مملکت را هر هفته در یکجزو نویسند بعد از آن بقدر
معرفه که دارند قالب زنند گاه بقدر ده هزار جزو و زیاده بعضی اوقات کمتر میشود
باطراف مملکت و بخانهای بزرگان و اعاظم جزوی فرستند تا تمامی مردم از حوادث
مملکت مطلع شوند و شخصی که از برای اینکار معین و مشخص کرده اند هرچه را شنود نویسد
اعم از راست یا دروغ خوب یا بد حتی اگر امر قبیحی از یکی از بزرگان حتی از فرمان
فرما و یا از پادشاه شنود و یا ببیند نویسد و احتیاط نکنند و در این طریقه
مصالح بسیاری را منظور کرده اند و کتب و تواریخ بسیاری قالب زده

فایده ثالثه در ذکر بعضی قواعد انگلیسیه

است

البته در سرکار بزرگان فرنگیان کلکته از این کتابها هر نسخه که کسی خواهد از عربی
و فارسی و هندی و فرنگی موجود است و اگر کسی تازه تالیف کتابی کند در این کارخانه
برده قالب زنند و چند جلد را از برای کمپنی بردارند و تتمه را بصاحب کتاب دهند و او
بمبالغ کلی بمصرف رساند **و از قواعد** فرنگیان وضع داک است که بوسیله آن ارسال
خطوط باطراف و جوانب نمایند و در کل ملک فرنگیان این طریقه جاریست
در هر شهری از شهرها هر کس خواهد بهر جا خط و مراسله روانه نماید تا قضا
بلاد از برای او همیشه و هر روز ممکن است و آن باین نحو است که در هر شهری
بفاصله دو فرسخ یا کمتر در تمامی طرق و شوارع خانه از چوب سازند و چند نفر
قاصد را مع یکنفر از نویسنده در آنجا منزل دهند خطوط را در کیسه چرمی نهاده
سر کیسه را مهر نموده بقاصد دهند او آن دو فرسخ را دوان دوان رفته
خود را بمردم خانه دیگر رساند و طبل کوچکی در دست دارد در حال دویدن
میزند تا سباع و جانوران از صدای او رم کنند و مردم خانه دیگر
نیز بشنوند و یکی از مردم خانه دیگر مستعد رفتن شوند بمجرد رسیدن بآن خانه
آن شخص مستعد کیسه را گرفته روان شود او نیز بهمین منوال تا در یک شبانه روز
چهل پنجاه فرسخ را طی کنند از فرنگیان شنیدم که در انگلستان سواران

وضع داک

و نیز برای این کار معین میباشند و در هر جائی بحسب قرب و بعد اجرت علیحده
خطوط را وزن کنند و دو مثقال نیم را روزی یک آنه گیرند هر قدر
مسافت باشد و اگر از آن مقدار یک قیراط زیاد شود اجرت مضاعف گیرند تا پنج
مثقال و از آن که بگذرد باز مضاعف کنند و همچنین در هر دو مثقال و نیم
اجرت مثل از آن مضاعف گردد و هر قاصد را در هر ماه دو روپیه سه روپیه
اجرت دهند و در هر ماهی مبالغ خطیر جمع شود که تمامی منافع با فرنگان است
دخل قاصدها از ده و همچنین هرگاه اعاظم خواهند بسرعت بجائی روند بر
پالکی سوار شوند و هشت نفر او را بر دوش برداشته بشتاب روند و در هر
آنوقت و در حوت و یکنفر مشعل بردارند تا دو فرسخ بسرعت روند و در آنجا
باز همین قدر معین است پالکی را بر زمین نگذاشته دوش بدوش کشند بهمین
منوال تا بمقصد رسانند اجرت این عمل روزی یکصد روپیه است و چنانچه خواسته
باشند تندتر روند آدمها را بیفزایند و قدر اجرت مضاعف گردد
و از این طایفه بعد از وضع اخراجات از قراری که جمعی از کارپردازان
گفته اند سالی صد و سی چهل هزار روپیه بلکه بیشتر عاید کمپنی شود و خطوط او که
معادل تمامی مردم است بی اجرت باطراف رود و مردم نیز ممنون میباشند

و از جمله

یکی از قوانین مردم

ازجمله قوانین این فرقه آنست که کسی از کسی بتسلط هیئت پادشاه و یا امرا
هرگاه خواهند بر زیردستان حتی بر خدمه زیادتی و تعدی کنند آن شخص در
محکمه شکایت کند و صاحب عدالت هر دو را طلب نموده در مقابل هم [illegible]
و امرش را فیصل نمایند و چنانچه از زبردستی بر زیردستی امری واقع شود که
موجب ایذاء و هتک حرمت او شود زیردست شکوه کند و بحکم حد اقتضاء حد
بر زبردست جاری شود و بجهت پاس آداب از جانب پادشاه و عظما در محکمه

حد دزدان

عدالت معینه وکلای ایشان حاضر است دزد را بعد از اثبات حلق آویز
نمایند و یا در جزیره بد آب و هوا حبس نمایند و همچنین اشرار و مفسدین
را در آن جزیره فرستند تا در آن جزیره تلف شوند نزدیک کلکته جزیره از
برای این امر پیدا کرده اند که جهنم نمونه از آن جزیره است از زور تسلط
فرنگان هندوستان تا حال آن جزیره آباد و جمعیتی بهم رسیده که حاکم در آنجا
از برای ضبط امور آنجا معین نموده اند و خراجی نیز مقرر و بعمارت آن تا حالی پرداختند
تا بعد چه شود و این جماعت از قتل نفس بسیار اجتناب ورزند و تا عذر دارند
تدبیر نمایند تا در محکمه حکم بقتل نشود بعد از صدور حکم صاحب عدالت بقتل

قانون جدید

از آن نگذرند و در این چند سال قانون تازه از حکمای فرنگ انتشار یافت

که پادشاه که از برای او در عرض سال زیاده از سه نفر واجب القتل معاف بود
هرکس را خواهد شفاعت کند مختار است باین نحو که پادشاه و سیصد نفر از
امرا و ارکان و معارف حضری تمام نمایند و بران مهر کنند که وجود شخصی
که صاحب عدالت حکم بقتل او نمود در نظم عالم ضرور و بهتر از آنست که بقصاص
رسد او نیز بخشیده شود و از آرای جدیده حکمای انگلیسیه اینکه ارث پدر
مخصوص پسر اکبر است بعلت اینکه اگر کل ورثه شریک شوند منشأ منازعه و
میان برادران و سایر خواهد گردید و در صورت اختصاص ارث به پسر بزرگ
او صاحب سرمایه خطیر و دیگران چشم از مال پدر پوشیده هر یک بکار خود
نشند و باین سبب خاندان بزرگ و سلطنت برقرار و باقی خواهند ماند و از جمله
قوانین محکمه انگلیسیه وضع خانه عدالت است که بجهة رفع مناقشات و خصومات
و منازعات بین الناس بنا نهاده اند در بلدان عظیمه و قرای معموره و آن
خانه ایست بسیار بزرگ و در آن خانه مکانی بلندتر بطرز شاه نشین بجهة
نشیمن چهار نفر از حکما و دانشمندان خداترس که بجهة فتاوی و نوشتن
سجلات و اجرای سیاسات از جانب پادشاه معین شوند ساخته اند و آن چهار
نفر را جج خوانند و ایشان هر قدر حقوق بخواهند از سرکار شاهی بجهة ایشان

وضع خانه عدالت

معین

معین شود تا بعد از کسی رشوت قبول نکنند و مادام الحیوة معزول نشوند مگر آنکه از
کسی رشوت قبول کنند و یا بطرفداری در شوی خیانت ورزند آنوقت ایشان را
بردار کشند و چند نفر از فضلای حکما را در خدمت ایشان مقرر نمایند و ایشان
را کونسلر نامند و در وقت تعیین اینها بر ایشان شرط کنند و قسم دهند
و از ایشان نوشته گیرند که در حکم خیانت نکنند و از کسی رشوت قبول نکنند والا مقتول
شوند و جمعی دیگر از مردمان باعقل و هوش را که عالم بآئینه اغلب مردم باشند زیر
دست کونسلیان گذارند و اینها را وکلا خوانند و هرگاه کسی را با کسی ادعائی
و یا مطالبه باشد اول نزد وکلا رود و مطلب را مفصلا نزد او اظهار کند و بر طبق آن
بهر نحوی که باشد بطریقه حقوق قسم خورده و ضامن دهد که بر مدعی علیه تهمت نکند
بعد از این امور وکیل ملاحظه نماید اگر مدعی علیه از جمله معارف و مشاهیر باشد
و مکان قرار یا ورود خود یا ورقه نویسد که فلان شخص فلان مبلغ را بر تو ادعا
دارد و بخصم ادعای خود نزد او رفته با هم برضای طرفین قطع و فصل دعوا
نمائید تا بعدالت نرسد که باعث بدنامی و ضرر طرفین خواهد گردید و چنانچه
در این باب اهمال نمائید مدعی بعدالت شکوه کند و بر تو وارن رسد و مدعی علیه
هرگاه سازش نشود بهتر والا برا و وارن رسد و اگر از معارف نباشند و اختلال

وارن

قرار در حق او رود فوراً بر او وارن کنند تا او را گرفتار کنند و وارن
عبارت است از کاغذی که بر آن ادعای مدعی و مهر پادشاه انگلستان
ثبت است چند نفر از محصلان آن کاغذ را بردارند و نزد مدعی علیه روند
و او را بنمایند بعد از دیدن مدعی علیه کاغذ را دوازده ساعت او را مهلت
دهند که یکی از کارها را مرتکب شود یا ادای مدعی به مدعی کند و یا ضامن معتبر مالدار
که در آن خانه ملکی داشته باشد و ضامن مضاعف آن مبلغ شود بمدعی دهد و یا
بحبس رود و محبوس امین شود و ضامن بجهت اینست که مدعی علیه جوابات خود را
بقضاة عرض کند تا هرچه حکم کنند مبادا در میان سوال و جواب فرار کند
و محصلان را حکم اینکه اگر مدعی علیه در خانه باشد که در بروی او بسته باشد
و یا در خلوتی باشد که کسی نتواند نزد او رود جبر کنند تا از آن خانه و خلوت برآید
و چنانچه غافل داخل شوند و مدعی علیه یکی و یا دو نفر از محصلان را هلاک
کند و یا زخم کاری زند خون ایشان هدر است و از مدعی علیه در این
خصوص مؤاخذه و پرسش نیست و اشخاصی که از قبیل سلاطین یا رؤسای اطراف
بوکالت در پایه سریر سلطنت و یا بدار الریاسه مامورند صدور وارن با ایشان
ممنوعست بعلت اینکه شاید باین سبب در نظام ریاست خللی ظاهر گردد

وهرگاه

و هرگاه مدعی علیه بر آمدن وارن مطلع شود و فرار کند و بمملکت دیگر رود و یا بجای
از قرای خود را رساند که در آنجا فرقه دیگر از نصاری خانه داشته باشند و بایشان
توسل جوید و در همان شهر بخانه خود رود و در را ببندد و یا در وقت رسیدن
وارن بعید و حبس امنی شود دیگر کسی را بر او تسلط نیست روزهای یکشنبه از
آن دیه و از خانه خود بیرون آید و بمعاملات و کارهای خود بپردازد تا غروب
آفتاب هرچه خواهد کند و هر جا خواهد رود شام بآن خانه و یا بآن دیه
برگردد و مدت العمر اگر چنین کند که بآن دیه یا در خانه خود که در بروی
او بسته باشد تواند بغیر روز یکشنبه بیرون نیاید احدی را بر او تسلطی و دسترسی نیست
اگر چه صاحب مبالغ خطیر و بر قضاة تقلب او معلوم باشد و در یکشنبه نیز هرچه خواهد کند
معاملات نماید و بعضی قطع کرده اند تا خود ادای دین نماید بزور از او نگیرند
و اگر مال او در جائی بدست مدعی افتد بعد از اثبات حق در نزد صاحبان عدالت
و حکم ایشان بر استیفای حق متصرف شود و وجه این مرتبه را چنین گویند
که درین وقایع اجرای امر و مصالح خلق است و متغلب را زجر و عذابی زیاده
از این نیست که بزندان و یا بخانه در بسته و یا بجای از دیهات بماند و مرخص نمودن
بر بیرون آمدن در روزهای یکشنبه را علت این است که بعلت کار بر مردم تنگ

وضع زندان خانه

شود و بجهة اجرای امور و سرانجام کارها را گریزی داشته باشد **وضع زندان خانه**
بدین نحو است که فضائیست بسیار وسیع بر اطراف آن جدران مرتفعه بنا نموده
اند و بنیان آن جدران را بآب سابیده سنگ و ساروج و سرب بالا آورده اند
و از پایین تا بالا خارهای آهنین نصب نموده اند و در اطراف آن صحن مشتمل
بر پایجه عمارات متعدده و بیوتات عالیه مشتمله با حوض خانه و غرفات
در غایت امتیاز و خوبی ساخته اند و اماکن تحتانی وسیع نیز دارد و اعاظم را
در مرتبه اعلی و ادانی را در مرتبه ادنی جای دهند و از حاجات ثروت
کرایه عمارت را گیرند و بر زندانیان اینقدر زجر و گرفت و گیر است که بعد از
غروب آفتاب در بروی ایشان میبندند و پیش از طلوع آفتاب در را گشایند
و هر کس از زندانیان که مایل بلهو و لعب و عیش و طرب باشند و غیر را در منزل خود
آورد شب را تا صبح بهر امر مشغول شود برا و ممنوع نیست و نگهبانان تمامی از سپاه
انگلیس هستند روز دو مرتبه بدل شوند تا کسی با ایشان سازش نکنند و شفاعت
بالمره در نظم و نسق انگلیسیه مفقود است و رئیس را از این امور خبر نیست بلکه
تمامی این امور با قضاة است و در اینجا شفاعت را راهی نیست و خانهای
دیگر بجهة محاکمات و اجرای سیاسات جزئیه بنا کرده اند در این خانها و جاهای

یعنی از غروب [illegible]
از ارباب طرب باشند

دیگر

طریقه گفتگوی متخاصمین

دیگر بوای دار السلطنه و معموره ها رسم وارون نیست **مجملا** متخاصمین هر یک از وکلا
و یکی از کونسلیان را از جانب خود وکیل و مختار سازند و مدعی ادعای خود را
نویسد و مدعی علیه در خانه خود جواب او نویسد و بمدعی جواب نوشته مدعی علیه را
نویسد تا سه مرتبه از طرفین نوشته شود تا هر کدام را هر چه رد و قدح و باطل
انبات باشد بگذارد و هر کس بوکیل خود دهد و وکیل بعد از جرح و اصلاح بکونسلیان
بگذارند که او بحضور قضاة مرتب را عرضه دارد تا هر چه مقرون بعدل و داد
باشد کنند و در آن سؤال و جواب و رد و قدح که متخاصمین کنند با هم ملاقات
نکنند و با هم مواجهه نشوند نه در عدالت و نه در جای دیگر تا منجر بغیظ و فساد
نگردد و بجهة شود بر بسط و کلا شود و خانچه هر یک با هر دو را شاهد ضرور شود
در آن سؤال و جواب درج کنند و نام شاهد را نویسند و وکیل از جانب صاحب
عدالت کاغذی بشاهد نویسد و مهر کنند که مدعی یا مدعی علیه ترا شاهد طلبیده باید
هر روزه چند ساعت از روز گذشته بعدالت عالیه حاضر شوی تا هر چه سؤال
و جواب طرفین شود جواب گوئی آن نوشته را سفینه گویند و بعد از رسیدن
کاغذ شاهد اگر بروز حاضر نشود دیگر بار یا بکرده از او جریمه گیرند و شاهد را
قسم دهند و مراتب را از او سؤال کنند و عدالت او در شاهد اعتبار کنند

طریقه طلبیدن شاهد

هرچه گویند بنویسند و بعد از دو سه روز اعاده کنند تا صدق و کذب درست معلوم
شود و در امر بسیار دقت نمایند و از متخاصمین هر یک از وکیل و گواه هر روزه
هر قدر تواهند اخذ نمایند و بعد از ورود بکلکته شخص اصفهانی دعوای ملکی با کسی داشت
دوازده سال بود که در عدالت گفتگو کرده بودند مبلغ ده هزار لک روپیه طرفین
در عدالت خرج کرده و هنوز دعوا بحال خود بود مکرر با حضرات گفتگو کرد که طول دادن
باین قدر و گرفتن دیگر باین شدت را چه جهت در جواب گفتند که مصلحت این است
که مردم باهم قضایا را فیصل نمایند و از خوف رجوع بعدالت نکنند و اگر یکی از متخاصمین
عیسوی باشد و دیگری از قوم دیگر باشد بطریقه عیسوی انفصال و قطع نمایند و میان
مسلمانان و فرق دیگر از نصاری بطریقه خود اجرای احکام نمایند با سایر فرق موافق
ملت و آیین ایشان رفتار نمایند در کل ممالک هندوستان احکام مسلمانان اعم
از سنی و شیعه تمامی بر قانون حنفی است اکثری از کتب فقه اهل سنت و جماعت حقه
امامیه را بزبان انگلیسی ترجمه نموده اند و نزد صاحبان عدالت ضبط است تا
مفتیهای اهل سنت که در عدالت میباشند در فتوای خیانت نورزند در محکمه عدالت
چند نفر از علمای اهل سنت و چند از علمای جماعت هنود از برای احکام حاضراند
بعد از ورود حقیر در کلکته نظر باینکه در توقف مرشد آباد مکرر از حقیر فتاوی

صادر

صادر گردیده الحمد لله فتوائی که از حقیر بعدالت میرسید با اینکه حقیر در فتوی
می نوشت که بنابر مشهور میانه علمای حقه اثنا عشریه و یا بنابر طریقه
حقه جعفریه حکم فلان است صاحبان عدالت قبول نموده رجوع بعلمای
حنفی نمی نمودند چند نفر از دانشمندان فرنگیان بدیدن حقیر آمده
التماس نمودند که یکی از کتب فقه معتبر امامیه را ترجمه نماید تا در عدالت
بکار مسلمانان آید چون ناخوشی ضیق در کمال شدت بود و سفر هم
طول کشیده بود و اقوام هم روز تاکید عود بوطن می نمودند قبول [illegible]
بکلکته نموده بترجمه نپرداخت و بعد از طی دعوا هر کس که بر باطل باشد
خرج طرفین را نیز از او گیرند و گاه میشود که چندین مرتبه زیاده بر
مدعی به بر طرف باطل لازم آید و اگر احیانا طرف باطل از دادن
آنچه بر او ثابت شود مماطله و یا اغماض نماید بدستور او را قید کنند
و قضاة را ضرور نیست که بر طبق مذهبی و یا بطریقه قضاة سلف حکم کنند
بلکه اگر بعضی حقوق بطریق مناسب حکم را جاری سازند بنحوی که در فتوی
خیانت و طرفداری ننمایند کسی از ایشان حرفی نیست و چنانچه
متخاصمین با اصلاح حکم حاکم راضی نشوند و گویند بعدالت دیگر رویم مختاراند

از محکمهای جزئیه بعدالت بزرک که دران دارالسلطنه اند و در اینجا اکر
موافق خاطر نشود بکورنر و اصحاب شوری که جمعی کثیر از اعاظم اند رجوع
کنند و چنانچه بعد از فتوای اینها اشخاص مزبور راضی نشوند مقدمات را
نوشته بعدالت انکلستان فرستند بان هم اکر اکتفا نکنند بپادشاه
و اصحاب شوری رجوع اورند و هر چه اینها حکم کنند دیکر تغییر و تبدیل
راه نیابد کاه می شود که یک مقدمه چهل سال پنجاه سال طول کشد و دعوا
بورثه رسد و بهمان حالت اول باقی ماند و مکرر شنید که صاحبان سرمایه
خطیر بعلت دعوا و رجوع بعدالت از کثرت اخراجات عدالت طرفین
کدا شدند و مقدمه باز انفصال نیافت و در ماهی سه روز قضات
لباس سیاه پوشند و خود را بهیئت عجیبی بیارایند از برای اجرای
حدود و سیاسات بر کنه کاران از قتل و اخراج البلد و حبس و غیر
اینها هر چه مصلحت دانند و از بناهای جدید این فرقه اینکه در تمام
قلمرو خود از بلدان عظیمه قرای بزرک و کوچک اول بنحو معمول
عالم شهرها را بمحلات تقسیم کرده اند و خانهای هر محله را نوشته اند
و هر کس بر در سرای خود بالای دروازه قطعه سنک نصب و بران

وضع بناها و محلات

نام

نام خود و ان محله و کاری و منصبی که دارد و اینکه خانه چندم است
از ان محله نقش نمایند و بر سر هر محله بر کذرکاه سنک بزرکی منصوب
که دران اسامی خانهای ان محله را مع عدد انها را نوشته اند
از برای فواید چند و از جانب پادشاه در هر محله از محلات و قریه
از قرای چند نفر معین میباشند از برای نوشتن ولادت اطفال
و کدخدائی مردم و وفات ایشان بقید تاریخ و ان را ضبط نمایند
تا بر پادشاه و صاحب ملک و اعاظم هر وقت خواهند معلوم شود و این
طریقه را بسیار پسندیده دانند و از طریقه جماعت انکلیسیه اینکه
هر روزه صبح و شام زنان و مردان سواره و پیاده بتفرج
از شهر بیرون روند و به سیر کشتن در باغات و جاهای با صفا
مشغول شوند بعد از دو ساعت از روز بابت عود بخانهای خود
نمایند و طعام خورند طریقه طعام خوردن انها اینکه در روز
حاضری و طعامهای سریع الهضم خورند و در شب مطبوخ تناول
نمایند وقت خوردن طعام بطریقه رومی هر یک بر کرسی نشینند
و طعام را بر کرسی بلند مدوری چینند و ان کرسی را میز کویند

در ضبط [illegible]

طریقه معیشت و طعام خوردن

بزبان فرنس قدیم و در چیز خوردن دست بهیچ طعامی نزنند مایعات
و برنج را با قاشق نقره و یا لحن خورند نان و گوشت و میوه را
با کارد برند و بچنگک بدهن گذارند و در میان فرقه فرنگان شهرت
دارد که این نحو طعام خوردن رسم و طریقه چنگیز است که بعد از
تسخیر او مملکت فرنگ را اترکان در آن دیار فرمان فرما بودند
و این طریقه از ایشان باقی مانده و گویند طایفه الیمان از فرنگان
از نسل همان مردم میباشند طریقه کورنش با پادشاه وضع ترکان است
مردم سر را برهنه کنند و زانو بزمین زنند پادشاه انگلستان
خود در وسط مجلس می ایستد و مردم دور او حلقه بسته یکایک پیش
آیند و زانو بزمین زنند و مطلبی که دارند عرض کنند و سایر بزرگان
مثل فرمان فرمای هندوستان او نیز در وسط ایستاده اند و مردم
بر دور او حلقه بندند و یکایک نزدیک آمده قدری خم شوند و مطلب
را عرض کنند زانو بزمین زدن مخصوص است از برای سلاطین
عظام و از طریقه آن فرقه اینکه احدی از مردان را مجال نیست
که زن خود را از جوشش با مرد اجنبی منع علامت سوء ظن بزن است

و اگر کسی مانع شود زن در محکمه قضات شکایت کند و قضات حکم بطلاق
نمایند و مادام الحیوة نفقه و کسوه آن زن با مرد است و مرد را یارای
زن دیگر و زن را یارای شوهر دیگر نیست مگر اینکه یکی بمیرد و طریقه مناکحات
و کدخدائی در جماعت انگلیسیه این است که پیش از کدخدائی مدتی
زن و شوهر را با هم در خلاء و ملاء گذارند تا خوی و خصلت هم را
تجربه کنند و اگر با هم موافق بودند عقد بعمل آید و الا فلا اطبای آن
فرقه در تشریح ابدان نفی بکارت کنند و گویند دمی که بعض از دختران
مشاهده شود بعلت خراشی است که بآن موضع بهم میرسد بسبب خاریدن و این
نیز من جمله تدابیر حکمای ایشان است که از برای دفع مفاسد بکار
برده اند و در شهرهای عظیمه از تجار گمرک گیرند و در شهرها در هر چه بر جهاز
آید و بر آن رفو و در غیر شهرها در چیزی که از خشکی و در رودخانهای شیرین
عبور نمایند گمرک اجناس را بقدر ارزش کمتر قیمت نمایند و صد را پنج
روپیه گیرند و از غله و ماکولات و رخت استعمله مانند کرباس و غیره که
بمصرف فقرا رسند چیزی نگیرند و از متعه که بکار رود و مصرف اغنیا رسد
زیاده تر گیرند و در تمام قلمرو یکجا گمرک گیرند و هر جا که گرفته شود جمعی از عمله

جات در انجا میباشند اجناس را نشان کنند و نوشته بصاحب مال دهند
مشتمل بر اینکه کمرک فلان قدر جنس در فلان شهر کرفته شد بعد در
جای دیکر از قلم و کمپنی کسی مزاحم نشود و از طریقه فرنکان اینکه در
هر کاری و خدمتی از کلیات و جزئیات اقلا دو نفر معین کنند
تا اکر یکی را اجل در رسد و یا عذر روی دهد ان کار معطل نماند
و کویند که از یکی زیاد تر کمتر خیانت شود و از ان دو نفر زیاده
یکی بزرک و دراتق فاتق و تتمه بر او ناظر ند حتی بجهة ضبط مالیات
در هر دهکدهٔ کمتر از دو نفر تعیین نکنند و در اخذ خراج و مالیات
ایشان را طریقه اینکه در هر قریه چهار نفر از قضاة بجهت رفع
خصومات و منازعه و اجحاف میانه رعایا تعیین کنند و بر انها تاکید
اکید نمایند که چنانچه از رعایا در دادن مالیات و خراج تاخیری
رود ضرب و شتم ننمایند و رعیت را خفیف و معیوب نسازند بلکه بمدارا
از ایشان اخذ خراج نمایند و اکر عمال بر رعیت تعدی نمایند
رعیت نزد قضاة شکایت کنند و ایشان عمال را از ان حرکت
باز دارند و هرکاه امر بطول انجامد و میانه رعایا و عامل سخن بدرازی

کند

قضات دایر و سایر

کشد و از قضات چاره نشود بدار الریاسه مراتب را عرضه دارند و ان
رئیس بحقوق قانون بدون اغماض عین رسیدکی نماید و انچه دهد حکم کند
و بجهت زیادتی انتظام امور مملکت و رعایا که از عمال و از قضات
و دیهات تعدی واقع نشود چهار نفر از قضاة معتبر معتقد و دو نفر
از فضلای اسلام و دو نفر از جماعت هنود معین کرده اند و این
چند نفر را مجاز اعمالت دایر و سایر کویند شغل این اشخاص انست
که شش ماه را در شهر متوجه عدالت و شش ماه دیکر را در تمام
مضافات و متعلقات و دیهات شهر بعد ضرورت از یکروز
تا یکماه سیر نموده کشف از احوال رعایا و ملاحظه احکام و فتاوی
که صاحبان عدالت انجا دهند و کنند نمایند چنانچه از حاکم و یا
از قضاة بر انها حکمی برخلاف واقع و یا تعدی اتفاق افتد ایشان
تلافی و عزل حکام و تعذیر عامل و قضاة نمایند و از قوانین این فرقه

سلوک و رفتار با ارباب احترام

اینکه با اشخاص کهن و خاندانهای قدیم اعم از مسلمانان و هنود
با احترام و رفق سلوک و رفتار نمایند و در هر جا که از سلاطین سابق
بجهت این کونه از اشخاص و یا بجهت علما و سادات ضیاع

وعقاری مقرر شده باشد بحال خود گذارند و متعرض نشوند و در اکثری
از رسومات مسلمانان و هنود شریک شوند در محرم مکرر دیده که
فرقهٔ انگلیس در شبها در تعزیه خانها بجهت شنیدن مراثی مشرف
می‌شدند بعضی را دیدم تباکی و غالبی گریه میکردند عجب‌تر اینکه بعضی از این
فرقه زنهای مسلمات در خانه دارند و این زنها در محرم تعزیه خانه
برپا میکنند و مردهای فرنگ در ایام عشره بنحوی که تعزیه داری
میکنند که از تحریر آن عاجز است مردهای فرنگان و زنهای فرنگان
در آن تعزیه خانها مشغول تعزیه اند شبها را البته دو سه هزار
شمع کافوری در هر تعزیه خانه روشن می‌شود و از جمعی از مستوفیان
و سررشته داران قلمرو فرنگان شنیده که در قلمرو فرنگان
تخمینا تعدد یک کرور و نیم بلکه دو کرور منافع ملکی از سلاطین سابق
بجهت علما و سادات و مشایخ و بزرگان قدیم مقرر است و اینجماعت
بحال خود گذاشته غصب ننموده اند و علما و ارباب کمال هر فرقه را
بسیار محترم دارند و گویند این قسم از رفتار منشأ نیکنامی
و موجب آبادی مملکت خواهد گردید و از این فرقه در اموری که

باعث

باعث نفع دنیوی است بسیار بذل و جهد نمایند و در امر صنایع عجایب
اهتمام معتبر دارند هر کس هر کاری که مرتکب شود تکمیل آن صرف اوقات
نمایند تا از سرکار پادشاه عزت و مرتبت و منفعت بسیار یابد و چنانچه
صنعت‌کاری چیزی اختراع نماید در سرکار شاهی بقیمت بسیار خرید
کنند و اگر قبل از فروش بسرکار شاه صنعت‌گر دیگر دیده و یا ندیده
بخیال خود مثل او را اختراع بسازد و دون در ساختن هیئت
تا اولی بقیمت بسیار در سرکار شاه فروخته شد سبب این را گویند
که این گونه از طریقه باعث می‌شود که در ولایت صنعت‌گر ممتاز
بهم رسد و بر تجار قدغن است که در فرنگ اگر کسی آنچه سرمایه داشته
باشد از کم و زیاد عشر او الخراج ازی و نه عشر دیگر را هر چه خواهد از
مال التجارة ابتیاع نماید و در امر طبابت بسیار کوشش نمایند
خاصه در فن جراحی که فنی از فنون طبابت است و در این فن
مسلم آفاق و در کل روی زمین طاق اند آلات و اسبابیکه در
طبابت و جراحی بکار برند بهتر به درست نموده اند که عقل دیده
در آن از دیدن آنها خیره گردد الحق در این سفر مکرر از آنها در فن

طریقهٔ معالجهٔ فرنگ

جراح حاذقی دید که اگر گوید در آن فن بخصوص ید بیضای موسوی
و دم جان بخش عیسوی دارند پر غلط نکرده در مرشدآباد بنگاله
شخصی ایرانی در فصل شدت گرمای آنجا مبتلا شد بمرضی که تمامی
بدن او از سر تا پا مجروح گردید و در بن هر موی چندین کرم
متکون گردید نظر باینکه از جمله قوانین جماعت انگلیسیه اینکه
در هر شهر و دیه که متعلق بآنجا عمارت عالیه بجهت طبیب
و جراح بنا نهاده اند و از او اکثر خانه نامند بعلت اینکه
طبیب و جراح را باصطلاح خود داکتر گویند آن شخص ایرانی را
بآنجا فرستاده در مدت ده و دوازده روز مداوا نموده
مجموع زخمهای او ملتئم و صحت یافت و از سرکار کمپنی چند نفر
سپاه بجهت محافظت در و دروب داکتر خانه معین میباشند
که ایشان را از بیرون آمدن از آنجا منع نمایند تا کاملا
صحت یابند و هر مریضی که داخل داکتر خانه شد مرخص بیرون
آمدن نیست تا بمیرد و یا چاق شود طباخ و عمله جات چند در
آنجا از برای عزوره و طبخ دوا و معاجین در آنجا معین اند

و چنانچه

و چنانچه مریض مثلا صد کس باشند و هر یک را امزوره جداگانه ضرور
شود از دوا و غذا تمامی را متوجه شوند و بعد از غسل صحت مرخص
نمایند بدون اینکه از آنها چیزی اخذ نمایند و در معالجات مخالف
یونانیان عمل نمایند غالب عرب دست معالجه کنند نسخه نویسی معمول است
بعد از صحت مریض چنانچه صاحب بضاعت باشد بقدر حال و نفقات
او چیزی طلبند آنچه داکتر طلبد رد نشود و کم و زیاد در آن نشاید
و طبیب نیز زیاده از اندازه طلب نکند و اگر رد نمایند دفعه ثانی
بالمضاعف طلبند و چنانچه رد شود دفعه ثالث مضاعف اول و ثانی
طلبند و جمعی غلاظ و شداد به تعیین نموده اخذ کنند در مملکت فرنگ
قابله از برای زاییدن زنان در میان نیست بلکه طبیب هر کس
قابله زن او است در بعضی از بلاد هندوستان مثل کلکته و بندر
بمبی و بعضی جاهای دیگر نیز تازه این عمل رسم شد بعضی از شیعیان را
دیدم که در وقت ضرورت طبیب فرنگ آورده بودند خصوص در
وقتی که وضع حمل طول کشد البته آنها را حاضر سازند عجب اعتقادی است
فرنگیان را در اقوال و افعال داکترها آنچه ایشان گویند و کنند

[illegible] فقرا و ضعفا [illegible]

وحمی منزل دهند و متخلف را جایزه دهند و در حروب و معارک چند نفر
داکتر معلین معالجه مجروحان لابد و ناچار معین اند و از جمعی شنید
که اگر در نظر داکتر زخم علاج پذیر نباشد معالجه مجروح نمی‌ورزد
و حکم کند که مجروح را زنده دفن نمایند در آن وقت احدی
از لشکر مجروح لابد او را گوش نکنند هرچه بیچاره فریاد کند در
جواب او گویند که حکم داکتر شد و حکمت را چنین بیان کنند که
زیستن مجروحین باین نحو امری است محال پس در این چند روز
اگر او را باقی گذاریم اولا منشاء بیدلی و تشویش سایر لشکریان
و ثانیا بیکاری جمعی که مشغول خدمت ایشان شوند و ثالثا موجب
تلف ادویه جات و سایر گردد پس اولی و انسب دفن است و مشتاق
و مبتدی اگرچه باعلی درجه رسند داخل در سلک اطبا نگردند
تا اینکه دریکی از امراض معالجه تازه نمایان نمایند آن وقت مجمعی
آرهند و اطبائی که در حذاقت مشهورند حاضر شوند و محضری بر
صحت طبابت آن شخص نویسند و در سلک اطبای حاذق ~~ـ~~ او را
منسلک سازند و پادشاه بعد از این وقعه بقدر لیاقت آن شخص از

برای

برای او مواجب معین نماید و دأب اطبای فرنگ اینکه هر روزه احوال
مرضای خود را مع معالجه و دوائی که میدهند در دفتری ثبت نمایند
و هفته یکروز همه اطبا دریکجا جمع شوند و هرکس دفتر خود را ابراز
نموده بدیگران عرض نماید و از احوال مریض خود سخن راند
تا اگر دیگران را چیزی بخاطر رسد بیان نماید و چنانچه یکی از
اطبا احوال مریض را بهمان دارد و آن مریض در آن مرض
بمیرد بعد از دفن اطبا جمع شده دفتر معالجه او را نظر و از
پرستاران او نیز تحقیق حال کنند اگر معالجه بر وفق قانون اتفاق افتاده
باشد ازمهمان دهشت و دستور العمل آن طبیب را ازجر و توبیخ و اگر
خطا شده باشد او را تغیر بر شدید و از جرگه اطبا او را
اخراج نمایند و هرگاه طبیبی فکر دوای تازه بجهت مرضی پیدا
کند و خود تجربه نماید به سایر اطبای آن شهر عرض نماید و ایشان
بعد از آزمایش به اطبای اطراف رسانند تا آنها نیز تجربه نمایند
بعد از تجربه تمامی آنها مهر سند الحضور پادشاه عرضه دارند پادشاه
نسخه او را اطبا عموده در سرکار ضبط و آن طبیب را مورد مرحمت

شاهنواز خان بعد از ورود بحیدر اباد دکن چون مرحوم میر عالم
مدت بیست سال بود که مبتلای بمرض جذام شده بود و بجهت ایشان
دوائی از سرکار کمپنی اورده بودند که یکی از اطبای فرنگ تازه فکر
کرده بود و بعد از انکه در فرنگ بتجربه رسید بهندوستان اورده
بودند و بعضی از بیماران دارنده مرض جذام تازه را که زیاده
از سه چهار سال نگذشته بود دفع میکرد و کهنه مزمن را تخفیف داشت
زیاد نشود از جمعی از فرنگان شنیدند که بعد از تجربه کردن
ان دوا در فرنگ با اینکه ان طبیب در سرکار پادشاه مبالغ
خطیر میگرفت ان نسخه را پادشاه از ان طبیب بدو لک اشرفی
که هشت لک روپیه باشد خرید و باطراف و اکناف فرنگ و هندوستان
فرستاد تا مردم منتفع شوند اینکه اهل فرنگ هر امری را که توجه
نمایند بغایت کمال رسانند عمده التفات و مرحمت سلاطین است
بعد از ان مرحله اینکه هر کسی کاری را که مرتکب شود بکار و شغل
دیگر نپردازد تمامی اوقات را صرف همان کار نماید تا بکمال
ان برسانند مکرر از انها شنیده که میگفتند اعمار را اینقدر گنجایش

نیست

در پیدا نمودن ارض جدید سمت امریکا

نیست که کسی در مدت قلیل تواند علوم چند و یا حرفه و صنعت چند را مرتکب و
بجا رساند **فائده چهارم** در پیدا نمودن ارض جدید سمتی امریکا و مجمل
از احوال ان مختصر از شرح ان اینکه حکمای فرنگ و هندوستان
در تالیفات خود در سالف ازمان بدلیل و برهان تمام نوشته بودند
که چنانچه سمت مشرق و شمال معموره است همچنین باید سمت مغرب و جنوب
نیز زمین وسیع معموره باشد و بهمین اکتفا نموده زیاده چیزی بتحریر
در نیاوردند حکمای بعد از ایشان بنهایت سعی و اهتمام را بعمل آورده
حل این عقده را خواستند نموده اخر الامر رای ایشان قرار گرفت
باینکه اگر کسی را قدرت بر عبور رقبه دریا بهم رسد شاید این امر مشکل
از دست او آسان شود بجهت اینکه بحسب در تاریخ اهل هندوستان
و فرنگان معلوم گردیده است که قریب سیصد سال قبل از این جماعت
فرنگان را عبور بهندوستان از راه دریای عمان بنحوی که حال
تردد می شود ممکن نبود تجار از فرنگان تحایف و مال التجاره فرنگ را
از راه خشکی مابین اسکندریه و مصر تا سوئز که بر ساحل دریای احمر است
رسانیده به تجار عرب که دران وقت سوداگری هندوستان با ایشان

بود و بیع و شری می نمودند و فیما بین عرب و فرنگیان در خصوص آوردن
اجناس فرنگ و هندوستان قول و قراری شد که هریک از آن دو
طایفه مال التجاره خود را بسرحد فرنگ و روم آورده با هم معامله نموده
مشروط باینکه فرنگیان و جنس هندوستان نشوند طرفین بهمان عهد و شرط
باقی بوده چنانچه در آن اوقات ابریشم هندوستان را برابر زر
معامله میکردند قرنها بدین منوال گذشت باین علت تجار عرب صاحب
سرمایه بسیار شدند و جماعت فرنگیان بجهت ترقی انها رشک و حسد
میبردند تا اینکه در سنه یکهزار چهارصد و هشتاد و سه عیسوی حکیم دانشمند
کلمبس نام از جماعت فرنگیان ساکن شهر جنوه در فنون علمیه خصوص
در علم نجوم و هیئت و هندسه بکمال رسیده او اول کسی بود که بر خواص
سنگ مغناطیس مطلع گردید از جمعی از دانشمندان از فرنگیان
شنید که همین حکیم قطب نما را اختراع نموده بنای جهاز رفتن را
بر قبه دریای گذاشته بتدبیر اینکه از طرف مغرب بسواری جهاز میل
بطرف جنوب نموده شاید که جمع دلایل و براهین بسیار که بهندوستان
رسند بنوعی چند برا اوقات صرف نمود بعد از تامل و تدبیر بسیار نتیجه

افکار

افکار بیشمار خود را جمع دلایل و براهین بسیار بحیز تحریر در آورده اولا
بنظر سرداران جنوه رسانید و از ایشان استدعای چند جهاز و مدد
خرج بجهت رفتن بهندوستان نمود سرداران انشهر قصه ها شنیده و ندیده
را امر محال انگاشته حمل بر سفه و خفت عقل حکیم نمودند حکیم مزبور بغایت
غصه و غم و نهایت درد و الم مایوس گردیده نزد سلطان فرانسیس شتافت
از او نیز رجائی نیافت از انجا نزد جماعت انگلیسیه رفت انها نظر
بشدت حسد و بخل بقول او اعتنا نکرده اند از انجا نزد سلطان
پرتکال رفت مبلغی هم اخراجات کرد بی نیل مقصود با خود و فاقد
معاودت نمود القصه بعد از سعی بسیار بمضمون من طلب شیئاً وجد وجد
خود را بسلطان اسپنیول رسانیده مدت هشت سال در خدمت گذاری
او مشغول گردید بعد از ادراک سلطان مرتبه فهم و کمال و ادراک
حکیم را حکیم مطلب خود را بعرض او رسانیده از او طلب یاری در این
امر نمود پادشاه مطلب را بزن خود که بسیار عاقله بودند گوشزد نموده
ملکه حکیم را طلبیده از او بعضی دلایل و براهین بر مطلب نموده بعد از
استماع تمامی انها بخیر جواهر و زینه الاتی که از خود داشت مصرف

رسانیده به جهاز بزرگ که باصطلاح اهل فرنگ اورا منوار نامند
مشحون با ذخیره دوساله و عمله جات بجهت خدمت کشتیها و سایر تدارکات
ترتیب نموده بحکیم داد و او سوار جهاز گردیده عمله جات کشتی
جهازات را در مدت چند روز بنحوی که کناره از نظر ایشان غایب
نشود در دریا راندند و تا آن زمان اهل فرنگ را جرئت سیر آن
جهاز بقعه دریا نبود حکیم اقدام بآن نموده بعد از ظلمت شب کشتیها را
بقعه رانده چون صبح طلوع نموده و عالم روشن گردیده کارکنان
جهازات خود را در بحر زخار دور از خشکی و کنار مبتلا و گرفتار
دیدند از تلاطم امواج دمبدم مرگ را عاجل و ملک الموت را معاینه میدیدند
می‌نمودند مبدل و هراسان گردیده دست از جان شسته و بر هلاک
حکیم عازم شدند و با حکیم بی ادبانه رفتار می‌نمودند اخر الامر همگی
اتفاق نمودند باینکه باید ما را بکناره برسانند والا حکیم را بدریا غرق خواهیم
کرد حکیم چون امر را بآن نهج دید حکیمانه در مقام پند و نصیحت برآمده
که در بقای من امید نجات و در افنای من بیم هلاکت تمامی شماهاست
صلاح اینست که چند روز را تامل نمائید که خداوند عالم بزودی تمام را

بزودی ساحل

بزودی بساحل رسانیده ازین مهلکه عظیم نجات دهد و چنانچه بعد از چند روز
راه نجات مسدود شود تمامی ما هلاک خواهیم شد چه احتیاج بهلاک من است
تمامی عمله جهاز از آن اراده برگشته اطاعت حکیم نمودند در مدت یکسال
کری رو بخط جنوب کشتی را راندند بعد از چند روز از انقضای آن
مدت رنگ آب متغیر گردیده حکیم رفقا را بقرب ساحل مژده داد بعد از
سه چهار روز دیگر بجزیره امریکا رسیدند مردم آن جزیره بمشاهده
جهازی که هرگز ندیده بودند تمامی دست از فعل خود برداشته رو
بجنگل و بیشه فرار نمودند چون در اول ورود بضابطه که اهل جهاز
دارند چند توپ متضمن رسیدن به بندر بسلامت خالی کرده بودند
اهل آن جزیره جهاز را بانداختن توپ جانور آتش فشان تصور
کرده خیال نزول بلا بر خود نمودند حکیم از جهاز بیرون رفته بحکمت و تدبیر
حکیمانه آنها را مطمئن خاطر ساخته باشاره و اشاره بدلالت آنها چند آدم
رئیس آنجا مع عامه مردم که از جان خود دست برداشته بودند
با اهل جهاز بنای آمیزش گذاشته به تبدیل و بخشش برفتار و جوشش
چندی ایشان را الفت داده باعطای جواهر چشمها روز بسیار

اين نزار جنس نموده حكيم از جواهر و زر بسيار و نفايس و اقمشه ان ديار
گشتيها را پر بار نموده مع چند نفر از بزرگان انجا بفرنگ
برگشت بعد از رسيدن بمنزل تمامي ان جواهر و زر و نفايس را
پيشكش ملكه كه زن پادشاه فرنگ باشد نموده ان زن بيشتر در اعزاز
و احترام حكيم كوشيده و بعد از چند ماهي حكيم معدده جهاز مملو از الات اهبه
جنگ و جدال اهل فرنگ دارند با عسكر و بعضي مرد جنگي با تدارك
و اسباب بسيار باز بسمت امريكا معاودت نموده تمامي ان مملكت را
تسخير نموده بعد سيصد نفر از مردان جنگ بجهت محافظت انشهر معين
نموده پس از انجا بطرف جنوب شتافته بعد از چند روزي بجزيره كوبه مار
تني رسيده ان جزيره را بغايت معمور و آباد و در انجا معادن
زر و جواهر ديده چندي بتدبير و حيله بناي تسخير ان جزيره ر
گذاشته بدون جنگ و جدال و معركه و قتال انرا بتصرف در آورده
شهري بارو بلند و محكم ساخته و در انجا نيز چند نفر از سپاهيان مع سردار
عظيم الشان را بجهت محافظت گذاشته مع جواهر و زر بسيار مراجعت
باسپانيوله كه مقر سلطنت بود مراجعت نموده نرسيده بمقر سلطنت نظر

بضابط

بضابط دنيا داران ديگر حسد چند نفر از مقربان سلطان بجوش آمده
نتوانستند انكه لطف و محبت نمايان حكيم را و استقلالي در خدمت سلطان
بهم رسانيده و ساير مقربان را از تقرب انداخته حكيم را نزد سلطان متهم
بتهمت خودسري و رياست نموده خاطر سلطان را ملوث بزنگ
كدورت نسبت بحكيم ساختند بعد از رسيدن حكيم جاسوسان او وقع
امر را بحكيم رسانيده او نيز بتدبير كوشيده انچه در ان سفر از جواهر
و زر آورده بود پيشكش سلطان نموده او را مطمئن خاطر ساخت
در سال ديگر بدستور سابق جهازات بسيار بر داشته بسمت مغرب رفت
بعد از زماني بجزيره از جزاير امريقه رسيده او را نيز تصرف نموده
از انجا بجزيره ديگر شتافت بعد از چند روز جزيره بنظر آمده كه
چشم احدي چنين جائي از وفور نعمت و جواهر و زر از بدو
ايجاد عالم تا حال نديده اهل انجا غالب عالم و فاضل و لباسها همگي
از پر بافته هر يك از انواع و ادني را مرواريد بر گردن و حلقه
طلاي مكلل بمرواريد در گوش و بيني با ادب و تواضع نزد حكيم آمده
حكيم تحايفي كه از فرنگ برده بود تمامي انها را حسب مرتبه هريك

از لطایف بایشان داده بنا بین حکیم و ایشان ربط مودت و اتحاد
استحکام یافته مدتی در انجا توقف نموده باز با نفایس و امتعه بسیار
و جواهر و زر بیشمار مراجعت نموده بعد از انتشار این احوال در کل
فرنگ هریک از سلاطین آن دیار سرداران خود را مع جهازات
بسیار بتلاش تسخیر ارض جدیده که مسمی بامریقه است فرستادند جماعت
پرتغال مملکت برازیل که من جمله ملک امریقه بود تسخیر نمودند و انگریزان
بعضی از امریقه شمالی را پیدا کرده مسلط شدند و امریکا نامی از فرنگان
که حکیم معقولی بود او نیز بسیاری از مملکت جنوبی امریقه را پیدا کرد با آنکه حکیم کلمبس
اول کسی بود که سعی و تلاش در پیدا نمودن آن مملکت کرده او را تسخیر نمود باسم او
شهرت نکرد امریکا بعد از او قدری را تسخیر نمود کل مملکت ارض جدید باسم آن کس
گردید که بالفعل تمامی ارض جدید را امریکا گویند اخرالامر حکیم کلمبس را پادشاه
اسپین محبوس نموده در حبس ارتحال نمود بعد از مردن حکیم کاربرداران پادشاه
دست تعدی در مملکت امریکا دراز نموده بالاخره بقدر شش لک اهل آن مملکت را
هلاک نمودند پادشاه اسپین حاکمی مسمی بفرناند کارتز با معدودی کثیر و چند ضرب توپ
در انجا تعیین نموده حاکم جدید بمکر و حیله بتسخیر ملک مکسکو پرداخت و مکسکو عمده شهر

مملکت

مملکت امریقه است و وفور زر از طلا و نقره و کثرت جواهرات و غله جات و میوه
جات بحجم اقصاها دران شهر بحدیست که در کل ربع مسکون نیست فرنگان در کتابهای
خود بسیدی و وفور جمیع انهار شرح و بسط داده اند که موقوف به دیدنست تمامی عمارات
انشهر را با رسنگ نوشته اند که عقل عقلا از تصور او عاجز است ستونهای عمارات
شاهی را تمامی یکپارچه سنگ یشم گوناگون بوضعه مکلل بجواهر ساخته اند و منارهای
آن کاخ و سرای کاری طلا با نقشهای رنگارنگ و تصاویر عجیبه و غریبه زینت داده اند
و پادشاه آن ملک موتزوما صاحب حشمت و شوکت و هیبت بقدر صد هزار پیاده
هنگام سواری پادشاه بر تخت طلای مرصع حاضر و در رکاب میرفتند و چندین نفر از
اشخاص متواضع و منقطع بلباسهای فاخر و ملبس بزیور مکلل بجواهر آبدار تخت شاهی را
بدوش میکشیدند و پادشاه مذکور موصوف بعدالت و سخاوت و علو همت و انصاف بوده
از کل پادشاهان آن مملکت گوی مردی و مردانگی ربوده کل اهل آن مملکت در ظل عطوفت
و رافت پادشاه بکمال خوشی و آسوده بکار خود رسیدند و اسلحه آن مملکت تیر و کمان
که پیکان تیرها از سنگ چخماق و یا از استخوان ماهی بود و از حربه آهن الات مثل
شمشیر و نیزه و توپ و تفنگ خبری نداشته اند و صدای آن بگوش ایشان نرسیده بود
و در کتابهای ایشان نوشته بوده که آن مملکت بتصرف اشخاص سفیدپوست خواهد در آمد

و ایشان تصور نموده بودند که انها پسران افتاب‌اند و جهازات را جانور آبی و شعلهٔ
توپ‌ها که در صبح و شام فرنگیان آتش میدادند این را خیال اینکه شعلهٔ آتش در شکم
جهاز که جانوریست مشتعل است و این را به آواز بلند میدانستند بعد از ورود جهازات
جماعت فرنگیان با معدودی بزرگان و پیشوایان آن قوم بحضور پادشاه رسیده بعرض او
رسانیدند که از سلف سینه بسینه بما رسیده که پسران افتاب که همراه ایشان بعضی از
جانوران آتشی و بعضی از جانوران دیگر به هیئت عجیب و غریب این مملکت را تسخیر خواهند نمود
پادشاه از اخبار حضرات بزرگان قوم و از رؤیت هیئات جانوران آتشی و غیره که هرگز
ندیده بود مضطرب گردید با بزرگان جهازات را طلبیده با تعارفات وافره و خلاع
فاخره ایشان را ممنون نموده چندی بنای مهمان نوازی را گذاشت فرنگیان صاحب
مکر و حیله بمقتضای دنیاداری هر روزه بحضور پادشاه مشرف شده بنای حرف زدن و اظهار
دیگر مینمودند تحایف و تحفه فرنگ بحضور پادشاه گذرانیده بتدریج آشنا بزبان انها
شده و تصرف در مملکت نموده پادشاه مکسیکو را مقید ساختند چون این خبر در کل
شهر و مضافات منتشر گردید اهل آنجا نظر بحقوق شاهی از ذکور و اناث و صغیر
و کبیر و برنا و پیر هجوم آورده بنای شورش و جدال را با فرنگیان گذارده چون
ان مظلومان را حربه کاری نبود جماعت فرنگیان بعلت توپ و تفنگ جمع کثیری را هلاک

نمودند

نمودند و دران گیرودار پادشاه بربام زندان خانه از برای مشاهده این احوال آمده
تماشای رزم میفرمود از آنجائیکه چه برگشت زنجیرها که بلند سنگی بر سر او فرود آمده همان ساعت
تسلیم نموده بقیة السیف از انها منهزم گردیده تمامی آن مملکت بتصرف فرنگیان درآمده
بعد از تسخیر اصل شهر و مضافات آن در فکر تسخیر جزایر برآمده بیست و دو جزیره که هر یک
مملکتی است تسخیر نمودند و در غالب آن جزایر معدن طلا و نقره و جواهر قیمتها
و معدن مس و آهن و سیماب و زرنیخ و گوگرد و غیره میباشد و در آنجا بسیاری از میوجات
نیز بهم میرسد در این عصر و زمان غالب از جنوبی و شمالی آن مملکت را بتصرف دارند
و اقالیم آنرا رصد کرده اند مثل این عالم و گویند اندکی کوچکتر است و اهل آنجا
غالب افتاب پرست و قلیلی مسلمان میباشند و موی سر زنان و مردان از سفید
برآید و اهل آنجا گندم گون مایل بسرخی و در غایت تنومند و لباس ایشان از زر
و با چوبهای نفیسه مزین بزر و جواهر و غالب از غذای ایشان گوشت حیوانات شکاری
است و از خواندن و نوشتن عاری میباشند و در حال ضرورت بر تختها مطلب را
نقش کنند و فهمند و دائم در سیر گشت مشغولند در یکجا توطن نکنند و دران مملکت
حیوانات درنده و چهارپا از قبیل شتر و گاو و گوسفند و سگ و گربه و جانوران
موذی مثل مار و عقرب و افعی وجود ندارد و اسب در سلف نبود و بعد از تصرف فرنگیان

احوال مردم اینجا

ان مملکت را بسبب نقرت ما بین می شوند بعد از تفرق سلاطین فرنگ هر یک از مملکت خود
حکمای و مزارعین و صاحبان صنعت در انجا بعد از امتزاج با فرنگیان رسوم و آداب
معیشت و دنیاداری و طریقه معاشرت و سپاهیگری را اشنا شده و بدین عیسوی بر آمد
و سرداران که از سلاطین فرنگ بجهته تسخیر ان مملکت رفته بودند بعد از استیلای و تسلط
انها در ان مملکت هر یک از انها بر سلطان خود یاغی و طاغی گردیدها ریاست خود
سر افراشتند مگر سرداران سلطان انگلیس که تا سیصد سال قبل از این تابع بودند
بعد از ان نیز بعضی و رزیده از دادن خراج ابا نمودند پادشاه انگلستان جهازات
جنگ ابسر کرده که مردان کاری به جهته تسخیر ایشان فرستاده و از انها الاصدای
توب و تفنگ چون نشنیدند اخر الامر بنای صلح را گذارده باین نحو که با هم دوست
بوده در رسند ایدا امداد دیگری نمایند و اهل انجا نظر تاریخ خود مبتدا و نهایتی
از برای عالم قایل نیستند و عالم را قدیم دانسته با ادم صفی الله قایل نیستند بلکه منکرش
انها خلقت او نرسید چون سخن به درازی کشید لهذا اختصار نمود و الا که ارزش
ان مملکت بسیار است ~~حیوانات عجیبه ماهی که درازی او چهارصد زرع تا~~
~~پانصد زرع است و بعضی اوقات پاره از جناح او از آب بیرون آید مانند جزیره~~
~~عظیم و گویند بعضی اوقات سر از آب بر آرد و آب را بیرون بریزد و بشیه زیاده~~

ارزیک احمد نام



مرحله ثانیه در احوال بحار است

مرحله ثانیه در احوال بحار است و در او یک مقدمه و دو مقصد است **مقدمه**
در تقسیم آب و بعض از احوال اوست و در او چند مقصد است **و آب**
بر دو قسم است قسمی از او شیرین و گوارا و قسم دیگر شور و تلخ است
و در هر یک فایده‌ایست که در دیگری نیست **اما** تلخی و شوری آب جمعی
از حکما را اعتقاد اینکه علت شوری اجزای ارضی شوره زار است که آفتاب
او را سوخته و باد آنها را در آب ریخته چون با آب آمیخته شود آن را تلخ
و شور کند و بعضی را مذهب اینکه دریا عرق است از تابش آفتاب



افتاب بکره زمین و بعضی دیگر گفته اند که بعد از طوفان نوح پنج ماه عالم غرق آب بود
فرمان الهی بزمین صادر گردید که آب را بلع نماید کما قال الله تعالی یا ارض ابلعی
ماءک الآیة هر قطعه از زمین که اطاعت نمود آب او شیرین و گوارا و آنچه عصیان
ورزید آب شور و تلخ گردید و از انهار بحار ظاهر شد و در عیون مروی است
که بعد از خلقت تمام خلایق عالم عرض ولایت جناب اسد الله الغالب امیر المومنین
علی بن ابیطالب و سایر ائمه صلوات الله علیهم نمود بر ایشان هر یک هر یک از اجزای
عالم که قبول کردند عزیز و گرامی شدند و هر کدام عصیان ورزیدند ذلیل و پست
شدند از آن جمله هر آبی که قبول کرد شیرین و گوارا و آنکه قبول نکرد تلخ و شور
گردید پس شوری و تلخی آب از خباثت و تندی باطن اوست که بعلت عصیان
ظاهر و بارز گردند **و جمعی** گفته اند که چنانچه آب دریاها شور نبودی باعتبار
طول مکث و تابش آفتاب متعفن شدی و هوا عفونت او را باطراف زمین رسانیدی
و از آن طاعون و وبا حاصل آمدی و سبب هلاک حیوانات شدی پس حکمت الهی
اقتضا کرد که آب دریا شور و تلخ شود از جهت دفع این مفسده و از فواید
شوری دریا حصول عنبر و مرجان و غیر اینها است **و اما** آب شیرین معظم
فایده او شرب است که صبر از او برای حیوانات ممکن نیست و بقای

جات بران موقوفست که وجعلنا من الماء کل شیء حی چون آب شیرین سبب
بقای حیوان و نباتست خداوند عالم او را زیاد فرمود تا بخشید او متحمل شود
و مصالح جمیع شد و منفعت و منافع عظیم حاصل شود و اما سبب ارتفاع آب
حکما گویند چون آفتاب در آب تاثیر کند لطافت او زیاد شود و اجزای او
متحلل پذیر و مکان وسیع طلبد پس بعضی بعضی را اندفع کند بجهات اربعه و بر سواحل
و وقتیکه بادهای مختلف در چنین حال بر او وزند و مقتضای ارتفاع آب شود و اما
جزر و مد کرا ابر بیم میرسد در وقت طلوع و غروب حکما گفته اند که در هر بحری حاصل
نشود مگر در بحری که در قعر او سنگ صلب باشد چون قمر مسامت آن بحر شود شعاع او
بآن سنگ برسد و از آنجا منعکس گردد و آب در این حال گرم و لطیف شود آب گرم
مکان وسیع تر از آب سرد طلبد و باین سبب موج زند بسوی ساحل بعضی بعضی را
دفع کند و زیاد شود تا آنکه قمر بوسط السماء رسد چون از وسط السماء زایل
شود آن غلیان ساکن گردد و رجوع بکلی کند تا آنکه قمر بافق غربی برسد باز
شروع بمد کند در افق شرقی بر همان عادت تا وقتیکه قمر بوتد الارض رسد
در این هنگام مد بغایت رسد و چون بوتد الارض مراجعت نماید جزر شود
تا قمر بافق شرقی رسد و اما حکمای جماعت انگلیسیه ایشان مذهب در خصوص جزر و

مد

سبب ارتفاع آب

جزر و مد

مد اینکه هر کره که اعظم از کره دیگر باشد هرگاه بمحاذات مرکز یکدیگر رسند کره
اعظم کره اصغر را میل بطرف و سمت خود دهد و چنین است حال اجزای هر
کره نسبت بمرکز و کره چنانکه میل نار بعلو و اجزای ارضی بسفل و میل آبهای
انهار بجار شاهد صدق است از برای این مطلب بر اعتقاد ما چون کره قمر
اعظم از کره آبست پس هرگاه قمر محاذی کره آب شد از آن انجذاب کشد و آب مثل
قبه بلند شود و آن حالت جزر است و هرگاه قمر از محاذی آن بگذرد قبه
آب پایین رود و فرو ریزد و انهار متراجع گردند این است حالت مد بحسب
ظاهر هر یک از وجهین خالی از قصور نیست اما وجه اول بعلت اینکه در میان
کواکب سبعه سیاره حرارت شمس زیاده از سایر میباشد چنانچه جزر و مد را
سبب حرارت باشد بایست نسبت دهند بحرارت آفتاب نه ماه بعلت اینکه
در شعاع قمر حرارت نیست بلکه بتجربه معلوم میشود برودت است بر فرض هم اگر
بایست در حرارت آفتاب جزر و مد زیاده باشد و حال اینکه نیست و اما حکم ثانی
بعلت اینکه از کره قمر کره دیگر نیز میباشد نسبت آن بقمر دون غیر وجهی ندارد
علت وجود شطوط و چشمها و کیفیت باریدگی را دانایان فرنگ آن
گویند که دریاها قران ابرها و منبع بارانها میباشند بخارات غلیظه پیوسته با فرط

سبب شطوط و چشمها

ارز دریاها متصاعد شوند و ابر گردند بمقتضای حکمت در هر جا که مصلحت باشد
ان بخارات بهم متراکم شوند عرق از انها چکد در نهایت شیرینی و باران
عبارت از اوست تا حدی که در حجاز بود پیر عاقل و دانا و پر تجربه
تمامی عمر را در کشتی و بر روی آب صرف کرده بود در مقام صحبت روزی
نقل کرد که مکرر در دریا دیدیم عمودی از بخره مشبه بخرطوم فیل بعض او
باریک و اعلای او کلفت و ضخیم و هرچه میل بالا میکرد و بلند میشد بزرگتر
و ضخامت او بیشتر میکردید تا محاذی ابر قایم میشد چنان بنظر می آمد که آب دریا
در ان متصاعد است قطر ان عمود را باختلاف اوقات بقدر یکمیل اندکه کمتر زیاد
تر دیدیم و میگفت بسرعت متصاعد الابخره در بعض اوقات بحدی بنظر می آمد که ما خداها
تصور میکردیم که اگر کشتی در انها در آید غرق شود لهذا با ان حوالی که میرسیدیم
توپ می انداختیم تا ان ابر از هم متفرق شود بعد از نزول باران زمین و صرف بقدر
حاجت بقدر از زمین جذب کند و از ان چشمها جاری شود و مخلوط و انهار ظاهر
کرده و در اینها نیز بعد از نوشتن و صرف بقدر ضرورت الخیر بدریا آید مخلوط با اجزای
ارضی شده و دوباره بدریا ریزد و از انها جزایر پیدا شود ۲ و اما بحار حکمای
یونان را اعتقاد اینکه اصل و ماده تمامی دریاها دریای محیط است و سایر

تقسیم بحار

دریاها

دریاها شعب و خلیج او میباشند واحدی ساحل او را ندیده و او را اقیانوس
گویند و چون این دریا احاطه بر کل زمین کرده لهذا او را دریای محیط نامند کعب الاحبار
گوید خداوند عالم هفت دریا خلق کرد اول انها دریای محیط است دویم نیطش
سیم اصم چهارم دریای مظلم پنجم ماس ششم ساکن هفتم باکه و هر یک
ازین بحرها بدیگری محیط است و قال الله تعالی والبحر یمده من بعده سبعة ابحر سوای بحر محیط
را هر علام الغیوب احدی مطلع نشده و دریاهائی که جهازات در انها عبور
و تردد میکنند شعب و خلیجهای دریای محیط می باشند و ابوالریحان خوارزمی
در بحر نامه گوید دریائیکه از جانب مغرب بر ساحت اندلس میباشد از دریای
محیط است و مردم بر ساحل او گذر زنند و از جانب شمال ممتد شود در مقابل
رومیه و بلغار و از انجا شعبه دیگر جدا شود و از او دریای فرنگ گویند پس
از انجا ممتد شود بجانب مشرق تا اینکه ببلاد چین رسد و از اثنای خلیجها جدا
شود یکی دریای چین شود و دیگر دریای هند و از دریای هند شعبه بزرگ
جدا شود یکی بحر فارس و شعبه دیگر دریای قلزم الکف و ممتد شود بدریائی
که او را بربر گویند و از عمان ممتد شود ۲ بارض سودان و از انجا تا بلاد اندلس
و دریای اوقیانوس و در ان بحر الخیه اهل بحر نقل کرده اند جزایر بسیاریست که خدا

احوال دریای هند

داند بعضی از ان جزایر عبور میشود و بعضی دیگر را عبور ممکن نیست اما دریای هند
از سایر بحرها و از اشخاصی که غالب عمر را در دریای صرف کرده اند دیده
وشنیده که بزرگترین دریاها دریای هند است نظر بوسعت ان موضع
اتصال او بدریای محیط معلوم نشد بعضی دریای فارس را از شعب این دریا
و هند چنانکه مذکور شد و بعضی گویند دریای فارس مخالف دریای هند است
بعلت انکه چون افتاب از برج دلو بحوت منتقل گردد و نزدیک باستوای
شب و روز شود در دریای هند ظلمت پیدا شود و موج بهم رسد مضطرب
گردد و سیر مرکب دران وقت مشکل بلکه بهم هلاک شود تا باستوای
خریفی دشوار تر انقدر [illegible] است که افتاب در جوزا رسد چون
افتاب بسنبله منتقل گردد ان اضطراب و ظلمت کم شود و آب ساکن گردد و مرکب
بسهولت سیر کنند تا انکه افتاب ببرج حوت رسد و نرم تر وقت او
وقتی است که افتاب در قوس بود بخلاف دریای فارس که حال او بعکس دریای
هند است و درین بحر عجایب و غرایب بکثیره زیاده از سایر بحار و جزایر او
زیاده از جزایر سایر بحار است از بطلیموس حکیم رساله دیده که نوشته بودند
جزایر هند زیاده از بیست هزار جزیره است و دران جزایر نه انقدر

خلق

خلق و عجایبست که توان احصا کرد و اما جزایری که عبور می شود چند جزیره است
از جمله انها جزیره ایست که جمعی تغنی گویند دراو کوههای بسیار است و در
ان کوهها شب اواز دف و طبل و صنج آید و در میان جزیره قرنفل و موز

طریقه بیرون اوردن قرنفل

و نارجیل بسیار است و طریق بیرون اوردن قرنفل از اشخاصی که دیده اند
و عبور کرده اند شنیده که چون کشتی بساحل ان جزیره گذرد شب انجا توقف
نماید و هر یک از اهل کشتی را اگر منظور برداشتن قرنفل باشد باید متاعی بر
ساحل گذارد غالب از جنس ماکولات باشد اهل ان جزیره شب بساحل امده
بپهلوی هر متاعی قرنفل گذارند و بروند چون روز شود صاحبان متاع
اگر راضی بهمان قدر قرنفل شوند متاع را گذارده و قرنفل را بیاورند
و اگر متاع و قرنفل هر دو را بردارند کشتی از مکان خود حرکت نکند
و اگر هر دو را گذارند شب دیگر اهل جزیره باز بساحل امده قدری
قرنفل افزایند چون اهل کشتی قرنفل را بردارند کشتی از ان موضع
بگذرد و اهل جزیره متاع را برند و مشهور است هر که قرنفل تازه را
بخورد موی او سفید نشود و دران جزیره درختی است که او را الوف
گویند برگ ان درخت لباس اهل جزیره و ثمر ان درخت غذای

غذای ایشانست و در میان اهل شهرت دارد که اهل ان جزیره [illegible]
زنان باشند و اگر بر سبیل اتفاق نظر کسی بر انها افتد مثل جن نا پدید
شوند و دران جزیره حیوانیست مثل سرطان هر وقت از اب بیرون
اید سنگ گردد و ان سنگ را اطبای هند از برای قوه باصره نافع
دانند **و جزیره** دیگرست که دران کافور و صندل بحد افراطست
چنین نقل کردند درین جزیره چشمه ایست و نزدیک بان آب حجریست
که اب در انجا فرو رود بعضی از رشاشات ان اب بر اطراف سوراخ
بماند سنگ گردد بعضی روز بماند سنگ سفید و بعضی شب بماند سنگ سیاه شود
و جزیره دیگرست مشهور [illegible] ست بر سه جزیره از یکی هر شب بانگ
و از دیگری برف و از دیگری باران آید و قریب بان جزایر جزیره
دیگرست که اهل کشتی مکرر در کوه نزدیک بان جزیره در شب آتش عظیم
افروخته و در روز دود دیدند و گویند قومی که دران جزیره می باشند [illegible]
گردن نبود و روی ایشان بر سینه ایشان باشد و در [illegible] و [illegible]
بسیارست و دران جزیره غرایبات بسیار نقل کردند من جمله از انها شخص
تاجر معتبر [illegible] از برای حقیر در حضور جمعی نقل کرد که چهل سال قبل از این

حکایت

بابر

[illegible] ازانجا عبور باین جزیره نمودیم از قضایای اتفاقیه در دریا طوفان
شدیدی ظاهر گردید که تمامی اهل کشتی از حیات مایوس شدند بعد از دو
روزی که قریب بساحل رسیدیم ناخدای کشتی چون پیر و کهن و سفر کننده
و دانا بود مضطرب گردیده مذکور نمود که درین جزیره بیم هلاکست
بعلت انکه در بحرنامه دیدم که جزیره که وصفش چنان و چنانست
در او حیوانیست بی صورت شاید ایشان اگر نظر انها بر کشتی و اهل کشتی
افتد هجوم آورده تمامی را هلاک کنند و طعمه نمایند از قراین احوال
چنین معلوم میشود که همین جزیره باشد تدبیر این امر باید نمود اهل کشتی
در حیرت مانده چون ناخدا مردی [illegible] بود تدبیر نموده که با بعضی
صلاح اینست که قدر قابلی از ماکولات که در کشتی داریم حتی از شکر
و نبات باید بکناره رسانیده در ساحل گذاشت تا بعد چه شود حضرات
اهل کشتی بعد [illegible] توانستند از ماکولات بر ساحل نهادند روز دیگر جمعی کثیری
بصورت حبشی از جنگل بیرون آمده چون کشتی را دیدند رو باهل
کشتی دویدند نزدیک بساحل چون بماکولات رسیدند دیوانه وار ظروف
که ماکولات دران نهاده بود دریده مثل حیوانات تمامی را مصرف رسانیده.

مراجعت نمودند حجاج ان روز نزدیک بزوال پوست بسیاری شتر خر
وسمور اورده بر ساحل گذارده بصداهای عجیب غریب چیزی مذکور
نمودند تا حضار از قرینه و قیاس فهمیدند که سند عای ما کولات دیگر است
مقرری ازینها کولات نیز بکف ره برده ان پوستها را بکشتی رسانیدند
ان پوستها بحدی معطر بود که غالب از اهل کشتی را صداع عارض گردید
وان پوستها در حین بقیمت اعلا بمصرف رسید و قامت این حیوانات
مشق قامت انسان و سرانها گرد و صاحب یک چشم بوده اند بخاطر نماند که
مذکور نمود دیگپا و چهار دست یا یک دست و چهار پا داشته بودند و گوشت انها
مانند گوشت بنیر و موی بدن ایشان ساتر بدن ایشان شده بود در سنه ۱۱۹۹

احوال جانوری که از دریا بیرون امده بود

در ملک چینوسلطان جانوری از دریا بیرون امده بود از فیل بزرگتر
سر او شبیه بسر اسب و دستهای او مانند دستهای شتر و پاهای او
مثل پاهای فیل و صفحه بدن او از هر چهار طرف نقش بصورت حیوانات
وافتاب و ماه بود و تصویر او را باطراف بردند حتی بفرنگ حقیر در بین
راه مدرس تصویر را دیده در انجا نوشته بود که چند توپ با و زدند تا کشته
شد و از جمعی شنیدند که در دریای هند ماهی است که از بینی او اتش بیرون

آید

آید و در بندر کلکته شب جمعی از ناخداهای کشتی در خانه یکی از تجار معتبر
انجا مهمان بودند از جمله نقلهای یکی در دریای هند مرغیست که اورا

احوال ققنون

ققنون گویند وان حیوان پدر و مادر خود را رعایت عظیم کند چون
او پیر شود یکی از بچهای او بمراعات او قیام نمایند و متعهد آب علف
او شوند و چون ان حیوان در بیضه گذارد در دریا ساکن گردد
تا چهارده روز که بچه از بیضه او بیرون آید و مردم وقتی که دریا
ساکن شد فهمند که ققنون در اب بیضه گذاشته همان حضرت نقل
کردند که ماهی است مثل پرنده بپرد صاحب عجایب المخلوقات نقل

حکایت اژدها

کرد که در یکی از جزایرات هند که بسیار بزرگ و معمور است اژدهایی
در زمان اسکندر ظاهر گردید چون از دور پیدا میشد مانند سحابی
و چشمهای او مثل برق میدرخشید و اتش از دهن وی بیرون می آمد
و هر چه را رعایت تلف میکرد و خرابیها میرسانید اهل ان جزیره هر
روزه دو گاو وظیفه او قرار داده بر سر راه او میگذاشته بودند
چون او میرسید ان دو گاو را فرو میبرد روزی که گاو را نمیدیدند خرابیها
بر عمارات میکرد اهل جزیره ما وقع را بعرض اسکندر رسانیدند اسکندر فرمود

تا پوست گاو را پر از آهک و کبریت و زرنیخ کردند و در میان آن
قلابهای آهن نهادند و او را در گذرگاه اژدها داشتند بصورت
و شبیه گاو و چون آن اژدها بحسب عادت آمد و آن شبیه را فرو
برد بالحال حرارت در اعضا و احشای او افتاد و در آن قلابهای آهنین
در او آویخت و او را تلف کرد چون آن قوم روز دیگر آمدند
و آن اژدها را مرده دیدند شاد شدند و از برای اسکندر
تحفها فرستادند و آن جزیره مسمی بجزیره تنین گردید و از جمله
حیوانات این بحر حیوانیست بشکل خرگوش و بر سر او شاخی است
سیاه و خاصیت او این است که هر درنده که او را ببیند فرار کند

جزیره سیلان

ازجمله جزایر مشهوره دریای هند جزیره سیلانست و آن جزیره
بسیار معمور و آبادانست و شهرهای بسیار بزرگ و بنادر بسیار خوب
در او پیدا شده و بنادریست نزدیک بدریا تمامی در تصرف فرنگیان
و سایر در تصرف هندوهاست و در آن جزیره معدن یاقوت یافت میشود
و دارچینی سیلانی که متعارفست در آنجا بهم میرسد و آنچه نقل کرده اند در آنجا
بسیار و ارزانست بعد از تصرف فرنگیان قدغن نمودند که سوای فرنگیان

احدیرا

احدیرا قدرت نیست بر بیرون آوردن میت و چنانچه در کشتی بعد رحلتی
از آن دارچینی دیده شود آن کشتی ضبط فرنگیان گردد و اهل این بنادر
بکشتی می آورند لکن اهل کشتی از خوف جرات خرید او را ندارند و اهل

بحر فارس

آنجا نیز قادر بر بردن ندارند تماما بدریا ریزند واما بحر فارس بعضی
او را از شعب بحر محیط دانسته و بعضی از سایرین بحر گفته اند که از شعب
بحر هندست لکن حال او برخلاف بحر هندست چنانکه مذکور شد
خداوند عالم بحر فارس را مخصوص ساخته بعجایب لؤلؤ که در او یافت
میشود و در هیچ بحری یافت نشود و گرداب در این بحر هست هر کشتی که در آنجا

جزیره خارک

افتد البته غرق شود و اکثر جزایر این بحر مسکون و آبادانست ازجمله
جزیره خارکست و در او مروارید بهم رسد و مکان بهترین مروارید

طریق بهم رسیدن مروارید

بحرین است و صدف مروارید در بحری بود که بران انهار شیرین
ریزد و چون اول بهار شود باد بسیار بر او وزد و موجها پدید آید
رشاشات از بحر اوقیانوس بهمان صدف رسد و آن رشاشات
آمیخته بشبنم نیسان او در صدف فرو برد مثل اینکه رحم نطفه را
فرو برد و از او لؤلؤ بهم رسد و اگر در دهن صدف قطره بزرگ

افتد در یتیم شود و اگر رشاشات خورد و ریزه بود از و حبوب صغار
حاصل آید و چون صدف آن رشاشات را فرو گیرد بر روی آب آید
در اول روز و آخر روز دهن را گشاید تا باد شمال در باطن
او رسد و در میان روز بر روی آب نیاید زیرا که حرارت
آفتاب و هیجان دریا لؤلؤ را ضرر میرساند و از تاثیر آفتاب
و باد شمال لؤلؤ در باطن صدف منعقد گردد چنانچه طفل در رحم
پرورده شود و چنانچه صدف از آب شور و تلخ پاک و خالی
باشد لؤلؤ در غایت صفا بود و اگر چیزی از آب شور و تلخ
در جوف صدف باشد لؤلؤ مکدر بود و چون در در جوف صدف
تمام شود صدف از آن موضع بموضع دیگر نقل کند که سخت و صلب بود
و بدان موضع متشبث شود و چون صدف از موضع خود حرکت کند اهل
جزیره را خبر بود و یکدیگر خبر کنند و تهنیت گویند بوصول صدف
و آنچه را بوقت بیرون آورند بر طراوت و لون خود بماند و آنچه را
قبل از وقت یا بعد از وقت بیرون آورند طراوت او کم بود
و لون او متغیر گردد و از جمله جزیره این بحر جزیره ایست که عنبر آب

از آنجا

طریقه بیرون آوردن عنبر

از آنجا بهم رسد و در مسقط جمعی از تجار در خصوص بیرون آوردن عنبر
نقل کردند که عنبر در قعر دریا بروید چنانچه نبات از زمین میروید
چون دریا بتلاطم آید و مضطرب گردد عنبر را پاره پاره بیرون اندازد
و مردم بر دارند و در بندر ممبی جمعی از ارباب وثوق نقل کردند که ماهی
بزرگ از عنبر بخورد و مست گردد یا هلاک شود و دریا او را بساحل اندازد
مردم مطلع شوند و عنبر را از شکم آن ماهی بیرون آورند آنچه [illegible]
باشد خوب بود و آنکه سیاه بود صلد و خوب نباشد و در این بحر حیوانات
عجیبه غریبه نقل کرده اند از جمله آنها عجایب است که ناخدائی که از [illegible]
از بندر ممبی تا مسقط همراه بود و خود در مدت سی سال در دریا دیده بود
نقل میکرد و میگفت که ماهی دیدم دندان او مثل تیر و نیزه و طول او
بقد درخت خرما صورت بسیار کریهی داشت که حیوانات بحریه از او
فرار میکردند و نقل میکرد که به بندر ممبی ماری دید که تمامی اهل کشتی از
دیدن او متزلزل شدند و بعد ماهی دید که سر او بقدر [illegible] و طول
او بقدری بنظر آمد که اگر ذکر کند شاید بنظرها خلاف واقع آید همین
ناخدا عجایبیکه در مدت سیاحت خود دیده بود نوشت و در آن رساله

احوال مسقط

مذکور است که ماهی دیدم که تخمیناً صد و پنجاه ذرع درازی بیست ذرع بود از آنها
ماهی کشتی را بسیار آسیب رسید و نقل کرد که ماهی دیدم بقدر یک ذرع و نیم و خرطوم
او مثل اره از هر دو طرف خرطوم حیوانات را میزد و ماهی دیگر نقل
کرد بقدر سه ذرع رنگ او سفید و نقطه‌های سیاهی داشت مثل پلنگ
و در دنباله او نیشی بود چون قلاب حیوانات را بآن قلاب میزد
و نیز دو شاخ داشت در پشت دهن او زیر شکم او بود فرجی داشت مثل فرج زنان
از جمله جزایری که حقیر دیده مسقط است اعنی مسقط مسکن بکاف و تای
منقوطه است و آن جزیره ایست در کنار دریا متعفنیست بسیار بد آب
و هوا از شدت حرارت گیاه نروید و از کثافت شهر احدی
از متوطنین آنجا طریق استراحت نپوید طبقه ایست از طبقات
جهنم بعلت بدی آب و هوا ساکنین آنجا دایم معذب بعذاب الیم
سلطان مسقط سید است خارجی قاضی علومیت و اهل از زنده مینم آنجا
زبان از تقریر قاصر و قلم از تحریر عشری از اعشار بدی آب و هوا
آنجا متحیر هر چه کسی عرض نماید کم و اندکی از تفضیل او موجب الم است
با آن همه بدی سلطان آنجا را وزیری است صاحب تقدس و تقوی

تابع

تابع ائمه هدی معین شریعت مصطفوی طالب حال رعایا و برایا و غربا آنچه
جمعی از اشرف نقل کردند همیشه اوقات سلطان آنجا خارجی قاضی است
وزیر سلطان از جمله عدول شیعه بحرین خصوص درین عصر و زمان وزیر
سلطان شیخ علی نامی است پسر قاضی احمد در تقدس و تقوی و تشیع
کامل بعلت وجود آن علی بن یقطین در عصر خود است ساکنین و واردین
آنجا در نهایت راحت و شیعیان در غایت عزت و حرمت با آن
بدی آب و هوا بسبب رفتار و سلوک وزیر جمعی از سادات و اشراف
در آنجا متوطن و فوجی از مردمان نجیب و عزیز احسن حالی وطن نموده
در آنجا ساکن گردیدند خلاصه از مقدسین و متدینین زمان است

احوال بحر قلزم

و اما بحر قلزم او نیز از شعب بحر هند است جنوبی او بلاد بربر است
و شرقی او حبشه و غربی او بلاد یمن و قلزم نام شهریست بر ساحل
این دریا لهذا او را بحر قلزم گویند و جزر و مد این دریا مثل دریای
هند است و همین دریای قلزم است که جناب اقدس الهی فرعون را
غرق نمود و جزایر این بحر بعضی مسکون و بعضی غیر مسکون است از جمله
جزایر این بحر جزیره ایست که در و جمعی از اشقیا ساکنند غذای آنها

ماهی و مسکن اینها بارهای کشتی است اگر بسبب اتفاق کشتی در اینجا عبور
کنند و ایشان نان و آب شیرین بینند تعجب کنند و آنچه شنیده این
جزیره بسیار بد آب و هوا است اهل کشتی در وی کم عبور میکنند و جمعی
نقل کرده‌اند که در اینجا گردابی است تخمینا بقدر شش میل چنانچه کشتی بانجا
رسد منفک خلاص نشود بعضی گویند فرعون در آن موضع غرق شد
و در این دریا کوهی است که معدن سنگ مقناطیس است و کشتی که درین
دریا عبور کند باید از آهن آلات چیزی در او نباشد و الا آن
کوه بخود کشد و منفک خلاص نشود و جمعی از ثقات معتبر نقل کرده‌اند که درین
دریا ماهی است چون او را صید کنند و کنار اندازند که خشک شود مثل پشم
شود که از او جامه فاخره بافند و مشهور است بجامه سگا در سمت مصر
این جامه بسیار پربهاست بلکه مخصوص بزرگان است و امین حضرت
نقل کردند که ماهی در این دریا بهم میرسد بصورت آدم که بچه را
بزاید و شیر دهد **واما بحر زنج** او نیز متصل بدریای هند است
و بلاد زنج نظر به بحر نامه فرنگان در جانب جنوبی او باشد و هر که
درین دریا نشیند قطب جنوبی و سهیل را بیند و قطب شمالی را نبیند

ماهی که از آن جامه [illegible] شود

بحر زنج

وآخر

وآخر این بحر متصل به بحر محیط است و موج این دریا عظیم تر است از
سایر دریاها و در این بحر نیز جزایر بسیار است و در غالب این
جزایر درخت صندل از سفید و سرخ و آبنوس بسیار است و عنبر نیز
در ساحل این بحر زیاده از سایر جاها یافت شود **و از جمله** جزایر این
دریا جزیره ایست مشهوره که کوکبی است در هر سال بر آن جزیره
طلوع کند و قریب بسمت الراس اینها رسد بچه در او یافت شود تمامی را
بسوزاند **و جزیره** دیگر است قریب بشهر زنگبار که غالب اهل آنجا صاحب
بچشم پلنگ شنیده و نزدیک بآن جزیره جزیره دیگر است در سقطرا از جمعی کم
تازه از زنگبار رسیده بودند شنیده شد که اهل آنجا سر ایشان مثل سر
سگ و بدن ایشان بشبیه بدن انسان است عمده اینها حیث که اگر کسی
بر سبیل اتفاق بگیر اینها آید او را مهلت دهند تا خوب فربه شود
بعد او را بخورند مگر آنکه در آن جزیره درختی است که اگر فرار کند
و زیر آن درخت رسد کسی متعرض او نشود و در این دریا حیوانات
غریبه بسیار دیده اند من جمله اینها مشهور است که ماهی در این دریا
یافت میشود تخمینا بقدر سیصد ذرع چهارصد ذرع و کشتی را از نیش ماهی

از عجایب دریا

آفت بسیار رسد از جملهٔ نقلهای حضرات که از زنگبار تازه رسیده
بودند اینکه چند کشتی بودیم باتفاق هم ماهی رسید تخمینا بهمین قدر
سر از آب بر آورده جناح او مانند شراع عظیم آب دهن او تخمینا
بقدر یک پرتاب رفته بود اهل کشتی تو بها انداخته بودند سر را باب
فرو برده خود در کشتی مقابل بر زد تمامی اهل کشتی غرق شدند و از خواص
این دریا بیرون آمدن عنبر است و گاه می‌شود که همین ماهی از
عنبر خورد و بر روی آب افتد اهل زنگبار مترصد باشند او را از
آب بیرون آورده شکم او را بشکافند و عنبر را بیرون آورند
و روغن آن ماهی را گشتی مالند و اما بحر مغرب بنا بر نامه جماعت
ناخداهای فرنگ آن دریای شام و قسطنطنیه است از شمال بگذرد
بلاد اندلس رسد آنکه بلاد فرنگ و قسطنطنیه و از جانب جنوب
بگذرد تا بلاد طرابلس و طنجه تا اسکندریه و سواحل شام تا بانطاکیه
رسد و اتصال او به بحر محیط نزدیک باشد و بقول ناخداهای فرنگ گویند
بحر فرنگ و بحر قسطنطنیه یک بحر اند و مجمع البحرین بحر روم و مغرب است
بحر روم گویند سبز رنگ و بحر مغرب سیاه رنگ است و نقطه مجمع البحرین

بحر مغرب

جزر

جزر و مد است دریکروز دو جزر و دو مد می‌شود و درین بحر نیز جزایر بسیار است
و از هر جزیره غرایبات بسیار نقل کرده اند از جملهٔ آنها آنکه در یکی از جزایر
مناره ایست از سنگ طول او زیاده از صد ذرع است و بر سر آن مناره
صورت شخصی است که دست راست بجانب دریای سیاه دراز دارد چنانکه
کسی اشاره بچیزی کند و شهرت دارد که آن مناره از سنگ خاره است و آهن
بر او کار نکند و فایده او معلوم نکردند و از جمله آن جزایر جزیره ایست که در او
هیچ حیوان موذی یافت نشود و اهل آن جزیره تمام صالح و عالم و متقی میباشند
و فرشهای بسیار نفیس خوب در آنجا بافته می‌شود و باطراف تحفه برند و دیگر
سیو جزیره ایست و در آن جزیره کوهی است و در آن کوه کنیسه از سنگ تراشیده
اند و بر سر آن کنیسه قبه ایست و بر سر آن قبه غرابی نشسته است که احدی
نداند غذای آن غراب از کجا است و در مقابل آن کنیسه مسجدیست منور که
که دعا در آن مسجد رد نمی‌شود و مردم آنجا آن مسجد را زیارت کنند و چون
از خارج زایری رسد اگر یکنفر باشد آن غراب یک بانگ کند اگر دو نفر باشند
دو بانگ و اگر زیاده باشند بعدد هر زایری یک بانگ کند تا خدمه بدانند و از برای
ایشان تدارک مهیا کنند و در یکی از آن جزایر کوسفند کوهی بحدیست که

احوال جزیره‌ای که در او حیوان موذی نباشد

که جهاز نتوان کرد و کشتیها از برای گرفتن آن گوسفندان در آن جزیره
عبور کنند و در بحر مغرب غرایبات بسیاری مسافرین آن بحر نقل کرده اند

ماهی که در زیر گوش او نوشته بود

عبد الرحمن مغربی نقل کرد که در یکی از سفرها بموضعی رسیدیم که او را برطوس
میگفتند و آن موضع معروفست و با من غلامی بود قلاب در آب انداخت
ماهی صید کرد بمقدار یکوجب چون نگاه کردم زیر گوش راست او نوشته
دیدم لا اله الا الله و بر قفای او محمد و بر زیر گوش چپ او رسول الله
ناخدای فرنگی نقل کرد که در دریای مغرب ماهی دیدیم که پر دارد و میپرد
در هوا و رجوع باب میکند و اما بحر چین گویند این بحر متصل به بحر محیط است

بحر چین

و هیچ بحری بعد بحر محیط بزرگتر از او نیست و از او پرموج تر و عمیق تر بحری دیده
نشده مگر بحر محیط جزیره های او مثل بحر فارس است و در این بحر نیز مغاص
لؤلؤ است و در او آب شیرین بهم میرسد و در بعضی از جزایر او معدن
زر و معدن جواهر است و چون در مراجعت از سفر ناخدائی که از سفر
چین تا زمان حیات نموده بود بر جزیره بجهة مطلبی چند روز آمده نزد

احوال چین

حقیر آمده احوال چین را نقل میکرد از جمعیت آن بلاد میگفت بعد از ورود
بخدمت چین در مدت چهل پنجاه روز در میان شط میرفتیم طرفین شط بحدی

ازدحام و جمعیت بود که مکان خالی بنظر نمی آمد قلت مکان بمرتبه ایست
که کشت و زرع نمیتوان کرد و حبوبات را از خارج بآنجا میبرند لهذا مردم
آنجا بسیار بی بضاعت و فقیر میباشند از کمی مکان عمده یکی اولاد دوم اولاد
بیشتر نمی توانند برآید چنانچه زیاده از یک دو اولاد بهم رسانند غرق یا
بهر دین فروشند که باطراف برند و فرنگی که سفر چین بسیار کرده بود
نقل کرد که جمعیت چین را اهل فرنگ سی دو کرور تخمین کرده اند که هر کروری
صد لک و هر لکی صد هزار باشد لکن بنظر من دو سه مقابل زیاده آمد و سلاطین
چین از اولاد چنگیز میباشند و تا حال سلطنت آنجا از اولاد چنگیز بیرون
نرفته غالب از اهل آنجا شافعی مذهب میباشند و بزرگان و رعایا از
فتن بسیار احتراز مینمایند کپتیان حجازی نقل کرد در جائی که ما لنگر کشتی را
انداختیم تا پای تخت زیاده از دو ماه راه بود فرنگی دیگر که با حقیر بسیار
آشنا است و همراه او ده نفر نقل کرد که باتفاق ایلچی کمپانی بهادر بسفر چین با
رفتیم بعد از رسیدن بجائی که دیگر کشتی بزرگ نمیرفت بر کشتیهای کوچک
سوار شده قریب بچهار ماه تا بپای تخت رسیدیم و در عرض این مدت
روزی سه چهار شهر عظیم دیدیم که ما را خیال آنکه سواد اعظم است از

احوال بالای تخت مشغول نمود نقش کرد که من ندیدیم لکن ایلچی نقل نمود که طریقه
اهل چین اینکه غیر بابا در اهل بالای تخت راه نمیدهند و مرا منع نمودند
بر اطلاع وضع شهر چنین را که من مطلع شدم این بود عمارات اینها تماما
از دیوار و فرش خانه‌ها و بامها تماماً از چینی فغفوری و خانه‌ها بجدی اتصال
داشته‌اند که اگر کسی از عمارتی بر پشت بام رود تمامی شهر را بر روی بام
می‌تواند سیر نمود متعدد و قمشه در آن بلد ختم است و هر چیزی را اصل و بدل
هر دو تمام کنند معدن طلا و نقره در آن بلد وافر است علف طلائی
بهم میرسد که ظروف چینی را از آن علف رنگ کنند طلائی که در ظروف
نقش کرده‌اند علف است و لباسهای زری که غالباً در بلاد دیگر میبرند
اینها نیز از همین علف بافته میشود چنانچه شخص تاجر ایرانی در بندر عباس تاجر
بسیار جمعیت داشت روزی لباس طلائی پوشیده بود حقیر او را منع کرد که
مذکور نمود که اینها چینی و از علف است نه طلا و تصویر چندی عمل چینی حقیر
دیده که در صد قدم مشتبه میشد با انسان و در کار فرنگ بر در بار نهند
نقشه نیز
او صورت مرد و زنی بر هنر از سنگ تراشیده دیده که چند نفری که همراه او بودند
که انسانند یا صورتیست از سنگ تراشیده خلاصه علم در چین ختم است و جزایر این چین بسیار است

از جمله

احوال جزیره رابع

از جمله اینها جزیره رابع است که مسافرین دریای چین بزرگ از آن نقل کرده‌اند
در آن جزیره معدن طلا و نقره است و رئیس آنجا را مهراج گویند و مهراج لقب
رئیس هندوهاست و این رئیس را دولت به حدیست که توان حصا کرد و از معدن
طلا هر روزه بر سبیل استمرار روزی دو خشت من خشت طلا عمل آید آن رئیس فرماید
او را خشت ساخته در آب اندازند و خزانه آن رئیس در قعر آبست و او را
اعتقاد آنکه آنچه را در آب اندازند برای او باقی ماند بکیسه‌ای این جزیره
منتصور است بصورت او و در فیض آبها و متعلقات او و اشخاصی که مکرر دیده
بودند نقل کرده‌اند که اهل این جزیره بصورت آدمی و در سیرت اخلاقی
شبیه بحیوان میباشند از درختی بدرختی جهند و نوعی از گربه در آنجا میباشد
که مثل خفاش میپرد و بز کوهی بشکل شمایل گوزن در آنجا بسیار است
و موشی است که از او مشک بهم رسد و گربه زباد در آنجا بحد افراط است
و در آن جزیره میمونیست بقدر گوسفند کوهی و قریب بآن جزیره کوه
و جنگلی است در آن جنگل دو باه‌ایست بقدر جاموس و جمعی نقل کرده‌اند که
در میان اهل آن جزیره مشهور است که در آن کوه اژدهائیست که جاموس
را بلع میکنند و همین حضرات نقل کرده‌اند که در این جزیره انفعی است

پر دار با کول و مشروب و مشروب او مثل کول و مشروب آدم متعارف است
لکن می پرد اقسام طوطی درین جزیره بهم میرسد سبز بسیار خوش رنگ
و سفید و سرخ برنگ گل انار آن در سخن افصح از سبز و سفید رنگست
سبز رنگ از طوطی چین بزرگتر از طوطی هندست لکن دیر سخن آموزد
طوطی هند بهتر از او است و قسم دیگر از مرغ است افصح از طوطی
دو را جواری گویند و درخت کافور درین جزیره بسیار است بلکه
کافور خوب را از ان جزیره بهند آورند و وضع گرفتن کافور را انچه از
اشخاص معتبره تحقیق نموده اینکه کافور از صمغ درخت است و درخت کافور بسیار بزرگست
بلکه بعضی بحدی بزرگ و قوی میشوند که تخمینا صد نفر و بیشتر در سایه او میتوانند نشست
اعلاء آن درخت را سوراخ کنند و از اعلاء آب درخت با نفط جاری شود و از اسفل
او را نیز سوراخ کنند از بعضی پارهای کافور را بیرون آورند هر چه بزرگتر
باشد قیمت او بیشتر است چون کافور را بیرون آورند آن درخت خشک
شود **واز جمله** جواهر این بحر جزیره است که در و کرگدن بسیار است و بعضی
دخیره ان را از آن جزیره آورند و در پیش این جزیره جثه او قات
زنست از جمع شنیده که ان ضعیفه هر روز از سرا پرده بیرون آید و در

خدمت

خدمت او قریب سیصد چهار صد دختر بکر برهنه با زیور مکلف بجواهر ایستاده اند و خود نیز تاج مکلل
بر سر دارد و بر تخت مکلل می نشیند و نوروز درینجا عجیب است که طوق بوزن یک من زر را
از زر کنند و درخت ابنوس درینجا بسیار است در جنگلهائیکه دایم از انها صندل
شوند و خیر و شر امور شان جدا جدا تشخیص دهند **وجزیره** دیگر است نزدیک به بلاد هند
مشهور است که هر وقت پیش انجا هدایا و تحف را از سلطان چین قطع کند باران
در ان جزیره قطع شود و قحط و غلا درینجا بهم رسد و در دریای متصل بان جزیره حیوانات
عجیبه غریبه بسیاری دیده اند از جمله انها اینکه چون موج آن دریا زیاد شود شخصی
برنگ سیاه که قد انها چهار پنج وجب زیاده نیست از آب بالا آیند و در ان سیر کنند
مانند مرغ در هوا و اگر دریا موافق حرکت کنند ان شخص عنبر از آب بیرون
آورند و باان معامله کنند و غیر ازین چیز دیگر قبول نکنند و در همین دریا
مرغی است که از شدت شعاع نور چشم ان مرغ بصعوبت توان او را
دید و هر وقت آن مرغ بر دقل کشتی نشیند دلیل بر سکون کشتی بود
و اگر ناپدید شود دلیل بر نجات کشتی و اهل کشتی است و از جمع شنیده
که درین دریا جونی است که او را دابة المسک نامند آن حیوانات
بر صورت آهوست و در پیش دارد مثل نیش خنزیر چون او را

دابة المسک

صید کنند در ستره او مشک باشد و در آن موضع او را از بچه بود چون
از آن موضع بجای دیگر برند بوی او ظاهر گردد صاحب تحفة الغرائب
نقل کرده که در این دریا ماهی است چون او را در دیگ بنهند و سر دیگ
را محکم کنند پخته گردد و اگر سر دیگ واز باشد محض اینکه حرارت
آتش باو رسد از دیگ جهد و در سوراخ پنهان شود جهت این نقل را
در مجلس ذکر کرده بود شخص مشاق کهن در حضور جمعی در کلکته نقل کرد
که خود بجهت صید کردن این ماهی بسر جائی رفته بودم و در آن
جزیره آن ماهی را صید کردم و خوب خاییده او را دیدم گوشت آن
ماهی از اجزای کیمیاست والعهدة علیه **و از غرائبات** اینکه جمعی نقل کرده‌اند
در جزیره قیصور که کافور قیصوری را از آنجا آورند چاهی است و در آن
چاه ماهی است که اگر او را از چاه بیرون آورند سنگ گردد **و اما دریای**
طبرستان موافق بحرنامه فرنگ این دریا از دریای محیط دور است و هیچ دریای
اتصال ندارد دور ترة آن طبرستان و جرجانست و در این دریا ماهیان رود نصف
فرنگ و عرض او را اشتصد میل گفته‌اند و عمق او معلوم است در خطرات این
دریا بسیار است و در وجزو مد و شنای عمیقه از قبیل لآلی و جواهر و عنبر نباشد

دریای طبرستان

مقصد

مقصد ثانی در ذکر بعضی از حیوانات بحریت آنها حیوانات بحریه آنها بر دو قسم‌اند
بعضی از آنها را ریه نباشد چون انواع ماهیها که تعیش آنها در آب باشد
و قسم دیگر از او را ریه باشد و آنها در آب و در خشکی هر دو جا زندگی توانند
کرد اما آنها که الا در آب زندگی کنند خلاق عالم نظر بحکم و مصالح
بسیار آنها را چنین خلق کرد که حرارت آنها برودت آب معتدل گردد
و حاجت بتنفس هوا نباشد و آنها را از هوا معلت اینکه ایشان را
ریه بود و چون حکمت بالغه حکیم حقیقی اقتضا کرد که هر حیوانی را بقدر حاجت
و ضرورت اعضا کرامت فرماید زیاده بر قدر ضرورت نشیند بود و هر یک
از آنها که صورت او تمامتر بود اعضای او بیشتر بود و هر یک را اعضا شکل
بدن و مفاصل بر وفق حرکات او بود پس حیوانات آبی را اعضا و مفاصل کم
از حیوانات بری کرامت شد و چون حیوانات آبی را مصادمات در آب
بسیار باشد بعضی را خداوند عالم نظر بحکمت و لطف و مصلحت جلد صدفی و بعضی را
طوسی چون زره و جوشن و بعضی را عظم کرامت فرمود تا از صدمات و آفات محفوظ
مانند و حجت حیوانات بحریه کرامت تا بدان در آب سیر کنند چون طیور که در
هوا سیر میکنند **از جمله** حیوانات بحریه ارنب البحر است او را انجه جمعی دیده‌اند

ارنب البحر

سر او سبز و گوشش مانند بدن او بدن ماهی شبیه رنگش کبود رنگ او سرخ مایل است
و در میان اجزای او پرده‌ایست چون ورق اشنان او را بهق و کلف
مالند او را زایل کند و اگر او را بسوزند خاکستر او داء الثعلب را مفید بود
و اگر با کحل بچشم کشند چشم را روشن کند **دیگر** آدم آبیست در مدرس

[illegible]

جمعی نقل کردند که در چند سال قبل آدم آبی را صید کردند و از برای محمد علیخان
حوکانه که نواب آنجا بود تحفه آوردند و چند روز او را در میان آب نگاه
داشته بودند می‌گویند که همه چیز او با آدم مانند قدش کوتاه بعضی از اینها را
لحیه بود و لکن تمامی اینها را بقدر یک ذرع و یا نیم ذرع دم بود و باریک مثل
شمشیر همیشه اوقات از بدن دور ایستاده متصل ببدن نشود و سر او را موی است
آویخته تا سر دوش ساحل‌نشینان گویند هر وقت که آدم آبی از آب بیرون
آید دلیل بر ارزانی بود جمعی که او را دیده‌اند نقل کردند که سخن گوید لکن کسی سخن
او را نفهمد **دیگر** گاو آبیست جمعی نقل کردند که بسیار شکیل است و میل برجی

گاو آبی

زند تفاوت او با گاو بری نیست که دم او قدری درازتر و بلندتر است گویند
از آب بیرون آید و چرا کند و بعضی گویند که عنبر سبز چون گاو بهستد بعضی گویند
که از قعر دریا بهم رسد و بعضی گویند که از چشمه می‌زاید چون قیر چنانکه

فالجمله

فالجمله مذکور شد عجایب حال جمعی نقل کردند که روغن این حیوان دماغ را نافع
بود و دل را قوت دهد **دیگر** ماهی است که بعضی نقل کردند بعضی اوقات

ذکر مباریع

آب او را از انهار بحره آورده و مردم جمعیت نموده او را بجلاب‌ها با مشقت
بسیار از آب بیرون آورند طول او تخمینا بقدر پنجاه ذرع است و عنبر را
از شکم او بیرون آورند لکن آن عنبر خوب نباشد روغن او در کشتی مالند
و این ماهی را مباریع گویند **دیگر** نهنگ است در همین سفر کسی نقل کرد

احوال نهنگ

که نهنگ بصورت سوسمار است و پشت او از یک ریخته استخوانست که آهن
بروی کار نکند هر دست و هر پای او از ذنب سخت او و در وقت چیز خوردن
حرکت نکند دهن بسیار بزرگ دارد همین ناقل نقل کرد که شنیده بودم دندانها
بسیار دارد خود شمردم شصت دندان داشت بیست عدد در فک اعلی و چهل در
فک اسفل و در میان هر دو ناب دندان کوتاه مربع است منظر بسیار کریه دارد
بهر حیوانیکه برسد او را هلاک کند طریق صید او همینست که قریب ساحل خود را
پنهان و جمع کند چون حیوان را ببیند از آب جهد و او را صید کند چون
سوسمار بیضه نهد بیضه او بوی مشک کند چون منفذی بوار دهن ندارد
فضله او از دهن او خارج شود مشهور است چون چیزی بجوید در میان

دندانهای او باشد متعفن شود کرم از او بهم رسد و او را اذیت کند از
بیرون آید دهن را گشاید تا کرم بعلت حرارت آفتاب و غیره هلاک شود
و غیر از جناب احدیت الهی موکل کرده اند تا آن کرمها را مع بچه در میان دندانها
باشد بیرون آورد و اگر ببیند که حیوانی یا انسانی قصد هلاک او کند فریاد
بر آورد تا نهنگ خود را در آب فرو برد آن مرغ دایم محافظت او کند
تا دندانهای او را تماما پاک کند از آنجائیکه با ذات او نیکی بدی است نهنگ
چون دانست که بیخ دندانهای او پاک شد و چیزی باقی نماند دهن را
بهم نهد تا آن مرغ را فرو برد خداوند حکیم چون بر سر آن مرغ استخوانی
آفریده که از سوزن تیزتر می باشد بکام او رود نهنگ دهن را وا نماید
و آن مرغ از دهن او بیرون آید یکی از حکمای مشهور این عصر مجرباتی
نوشته است در آنجا گوید خاصیت چشم نهنگ اینکه اگر او را بر صاحب
رمد شدید العوز در دو ساکن گردد راست بر راست و چپ بر چپ
و دندان او را با خود داشتن قوت باه را بیفزاید و فضلهٔ او را
بر چشم کشیدن سفیدی را زایل کند والله اعلم دیگر مار ماهی است مشهور است
که این حیوان از مار و ماهی بهم رسد لهذا او را مار ماهی گویند و گویند طبع

او

او بطبع مار اقرب است از طبع ماهی و گویند چون گربه بشکار موش کند
شخصی تعریف او بیان کرد که در رود بصره مکرر دیدم که این حیوان خود را در
کناری پنهان کرده هر وقت موشی بکنار آب رسید او جستن نموده موش را
صید میکرد و همین شخص نقل نمود که در سواحل بصره مکرر دیدیم ملاک کشتی را که تخمینا
عرض و طول او زیاده از پنجاه ذرع بود که مردم بر روی او منزل می نمودند
و بر پشت او طبخ می نمودند بعد از چند روز بعلت حرارت آتش از جای خود
حرکت نموده رو بدریا میرفت معلوم کردند که حیوانست العهده علیهم دیگر
ماهی است در غایت برودت در سفط جمع در کشتی بدیدن حیوان آمده بود و نقل
از حیوانات بحریه بر آمده نقل کردند ماهی است در نهایت برودت بحدی که
هرگاه در دام صیادان افتد و صیاد او را از آب بیرون آورد از شدت
برودت او لرزه بر اندام صیاد افتد در میان اطبای هند مشهور است که
گوشت این ماهی در امراض حاره بسیار نافع است طبیبی هندی در شهر
آباد بنگاله مریض مبتلا بمرض یرقان شده بود مداوا بگوشت این ماهی نمود
دیگر ماهی است بسیار بزرگ و میمون هر وقت اهل کشتی او را در دریا ببینند
خوشحال شوند و گویند این حیوان در وقت طوفان ظاهر شود همراه کشتی

احوال ماهی بسیار بارد

احوال ماهی که غرق کشتی را اطلاع دهد

پیدا شد چنانچه کشتی غرق شود آن ماهی غریق را بدوش کشیده و از آب بیرون آورده
و گاه باشد که دم خود را در دست غریق دهد او را گرفته از آب خلاص
شود و شخص حاجی نقل کرد که در سن شباب من با والده من بمکه مشرف شدیم
از راه دریا بعد از ادراک حج از راه دریا مراجعت نمودیم در آن سفر
هشتاد نفر در کشتی نشسته بودیم بعد از چند روز در وسط بعد از آنکه هر دم آزار نمودند
طوفانی ظاهر گردید که تمامی اهل دریا تلف شدند نزدیک بصبح من از خواب
بیدار شدم خود را بر پشت حیوانی یافتم اول مرا خیال اینکه بر روی تخته
شکسته نشسته باشم چون درست بحال آمدم و صبح خوب روشن شد حیوانی را
دیدم مثل لاک پشت مرا بر دوش گرفته بساحل رسانیده در سفر حج تقوا ازما
حیوان بر دوش گرفته از دریا بساحل رسانیدند و سایر اهل کشتی را معلوم
نکردیم که کجا غرق شدند و چه شدند **دیگر از حیوانات بحریه** سقنقور است گویند
نوعی است از ماهی بصورت سوسمار او را در رود نیل مصر یابند و جمعی نقل کرده‌اند
که او از نسل تمساح است اگر در آب پرورش یابد تمساح خواهد شد و اگر
در ریگ پرورش یابد سقنقور باشد تا خود بیضه گذاشته نهد و بهتر آن بود که در
وقت بهار صید کنند و بتجربه پیوسته که گوشت او قوه باه را بیفزاید خصوص

احوال سقنقور

گوشت

گوشت سره او هر چند بزرگتر بود تاثیر او بیشتر بود بلکه نقل کرده‌اند بعضی اوقات
باه بحدی میرسد که تسکین او موقوف بمعالجه است و در تسکین او عدس و مرق
عدس بسیار نافع است در رنیف اباد شخص معتبری نقل کرد که وقتی شخص حاجی از
برای مرحوم آصف الدوله برسم هدیه آورده بود آن مرحوم از برای تجربه یک
از صحنهای خود خورانیده آن شخص بعد از ساعتی بی اختیار از مجلس بیرون
رفت تا سه چهار روز خدمت مرحوم آصف الدوله نرسید آن مرحوم
مستفسر احوال او شده او را خواسته جویا گردید آن شخص مذکور نمود
که در این سه چهار روز مشغول بودم و با بعضی نیز مرا طاقت نیست مرحوم
آصف الدوله طبیبی که در سرکار داشت طلبیده امر بمعالجه فرمود بعلاج تخفیف
حاصل شد لکن تا چندوقت اثر او باقی ماند تا بتدریج کم شد و شحم او نیز
تقویت کند قوت او را الجدی نقل کردند که اگر بر طفل بندند در او نیز باه
انگیزد **دیگر سلحفات است** که او را بفارسی کشف خوانند و این حیوان در بر و بحر
هر دو یافت می‌شود اما بحری او بسیار بزرگتر حقیر خود دیده که هفت هشت نفر
او را بسته چوب کلفتی در میان او کرده رسیده بر دوش کشیده میبردند مشهور است
چون کشف بیضه نهد خود در مقابل او نشسته و چشم بر او گمارد خلاق عالم

احوال سلحفات

بچه از او اینی دو فرماید بعلت اینکه او بیضه در زیر خود نشاند گرفت زیرا
که اسفل او صلب است و در او حرارتی نیست تا بچه او از آن متخلق شود ایضا مشهور است
هر وقت که خواهد با ماده جفت شود ماده اطاعت نکند نر گیاهی که او را
مهرگیاه خوانند در دهن گیرد ماده اطاعت او کند و در ان وقت
نر با ماده جفت شود شخص روضه خوانی از برای حقیر نقل کرد که در چند سال قبل
از لکهنو هند بجائی میرفتم در بین راه بجنگلی رسیدم دیدم که خرس نری
با خرس ماده در مجادله و جنگ است اندکی توقف کردم معلوم شد که نر
بنای مقاربت دارد و تمکین نمیدهد تا اینکه خرس نر ماده را مجروح کرد
قطعا نجنبید دیدم خرس نر اندکی حرکت کرده علفی را کند و در دهن گرفت
خرس ماده بی اختیار خود را باو رسانیده خود را باو مالید مثل اینکه کسی التماس
کند بعضی اوقات خود را بزمین و بعضی اوقات خود را بخرس نر میمالید تا بعد
از اندکی نر با ماده مقاربت نمود و علف را بعد از مقاربت از دهن او
انداخت و او را بزمین مالید یا بزمین دفن نمود و از آنجا گذشت من
لمحه قدری از آن علف را یافتم با خود بخانه بردم اول که در بیرون گذاشتم چشمش
بر من افتاد بی اختیار نزد من آمده خود را بر من مالید من آن علف را انداختم

خاصیت علف مهرگیاه

مادر پیر

مادر پیر منقلب گردیده رفت بعد علف را برداشتم دختر من نیز مثل مادر سلوک نموده
دیدم کار بجای نازک میرسد باز علف را انداختم دختر نیز منقلب شده از نظر من
غایب گردید اتفاقا در آن روزها مرا با زوجه من نزاع اتفاق افتاد
و هر چه اقوام طرفین سعی در اصلاح نمودند بجائی نرسید بفکر افتادم که حال
وقت تجربه است بخانه او رفته مشغول کاری شدم زوجه بی اختیار
نزد من آمده خود را بر من عرضه میمالید مثل خرس نر باو التفاتی
نکردم تا بعد از عجز و الحاح بسیار رسید دیگر ده امر اصلاح انجامید لکن آن
علف را انسان نتواند شناخت مگر آنکه از حیوانات ببیند این اسم
حکمتی است دلالت بر نفع خواهد انجامید و بعضی از حکما گویند که اگر کشف را
بر پشت بخوابانند و پاهای او را بر هوا کنند در ان مکانی که این عمل شود
سرما هیچ زیانی نرسانند و اگر عضوی از اعضای انسان متألم شود مثلا اگر
عضو از کشف بر او ببندند آن الم زایل شود دیگر منفعتهای بسیاری از
برای اجزای او نقل کرده اند والله اعلم دیگر ماهی است که او را شبوط گویند
این قسم ماهی در بصره و قرب بصره بسیار است گوشت او بسیار خوب بود
طول او تخمینا یک ذرع بیشتر و عرض او یک وجب زیاده حیثیت از جمیع صیادان شنیدم

احوال شبوط

که این ماهی وقتی که بدام افتد مقدار ده ذرع پس رود و ده ذرع در هوا جهد
و دام را بشکافد و بیرون رود لهذا در گرفتن او تدبیر کنند و دام محکم
در آب اندازند تا او را بگیرند از برای او نیز منفعتها ذکر کرده اند

احوال سگ آبی

ودیگر از حیوانات بحریه سگ آبیست که جثه خود بزرگ ندید دستهای کوتاه
و پاهای بلندی دارد و گویند میان این حیوان و افراد او الفتی عظیم باشد
بحدی که اگر یکی از اینها در دام افتد افراد دیگر بر او جمع شوند یا او را
خلاص کنند یا خود در دام افتند در مرشدآباد مکنبا شخصی نقل کرد وقتی
نواب بنگاله را اتفاق خوشی ضرورت سگ آبی بهم رسید که هیچ جا چاره
نمیشد و صیادها یقین کردند آخر صیادی چند عدد آورد که رفع ضرورت
شد تفحص نمودند گفت نمود که دامی در فلان مکان معروف انداخته
بودم و خود مواظب بودم تا بعد از چند روزی یکی در دام افتاد چون شنیده
بودم اتفاق اینها را ملاحظه صبر کردم دیدم هجوم آوردند و از عقب هم
می آیند لهذا سرعت نمودم چند عددی که در دام افتاده بودند گرفتم بعد معلوم
شد که دام را پاره نمودند و بچه افتاده بود خلاص کردند بعضی گویند که چند
بیضه سگ آبیست و شهرت دارد که اگر صیاد او را صید کند و بیضه او را بیرون

آورد

بیرون آورد و رها کند اگر بعد در دام افتد لیث بخواند و پاها گشاید تا صیاد
معلوم کند که بیضه ندارد و او را رها کند و گویند که اگر نر تلف شود ماده او
نر دیگر را اختیار نکنند و اگر ماده تلف شود نر ماده دیگر اختیار نکند دیگر
ماهی است که غالب در بحر چین بهم میرسد از جمعی شنیده که استخوان پهلوهای او را آب زند
و مردم بر آن عبور کنند

احوال اسب آبی

ودیگر اسب آبیست حیوانی که تمام عمر خود را در اینجاها
در بحر صرف کرده گرفتار شدن کمیاب بود غالبی از بلاد هند و چین و سمت ملکه
بعضی از شهرهای فرنگ را دیده بود از آنجائیکه جهان دیده بسیار دروغ گوید
کسی این نسبت را بخبر نداده که در اول ملازم شد این بچه را دیده و شنیده بخیر
نماید خلاصه نقلهای عجیب و غریب بسیار داشت و مذکور می نمود که حیوانات غریبه
عجیبه در دریا بسیار دیدم از جمله نقلها یکی آنکه خوک آبی را دیدم در شکل
و صورت مثل اسب بری است لکن یال او بیشتر و دم او بلندتر و رنگ او
بهتر سم او مثل سم گاو شکافته از اسب بری کوچکتر و از حمار بزرگتر
بود و نقل کرد که بچه دیده بودم رنگ او آبی تیره و بر او نقطه‌های سفید بود
و در میان اشخاصی که در بحر سیر میکنند مشهور است که اسب آبی بر اسب بری
جهد و چنانچه بچه از اینها بهم رسد از همه بهتر و زیباتر بود و اگر سیل

اتفاق بچه خود را بیند البته او را در آب فرو برد و گویند در چین بسیار بود
و اگر نهنگ را بیند او را خورد و نهنگ از بیم آن به عاجز باشد و فواید
و منفعتهای بسیار از برای اجزای او نقل کرده اند **خاتمه** بر پیشگاه ضمیر صاحبان
خرد و تمکین سریر پایه سریر شوکت شهریاران و سلاطین پیروان دین مبین حضرت
سید المرسلین صلوات الله علیه و علی آله الطاهرین معروض میدارد که مالک الملک
متعال و سلطان لم یزل و لایزال جلت قدرته و عظمت شأنه بمعماری قدرت کامله
و مهندسی حکمت بالغه در عرصه بوم عالم امکان بنای افاضه وجود و بود عالم نابود را
نهاده هر نوعی را در جهتی و هر قومی را در سمتی جای داده جهت هر صنفی مرتبتی
و بهر جماعتی منزلتی کرامت فرموده بعضی را در منزل ادنی و برخی را در محل اعلا ساکن
گردانیده و بنی نوع انسان که از جهتی با ساکنان عالم سفلی محظوظ و مخلوط و از جهتی
با متوطنین جهان علوی شبیه و مربوط اند در مرتبه توسط قرار داده و این
طائفه نظر بآنکه لباس حیات ایشان از تار و پود شهوت بافته و خمیره
خام ایشان از آتش غیظ و غضب تافته است همیشه دیگ طمع ایشان از شعله
حرص در جوش و غلیان و خار خار تمنیات در رو درازی نیز از دست
بگریبان جان پیچیده باین سبب هر یک الحقیقه مقاصد بر ارتکاب صدگونه

مفاسد

در اصلاح عالم سلطان متعدد

مفاسد داعی و نفس اماره در صدد ایشان از صراط المستقیم عدل و انصاف غایت
بهمین وسیله قسمت را بر بال عجزه چشم طمع باز و ظلمه را دست تعدی بگریبان
مظلومان دراز میگردد پس ناچار است از رئیسی مطاع و فرمانده لازم الاتباعی
که مردم در ظل حمایتش از شر اشرار ایمن و محفوظ و بر خوان عدالتش از نعمت
آسودگی بهره مند و محظوظ باشند بنا بر این مربی علی الاطلاق از غایت
مرحمت و اشفاق بر خلق هر کشوری سروری و بر اهل هر دیاری سالاری
گماشته و سررشته امور هر جماعتی را بکف کفایتش گذاشته که شب و روز
دیده باز باوضاع مردم روزگار نموده تا دست تعدی ستم پیشگان کوته
خاطر درویشان را بناخن ستم نخراشد و زور بازوی جفاکاران بتیشه
بیداد کلبه احوال مردم را نتراشد چون احتیاط بقعه علیه از جانب سلطانی
حقیقی از برای رفع ستم و جور است عرض حال اهل عالم معین و برقرار بند هذا
بشرف خطاب ظل الهی سرافراز و بدلالت این خطاب آنکه باهتمام تمام بلوازم
این امر خطیر قیام فرموده که بنفس حراست مال و جان و حمی قطع عرض و ناموس مسلمانان
نموده کلمات گوناگون تقلبات روزگار بوقلمون را بدیده عبرت دیده نصرت
طلبی که اخبار و احادیث در باب آنها وارد و در یافته تماشاگاه دیده آمده

دامان دل از چنگ خارستان هوسهای بی‌حاصل کشند و چون هیچ امری
عظیم‌تر و دشوارتر از مملکت‌داری و سپاه زیردستان نیست چه نظام
امور خلق بران منوط و نظام مهمات عالمیان بران مربوط است عقلی اگر از خانه
مفلس برند عزت براو و دانه اگر خرمن کشند شکایت از دست بی ارشاد
مرشد کامل و بی تربیت مربی با ذل انشیت او مشکل است لهذا حضرت سبحانی
از غایت لطف و مهربانی متوجه تعلیم ملوک و سلاطین گشته و بنخامه لسان بیان
معجز صادق برای جمیع بندگان خصوص فرمان دهان دستور العمل نوشته
قال الله تبارک و تعالی ان الله یامر بالعدل و الاحسان الایه که جامع سعادات
دو جهان و رافع الویه کشورستانیست لشکرکش مکارم اخلاق و آسایش
بخش متوطنین آفاق است از این جهت خطبا در جمعات بر منابر بتلاوت این
آیه وافیه هدایه رطب اللسان گشته روایح الصلایح از مشام جان ارباب
هوش میرسند و از قاعده طریق آگاهی و صاحبان مسند خلافت آلهی در
وصیت و ترغیب پادشاهان و فرمان فرمایان بشیوه عدل و داد کلمات
بسیار ماثور و در کتب معتبره مضبوط و مذکور است از الجمله از حضرت
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که فرمودند عدل ساعة خیر من عبادة سبعین
سنه

سنه و از جمله بشارتها که در کشور ولایت حضرت سید اتقیا سلاطین عدالت
آیین را بان مستبشر ساخته اینست که لیس ثواب عند الله سبحانه اعظم من ثواب
حکایت لوازم عدالت
السلطان العادل و الرجل المحسن و در مجموعه بنظر رسیده که یکی از سلاطین ذوی
الاقتدار را شوق گذاردن حج گریبان گیر خاطر گردیده و مرغ روحش
بهوای هم پروازی کبوتران حرم و دور از چمن فیض حطیم و زمزم طپیده
پر بسته همای همتش باوج دریافت این آرزو در پرواز و لوای
تمنای تحصیل این مطلب همواره بر وجه آمالش افراخته و احرام سفر حجاز
دلش را از لباس آرام عریان ساخته و ناقه عزمش از کاروان اجتماع
اسباب سفر پیش افتاده بعلت موانع امور سلطنت حصول این مقصد ورا
میسر نشد تا آنکه ارکان دولت بر این داعیه مطلع گردیده بعرض اشاه
رسانیدند که از شرایط حج امنیت است و سلاطین را دشمن بسیار اگر سلطان
با حشم و خدم و سپاه عزیمت این راه نماید رعایه امنیت متعذرست و اگر
باندک مردم مختصر متوجه فرماید خطر کلی متصورست و بغیر پادشاه در مملکت
بمثابه جان است در بدن تا جان بر جا نباشد بدن بر پا نباشد
وقتی که آفتاب جهانتاب شهریار از این دیار دور رفته ساحت مملکت بیفروغ

کرد و بنا بر خلاف وعده آن مخالفان خلل تمام در ارکان سلطنت راه
یابد سلطان فرمود که چون این سفر میسر نشود چکنم که ثواب حج را
دریابم عرض کردند که در این نواحی درویشی است که سالها حاجی حرم بوده و
ادراک سعادت چندین حج نموده شاید به بذل مال ثواب حجی ازو توان
خرید سلطان از غایت شوق که داشت خود بنفس نفیس نزد درویش شتافته
و بعض صحبت او را دریافته اظهار مطلب نمود درویش عرض کرد چه مضایقه
ثواب حجها خود را بتو می فروشم سلطان فرمود هر حجی بچند میفروشی گفت ثواب
هر گامی که در آن راه زده ام تمام ملک دنیا میفروشم سلطان فرمود
این سودا چگونه میسر شود و حال آنکه از ملک دنیا بیش از قدری با من
نیست و آن بهای یک گام نمیشود درویش عرض کرد سهل است سعی که
کار بیچاره سازی و در دیوان عدالت بداد خواهی پردازی ثواب
آن از این ده تا من ثواب هفتاد حج خود را بتو ارزانی دارم و در این معامله
مغبون نشده بهره فر برده باشم و از سخنان حقایق بنیان جناب مصطفوی است
که فرموده اند حسن السیاسة تستدیم الریاسة و از روضه ازهار حقایق
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که کفاره پادشاه است که بیمار و غم

خوارس

خواری رعیت کند و پادشاه عادل و بازرگان راست گو و درست پیشه
و پیری که زندگانی بطاعت بسر برده باشند بیحساب به بهشت روند و از کلام
نصیحت بنیان اردشیر است که گفته لا سلطان الا بالرجال و لا رجال
الا بالمال و لا مال الا بالعمارة و لا عمارة الا بالعدالة و بعض از ارباب
حال بدین منوال گفته اند که مملکت چون بدن و پادشاه چون روح
و عدالت مانند صحت است که حصول آن منشاء ارتباط جسم و جان
و مایه آسایش این و آنست چون خلط سودای جابری طغیان و یا صفرای
حدت به التهاب میل کند یا بلغم شور شهوت زاید و یا خون جالح
رگ فتوت و مردی فاسد گرداند و ناچار مزاج ملک از منهج اعتدال
بیرون رفته صحت عدل متغیر گردد و زندگانی جسم و جان بناخوشی
گذرد و از جمله کلام صدق نظام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
که فرموده اذا تغیرت نیة السلطان فسد الزمان بر طبق همین کلام
حکایت
حکایتی بنظر رسیده که یکی از ملوک از دار الملک خود بوضع مخفف حرکت
کرده در اطراف مملکت خود سیر و بر هر مرز و بوم از آن کشور سیر کنان
میگذشت تا روزی در منزل شخصی نزول نموده مهمان آن شخص گردید

صاحب خانه را گاوی بود بجهت مهمان او را دوشیده اندکی شیر
که از پستان گاو دوشیدند از آن پیکاو دوشیده شده پادشاه از آن
متعجب گشته و قصد کشتن آن گاو بخاطرش خطور نمود تا روز دیگر
چون آن گاو را دوشیدند نصف آن شیر دوشیده شد پادشاه
از صاحب گاو سبب نمود که دیروز با آن پری شیر و امروز با آن کمی
مگر در علف چراگاه معهود چریده و کمی آب و علف است نقصان شیر او
گردیده صاحب گاو عرض کرد نه ولکن گمان آن دارم که پادشاه قصد
کشتن این گاو کرده باشد چه هرگاه پادشاه را نسبت برعیت تغییر قصدی
بهم رسد برکت از اموال رعیت رود پادشاه فسخ آن عزیمت نموده
زنگ ضرر رعیت را بصیقل خیر اندیشی از آئینه ضمیر خود زدود و چون
روز دیگر آن گاو را دوشیدند مثل روز پیش شیر داد چون مناسب این مقام است
وصایائی که ارسطاطالیس حکیم باسکندر نوشته بود ایراد او را لازم
دانسته بران اختتام نمود **مترجم** کتاب سر الاسرار که کتاب مذکور را
حسب التماس یکی از خلفای عباسی از لغت یونانی بعربی ترجمه نموده بود
در صدر ترجمه گوید که چون ارسطاطالیس که وزیر اسکندر و استاد

وصیتی چند که ارسطاطالیس حکیم باسکندر

او بود

او بود بواسطه پیری و ضعف از مصاحبت اسکندر عزلت گزیده و اسکندر بر بلاد عجم
استیلا یافته در میان ایشان ارباب کیاست و اصحاب نجدت و شجاعت بسیار
بودند که اظهار اطاعت اسکندر فرموده بمی آوردند و از ابقای ایشان
خوف ملک و افنای ایشان از قاعده عدالت دور بود بنابران در امر
ایشان متحیر گردیده بوجود حکیم محتاج گردید نامه بارسطاطالیس مشحون
بکثرت شوق و تلطف عنوان نموده و در ضمن آن باظهار دشواریهای
امور مملکت استدعای مقدم وی فرمود چون نامه بحکیم رسید او در جواب نوشت
که بر ضمیر مهر تنویر جهان آرای فرزند جلیل و سلطان نبیل مخفی نماند که تخلف از خدمت
بنده بنا بر عدم رغبت از صحبت حضور نیست بلکه بسبب پیری و ضعف بنیه و اندکی سستی
حواس و فتور قوی است و چون مصاحبت میسر نیست دستوری بیان کنم که در
جزئیات آن رجوع کنی و بر آن عمل نمائی از صحبت من مستغنی شوی پس بدان
اول آنکه اگر تو از امرای عجم و فضلای آن مملکت اهتمام هلاک کردن
بتغییر آب و هوا ایشان نتوانی داد که هر زاد و ولدی که در آنجا بهم رسد هر آئینه
شبیه ایشان شود و اطاعت سلطان را نکنند و تو همیشه عاجز باشی پس چه کن
که ایشان را باحسان بنده خود سازی تا همه مطیع تو شوند و از همه بندگان نیکو

مطیع تو و فرمان بردار تو باشند و لابد و ناچار باید از سراپرده جلال دولت
از چهار نفر خالی نباشد تا کار جهانگیری و جهانداری بسامان ماند اول
وزیر کافی امین مدبر کاردان و ارجمند با همت عالی بیت که شرف پشت چرخ
بخر شد و ز حلیمی زبان ینار ز ارد و با رای ثاقب و تدبیر صایب که معضلات
وقایع و مشکلات امور را دافع تواند بود بیت بشمشیری یکی تا ده توان زد
برای لشکری را ره توان زد دویم مبارزی دلاور که ملازمت رکاب
همایون را سفرا و حضرا لازم بندگی بسته دارد و جرات و شوکت خود را
سپر سهام نوایب گرداند بیت ابرش جولتش چو بشهرانند چرخ را
دست کتا دانند سیم حکیم متبحر در حقایق اشیا متوقف در فنون علوم تا بزمام
نصایح توسن نفس سرکش پادشاه را رام دارد و از اقتحام در مهاوی
مناهی و استغراق در گرداب لجه ملاهی بوجهی که ملایم مزاج مبارکش افتد و موجب
تنفر و سامت خاطر همایونش نگردد چهارم طبیب حاذق با تجربه صادق
که بر دقایق طبعش واقف باشد و بحسن تدبیر موافق مزاج مبارکش را از
اعراض و امراض مخالف نگاه دارد و بر شاه راه حفظ الصحه اسباب خورش
و پرورش او درست گرداند تا گرد کدورت مزاج مبارک که دامن

وقت

وقت پادشاه بغبار تفرقه آشفته گرداند و بسبب آشفتگی روزگار کرد و بعد از آن
گفته است که پادشاهان چهار صنف اند یکی آنکه با خود و رعیت هر دو سخی
باشند دویم آنکه با خود سخی و با رعیت لئیم باشند سیم آنکه با رعیت سخی و با خود
لئیم باشند چهارم آنکه با خود و رعیت هر دو لئیم باشند قسم اول باتفاق محمود است
و قسم دویم و چهارم باتفاق مذموم و در قسم سیم خلافست حکما بعضی بر آنند
که محمود است و نزد حکمای فرس محمود نیست و سخاوت آنست که بقدر حاجت
بمستحق آن رسانند و هر که از این مرتبه تجاوز نماید و بحد افراط گراید اسراف
گویند و اسراف پسندیده نیست و هر پادشاهی که زیاده بر تحمل ملک او باشد
ببخشند که تمامی و تکبر لیاقت آن ندارند عطا کنند زود باشد که
سبب فساد ملک او گردد ای اسکندر بارها با تو گفته ام که اصل در سخاوت و کرم
دل بقای ملک است که طمع در مال مردم نکنی و از جمله سخا و کرم آنکه ستم جایز
نداری و از عیب پوشیده مردم تفتیش نکنی که این از خصلتهای ذمیمه است
و از نعمتی که بکسی کرده باشی یاد نکنی و تمامی فضل و احسان آنست که نیکان را گرامی
داری و صحبت با مردم نیک اختیار نمائی و باز بر دستان گشوده رو باشی و از خطای
جاهلان درگذری ای اسکندر عقل مدار تدبیر است و آئینه تقابض کمالاتست

وجه همه فضیلتهاست و اول آن عقل محض نام نیکست چه سلطنت و ریاست
لذاتها مقصود نیست بلکه مقصود از آن نام نیکست و هر پادشاهی که دین را
تابع خود دارد و استخفاف بناموس شریعت الهی کند ناموس الهی او را بکشند
ای اسکندر باید که پادشاه بلند همت و صاحب رای و فصیح و شیرین
زبان باشد و با زیردستان بعطوفت و مهربانی سلوک کند و چون بیرون
آید و بر مسند حکم و عدالت نشیند باید زینت لایق سلطنت بکار برد چنانچه
از دیگران ممتاز باشد و رعایت تجار و بازرگان که از بلاد بعیده به
مملکت او آیند واجب داند تا موجب انتشار ذکر جمیل و میل قلوب دیگران
و کثرت تردد تجار بملک او شود و بدان سبب مملکت معمور گردد و باندک
مسامحت و تلطف باین نفع بسیار رسد ای اسکندر در شهوت حریص مباش
که آن از خواص حیوانات است و چه فخر باشد در چیزی که حیوانات
خسیسه در آن بر تو راجح باشند و افراط در آن مؤدی بضعف بدن و نقصان
عمر است و از حال مسکینان و ضعیفان غافل مباش و تفقد احوال ایشان را
واجب دان که موجب رضای خالق و جلب قلوب خلایق است و حق‌جو
باش که اهل صلاح از تو ایمن و اهل فساد خایف باشند ای اسکندر باید که

ترا

تورا وصیت کرده ام و دیگر تاکید میکنم که در خون ریختن دلیر مباش که اهلاک
حیوانات مخصوص بحق است و حقیقت حال جز علام الغیوب را معلوم نیست چه گاه باشد
که بسبب تحقیقی که شخص از نزد الهی بری باشد یا او را باقدام بر آن جریمه
عذری باشد قتل او را روا دار چه جریمه اصعب از این نخواهد بود
و از هرمس اکبر ادریس علیه السلام بمن رسیده که چون مخلوقی قتل
نفسی نماید ملائکه آسمان در حضرت باری زاری کنند که فلان بنده تو در
قتل بنده دیگر خون گشته کرد پس اگر آن قتل بقصاص باشد حضرت عزت
اسمه فرماید که او بمشیت من بحق قصاص کشته شده و اگر ظلم باشد فرماید
بعزت و جلال خود که خون کشنده او را مباح کردم پس ملائکه
در عوض تسبیح و استغفار نفرین بر او کنند تا زمانیکه او بقصاص رسد
و این بدترین حال او باشد و نشانه غضب خدا تعالی باشد و بعقوبات بد
و عقاب شدید واصل شود ای اسکندر کثرت عهد مکن و سوگند اصلا یاد مکن
و اگر یاد کردی بهیچ وجه از آن برمگرد که مملکت بسیاری از سلاطین یونان
بشومت سوگند و نقض عهد بباد فنا رفته و بر چیزی که از تو فوت شود
تاسف منمای که شیمه صبیان و ناقصان است و اهل مملکت خود را بکسب فنون

وبجهد علم امر کن وکسی اکه در علم فایق گردد بمزید عنایت و تربیت مخصوص
گردان که این خصلت سبب زیادتی محبت تو در دلها شود و موجب رونق
ملک و بقای ذکر جمیل تو گردد و پادشاهی یونان بجهت همین خصلت مدام
بهم رسانید چه اثنا رعایا و اهل مملکت را باکتساب فنون علم مامور
میداشتند بحدی که دختران در خانه پدران فرایض و آداب
نوامیس جمیع و اصول علم طب و نجوم میدانستند ای اسکندر بیک ولیکن
حلم مکن و چون دلایل متعارض شوند میل بطرف اقوی کن ای اسکندر
عدل صفتیست از صفات الهی که بدان آسمان و زمین قایم
شده است و بعدل پیغمبران مبعوث شده اند و عدل صورت عقلاست
و بعدل ممالک مطبوع رقاب توان شد و اهل هند گفته اند
که سلطان عادل انفع است از مطر وابل و در بعضی احجار
و الواح دیده شد که بسریانی نوشته بودند که ملک و عدل
دو برادرند که هیچ کدام را از دیگری استغنا نیست و کیفیت
ارتباط اسباب نظام عالم را بهمدیگر در صورت دایره شیرنو وضع
میکنیم تا صورت توام و تناسب ایشان محسوس و مشاهد تو گردد و

ای

این وصیت و خلاصه این موعظت این دایره است که اگر بغیر این چیزی
فرستادمی کافی بود و صورت این دایره این است



بر خاطر صافیه اولوا الالباب مخفی نماناد که این کم گشته وادی
حیرانی و غریق لجه سرگردانی را غرض از ترجمه این اوراق
محض امتثال فرمان قضا جریان اعلیحضرت پادشاه دریادل و خسرو عادل
لنگر تمکین و وقار سفینه قلزم جهان داری و اقتدار ناخدای کشتی اقبال
نهنگ بحر جلادت و اجلال بود و الا من کجا و هوس لاف بدستدار
زدن مامول از صاحبان فهم و ذکا و مطالعه کنندگان این ذخیره
سراپا خطا اینکه بمحض استعداد استفسار از ان احوال معقول



متعارفه و این کالای کاسد را بدرا هم اعتراضات نفروشند

که بی مستند و اخبار محمد بن صادق عرض نمود

نال تبه الغفران وعلیه التکلان فی تاریخ غره

شهر ربیع الثانی فی عام احدی وثلثون

ومائتان بعد الالف من الهجرة

النبویه علیه الف الف

سلام والتحیة

